



لو شیجی وریسمه اظلا آغا



تعارف: ۲۰۱۳ چار شعبہ آفٹھ  
چھوٹی سیٹھ ۱۳۸۰  
پیشہ: تاجر

● صنعت خود رو و توسعہ نیافتگی

● صادرات ایران، صادرات ازبکستان

● چرا بچہ در سخاوتها مشکل دارید ؟

● نامہربانی کفدراسیون آسیا

● ہدررفتن میلیارڈ ہائومان در ترائیک نپران

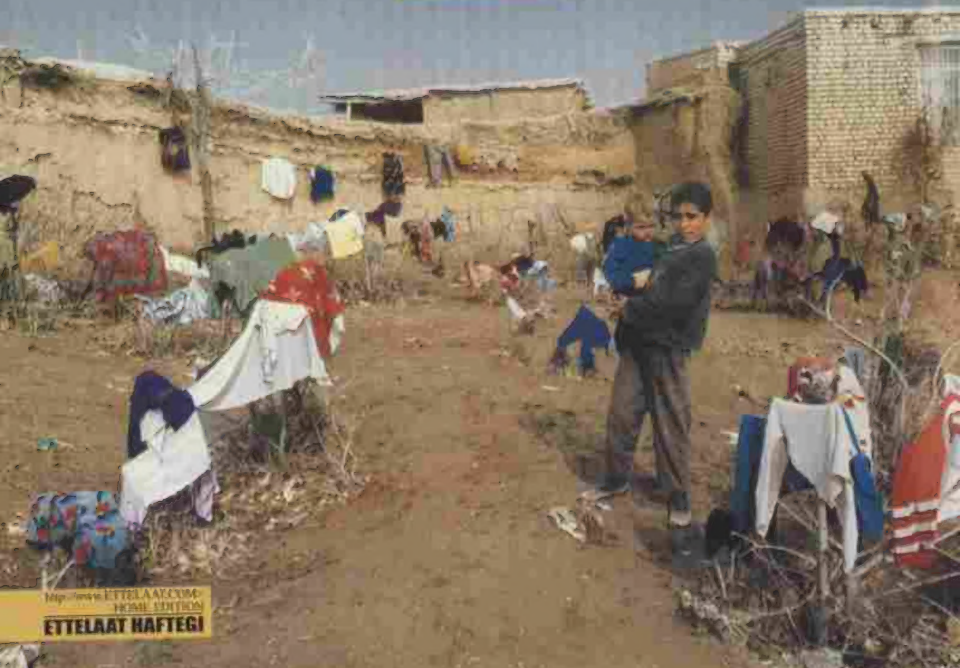
● تروریسم، راہ گشتا یا مشکل آفرین

● مضاحیہ های خواندنی نامحمد ظاہر وہی نظیر بونو

● حامد کاویا نیپور :

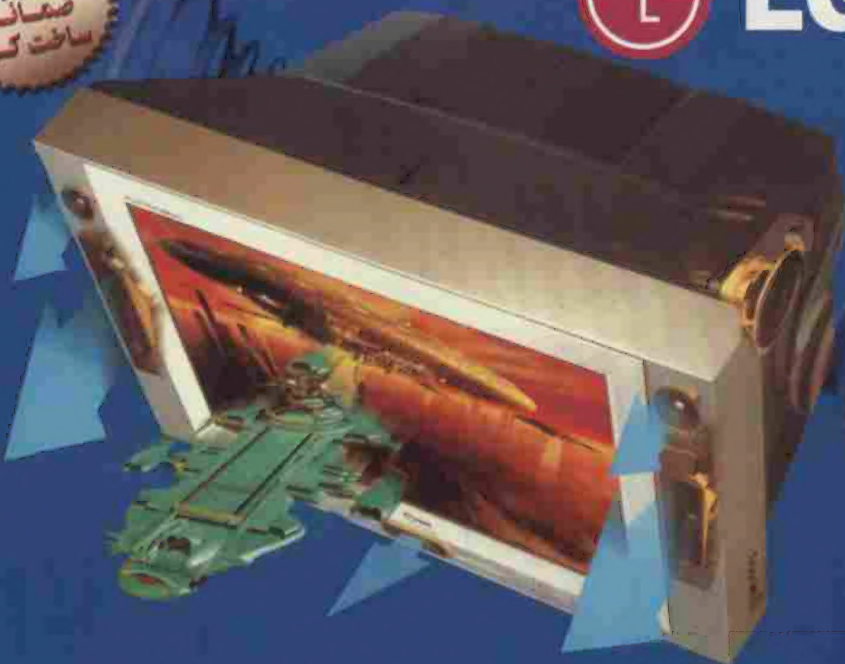
● دنیای بلا تریج بزرگساز این حر فہاست

● براستی خط فقر کجاست ؟ !





LG



## DTSS (Digital Turbo Sound System)

صدای توربوی دیجیتال با (بلندگوهای چرخشی اتوماتیک)

با فشار یک دکمه بلندگوهای چرخشی به صورت اتوماتیک صدای مورد نیاز شما را پخش می کند

**CT-29Q901P**

**CT-21Q92PX**

بلندگوهای چرخشی اتوماتیک

لایپ تصویر ۲۹ اینچ کامل سطح ۱۰۰ هرتز  
تصویر در تصویر (۱:۱)  
تنظیم کننده اتوماتیک صدا (AVL)  
بلندگوی چرخشی در جلوی تلویزیون  
قابلیت اتصال به کامپیوتر و DVD

لایپ تصویر ۲۱ اینچ کامل سطح  
قابلیت تبدیل تصویر در تصویر  
تنظیم کننده اتوماتیک صدا (AVL)  
چشم طلانی (GOLDEN EYE)



FLATRON

ال جی با بیش از ۱۰۰ مرکز سرویس و لوازم بدگی در  
سراسر کشور تلشن دفتر مرکزی: ۰۹-۸۷۱۷۲۴۱

DIGITAL LG













## یک هفته چند نگاه

محمد سروش

### اختیار علنی

اعلام تذکر رئیس جمهور به قوه قضاییه در مورد نقض قانون اساسی را شاید بتوان جدی‌ترین اقدام علنی آقای خاتمی طرف چند سال اخیر در برخورد با رفتارهایی دانست که تخلف از قانون اساسی تشخیص داده است.

رئیس جمهور هفته گذشته طی نامه‌ای خطاب به رئیس قوه قضاییه به چند مورد تخلف پارتی از قانون اساسی که در برخی شعب و نادانگه‌های زیرمجموعه دستگاه قضایی صورت گرفته اشاره کرد و از آیت‌الله هاشمی شاهرودی خواست به نحوی مقتضی از اندام آن جلوگیری نماید. این اقدام آقای خاتمی حرکتی جدید در چارچوب تعهد سلوک ایشان بود که تاکنون سابقه نداشته است.

از نامه رئیس جمهور به رئیس قوه قضاییه که رونوشت آن توسط رئیس مجلس در اختیار نمایندگان مردم قرار گرفته آقای خاتمی به عنوان «مسئول اجرای قانون اساسی» (که به اصل ۱۱۳ قانون اساسی تصریح شده) با اشاره به پارتی برخوردی قضایی اخیر با نمایندگان مجلس نوشته است.

«چندی است دستگاه قضایی برخی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی را به اعتبار اظهاراتی که در مقام آقایان وظایف نمایندگی نموده‌اند تحت تعقیب قرار داده و برخی از آنان را محاکمه و به مجازات‌های حبس و جزای نقدی محکوم نموده است. از جمله طبق تائیدنامه مورخ ۷۹/۱۲/۲۸ شعبه ۱۴۰۲ دادگاه عمومی تهران آقای حسین تقمیلان نماینده همدان به مناسبت اظهاراتی در مجلس شورای اسلامی، ۱۴ ماه حبس و یکصد هزار ریال جزای نقدی بدل از مجازات شلاق محکوم شده است. همچنین خاتم فاطمه حبس‌خو نمایند همدان به موجب دادنامه مورخ ۸۰/۵/۵۱ شعبه ۱۲۱۰ دادگاه عمومی تهران به ۲۰ ماه و دو روز حبس تعزیری محکوم شده که قسمتی از محکومیت نامبرده مربوط به اظهاراتش در اختیار آیین‌نامه‌ای و نظری قبل از دستور در مجلس شورای اسلامی است.»

اشاره رئیس جمهور به دو فقره صدور احکام

تذکر قانون اساسی رئیس جمهور به دستگاه قضایی هر چند ممکن است به سرعت نتایج قابل توجه نداشته باشد و در حد اقدامی نمادین باقی بماند؛ اما افکار عمومی را متقاعد می‌کند که رئیس جمهور در حد اختیار و امکان قانونی وظیفه خود را انجام داده است.



اساسی و ماده ۷۵ آیین‌نامه داخلی مجلس و بصره آن قابلیت تعقیب و توقیف ندارد.»

با این توضیحات رئیس جمهور رسماً تذکر خود را به دستگاه قضایی جهت جلوگیری از روند نقض قانون اساسی اعلام کرده و به آیت‌الله هاشمی شاهرودی نوشته است.

«این جانب با کمال احترامی که برای استقلال قوه قضاییه و نقضات محترم قائل هستم و اعتقادی که به استواری عموم در برابر قانون و دادگاه طبق قانون اساسی و مقررات مربوطه دارم، به حکم وظیفه‌ای که طبق اصل ۱۱۳ قانون اساسی برعهده‌ام گذاشته شده و به استناد ماده ۷۵ قانون تعین حدود وظایف و اختیارات و مسؤولیت‌های ریاست جمهوری اسلامی ایران مصوب سال ۱۳۶۵ مجلس شورای اسلامی به قوه محترم قضاییه نسبت به اجرای درست قانون اساسی و عدم نقض اصول آن تذکر می‌دهم و امیدوارم تدبیر جناب عالی از نقض قانون اساسی در آن قوه جلوگیری نماید.»

اقدام آقای خاتمی در دفاع علنی از حق قانونی و مسلم نمایندگان مجلس در زمانی اعلام شد که مدتی است اختلافاتی نسبت به کندی و عدم تحرک کافی حیات پیکری و نظارت بر اجرای قانون اساسی در سطح محافل سیاسی و مطبوعاتی صورت گرفته است.

اعلام تذکر رئیس جمهور به دستگاه قضایی یک روز قبل از تشکیل نخستین جلسه مشترک نمایندگان مجلس با اعضای دولت صورت گرفت و مسلماً در تطبیق فضای روابط دو قوه مؤثر بود.

در چند هفته اخیر روز پارتی اختلافات ظاهراً میان نمایندگان برخی استانها با وزیر کشور در خصوص گزینگی تعیین استانداران قضایی انتظامی را در رابطه میان دو نهادی از دولت و مجلس موجب شده بود تا جایی که حدود بیست نفر از نمایندگان را به استفاده از حق قانونی خود در استیضاح وزیر کشور راسخ کرد، در چنین فضای دفاع علنی و محکم رئیس جمهور از یک حق مسلم و قانونی و کلای ملت می‌تواند حرکتی در جهت ایجاد محدودیت بیشتر بر سرعت گرفتن روند حاکمیت دقیق قانون اساسی و بهینه شدن روابط ملت و محریه تعزیر شود.

اینکه دستگاه قضایی تا چه اندازه خود را مکلف به اصلاح رویه مطابق آنچه آقای خاتمی براساس قانون اساسی خواست بودند بداند، موضوعی است که رتختار آینده این مجریه نشان خواهد داد؛ اما در این مرحله عکس عینی از اعضای شورای مرکزی صیحه مشاوت معتقد است: «در زمان قوه قضاییه بعد از

زدان توسط دادگاه عمومی تهران در مورد دو نماینده مجلس است که قضایی رسیدگی کننده اظهارات را به اظهارات نمایندگان در مجلس چه به صورت نقل قبل از دستور و چه اعلام اختصار آیین‌نامه‌ای یا هر نوع موضوع گری دیگر که در مقام آقای وظیفه نمایندگی صورت گرفته متنب کرده بود. این احکام در حالی صادر شده بود که قانون اساسی در اصول ۸۴ و ۸۶ به تصریح در مورد مصونیت پارلمانی نمایندگان مجلس اشاره دارد.

در اصل ۸۴ قید شده که: «هر نماینده در برابر تمام ملت مسؤول است و حق دارد در همه مسائل داخلی و خارجی کشور اظهار نظر نماید.» در اصل ۸۶ قانون اساسی نیز آمده: «نمایندگان مجلس در مقام آقای وظایف نمایندگی در اظهار نظر و رای خود کاملاً آزادند و نمی‌توان آنها را به سبب نظراتی که در مجلس اظهار کرده‌اند یا رای که در مقام آقای وظایف نمایندگی کرده‌اند تعقیب یا توقیف کرد.»

در توضیح چگونگی اعمال این اصول آیین‌نامه داخلی مجلس که به تأیید شورای نگهبان نیز رسیده و تقریر و روبرو به موضوع پارتی‌ها، در ماده ۷۵ این آیین‌نامه ضمن اشاره به اینکه نمی‌توان نمایندگان را به سبب نظراتی که در مجلس اظهار کرده‌اند یا رای که در مقام آقای وظایف خود داده‌اند تعقیب یا توقیف کرد و یا از حقوق انحصاری محروم نمود تأکید شده است. در وظایف نمایندگی شامل نقل قبل از دستور، بحثهای داخلی است. بحثهای کمیسیونها، اظهارنظراتی که برای اعمال اصل ۸۶ قانون اساسی انجام می‌شود و سایر موارد نظارتی و قانونی است.» با این همه تا کید و تصریحی که در قانون اساسی و آیین‌نامه داخلی مجلس آمده بر اساس یک برداشت خاص از قوانین نقض رسیدگی کننده به پرونده‌های انتظامی و بدو نمایند همدان و همدان احکام زندان و جزای نقدی منتقلی را برای خاتم حبس‌خو و آقای تقمیلان صادر کردند. این اقدام نهایتاً موجب تذکر رئیس جمهور به دستگاه قضایی شده.

آقای خاتمی در نامه خود به رئیس قوه قضاییه در توضیح حقوقی تذکر خود نوشته است: «اگر این نظریه مطرح در محافل حقوقی که اظهار نظر نمایندگی مجلس به عنوان نمایند همدان و همدان وظیفه نمایندگی مردم حتی در خارج از مجلس نیز مشمول اصول ۸۴ و ۸۶ قانون اساسی است و بدین لحاظ قابل تعقیب و توقیف نمی‌باشد، بنابراین نشود قدر متغیر اظهارات نماینده طبعاً در مقام آقای نقش نمایندگی در ضمن مجلس و جلسات مربوطه به صراحت اصل ۸۶ قانون



## این نوع ورزش به چه درد جامعه می خورد؟

کسب مقام نباید نفعی و مادی و اقبال و ترفیع کنشورمان در عصر بار دیگر به حقیقتان در خصلان نشان داد که چه استفاده‌ای برایگری در این مملکت وجود دارند که فقط نیاز به کشف و پرورش دارند تا این مملکت بتواند به پیشرفت‌های کشورهای جهان قرار گیرد. جمهوری اسلامی هم که فرا بود جامعه‌ای سازگار با استفاده‌ها را در گوشه و کنار مملکت شناسایی و پرورش دهد. با کمال تأسف که جهت رفیق و لقی امور جامعه به جای تفریح و بازی به کار برین شیوه‌ای می‌نشیند. با فرحنگ اسلامی و در عهد نشان این ملت باشد که کینه کاری و تقلید از کشورهای دیگر پرهیز است که در نتیجه از برخی از امور به نتیجه مطلوبی نرسید.

بر برنامه ریزی دانش آموزان کنشورمان هفتاد و دو ساعت ورزش مختصر شده که بایک بررسی اجتماعی درخواهی یافت که سادهاست دانش آموز به در زمانه و فضای آموزش از کار می‌افتد. و اگر هم احیاناً معلمی در این سادهاست باای سرچاه باشد تنها ورزشی آن است که از حقوق اوقات فراغت به دور بران چه نتیجه‌ای هیچ و افعالیان اوقات وقت و سرمایه برای هیچ معنی است؟ چنین کاری جهت رشد و شکوفایی استفاده‌ها چه تأثیری دارند؟ آیا بی‌شود استفاده‌ها که این امر ورزش در زمانی تکمیل اثر مثبت دارد؟

این چه ورزشی است در مدارس که سالی به سالی ماه تعطیلی دارند این طور ورزش چه نتیجه‌ای که به نفع جامعه باشد دارد؟ امروزه همه می‌دانیم که امر ورزش موضوعی است که با ابعاد مختلف اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و... که باید بسیار بسیار دیدنی گرفته شود. طرح و برنامه خاص خود را داشته باشد. اینکه بی‌شود نفع‌اند این مورد به ماه هفتاد و یک نام داشت و ورزش کند. و بعد سه ماه تعطیل باشد. مگر ورزش هم تعطیلی دارد؟ آیا تنها نیست که ورزش به این صورت از برنامه مدارس بطور کلی حذف و بجای هفتاد و یک نام به دو ساعت به وقت در حاشیه مدرسه به سر و کلاه به روزن لال‌های هفتاد و دو روزن صحیح و واقعی به نظر می‌رسد. دانش آموزان ورزش کنند با اینکه که در برنامه کشور فعلی و ناظر بر ورزش باشد و دنبال کشف استفاده‌ها و پرورش آنها در زمینه‌های مختلف ورزشی باشد؟ که البته این شورا باید فقط و فقط از ورزشکاران تشکیل شده باشد که غیر که با هم راجعت می‌نشیند با باید این نکته در جامعه ما جابجایی که ورزش یکی امر ضروری است مملکتی است. اقتصاد است سیاست است مملکتی فرد در جامعه و ملت در میان ملت است مبارزه با پاسپاری از بسیارها است. مبارزه با بسیار جدی و مؤثر با اعتبار و بخصوص خطرگری از اقتصاد مبارزه با افسردگی و کسالت روحی است که انشالله ورزش کشور ما با تفریح و به همه این اهداف دست یابد. ان‌شاءالله

بهمن فروزین - اسپهان

همه منظور و غرضه‌ها صورت پذیرد اقدام آفای خامی در تذکر به دستگاه قضایی پیش از این نیز در مواردی صورت پذیرفته بود ولی اولین بار است که این تذکر به صورت عینی انجام می‌شود و انعکاس عمومی از آن مطلع می‌گردد. چند سال پیش نیز شکلی که تعدادی از روزنامه نگاران زندانی شدند و در مواردی محاکمه آنها قرار بود بدون حضور هیأت محکمه انجام شود آفای خامی به رئیس قوه قضاییه وقت تذکر داد مفاد اصل ۱۶۸ قانون اساسی رعایت گردد. رئیس جمهور در آن مقطع با کینه برادرگونه انجام محاکمه مطروعی بدون حضور هیأت محکمه نفس آشکار قانون اساسی است؛ چرا که در اصل ۱۶۸ این قانون به تصریح آمده است: «فریدگی به جرم سیاسی و مطروعی عینی است و با حضور هیأت محکمه در محاکمه دادگستری صورت می‌گیرد».

آن تذکر البته تأثیر قابل توجهی داشت و هیچ محکمه مطروعی بدون حضور هیأت محکمه تشکیل نشد؛ اما خبر آن نیز برای افکار عمومی مستور نگذید. القادمان رئیس جمهور در برخورد با موارد عدم اجرای نقض قانون اساسی محدود به قوه قضاییه نبوده است. براساس گزارش که اوامر سال گذشت آفای خامی در اختیار نمایندگان مجلس قرارداد هات نظارت و پیگیری اجرای قانون اساسی در پیش از سه سال فعالیت خود. موارد متعددی از نقض قانون اساسی را توسط دستگاه قضایی محکمه مربوط به همه قوا تشخیص داده و درجده استکان و اختیار قانونی رئیس جمهور با آنها برخورد کرده است.

گزارش مذکور البته حاوی مواردی از عدم اجرای قانون اساسی نیز بود همراه با این که تذکر لازم است هرچه زودتر راههای اجرایی کردن آن موارد یافت شود.

گزارش رئیس جمهور به مجلس نیز تنها در جلسه غیرعلنی قرائت شد و تاکنون درخواست افکار عمومی قرار نگرفته است.

به محال اطلاع تذکر قانون اساسی به دستگاه قضایی توسط رئیس جمهور به عنوان مسوولی اجرای قانون اساسی در یکی از موارد سیاسی و سیاسی مهم اندامی برخورد نکرده می‌باشد. هرچند برخی معتقدند به دلیل نبود ابزار کافی برای جلوگیری مؤثر از مواردی که نقض قانون اساسی اعلام می‌شود این اقدام جز در حدی تأمین بکلی خواهد ماند.

این موضوع باز دیگر لزوم بازنگری در قانون اختیارات و وظائف و مسوولیت‌های رئیس جمهور مصوب ۱۳۶۵ مجلس شورای اسلامی را درجهت ایجاد تضمین‌های اجرایی کافی برای تذکرات و اختیاراتی رئیس جمهور در موارد نقض قانون اساسی پررنگ می‌کند.



تذکر رئیس جمهور تغییر نخواهد کرد؛ زیرا آنها خود را در برابر ملت و افکار عمومی پاسخگو نمی‌دانند. البته عدم توجه دستگاه قضایی نسبت به تذکر رئیس جمهور به نظری این دستگاه می‌انجامد.

به اعتقاد عینی عینی، اگر خامی این کار را نمی‌کرد، خیلی‌ها رفتار دستگاه قضایی را به پای کمالی آن می‌گذاشتند. او می‌افزاید: «کسانی که به دنبال اظهار نظر صریح و روشن از سوی رئیس جمهور بوده‌اند، به این خواست خود با این تذکر رسیده‌اند؛ اما فکر نکنند که دستگاه قضایی با این حرفه مسیر خود را تغییر می‌دهد؛ زیرا عواملی که موجب رفتار دستگاه قضایی شده است، کمالات به جایی خود بکلی است و نیاز آنها به این رفتار هنوز مروج شده است».

تذکر قابل توجه این است که مطابق آنچه قانون اختیارات و وظائف و مسوولیت‌های رئیس جمهور مقرر کرده در اجرای اصل ۱۱۴ قانون اساسی که رئیس جمهور، «مسوول اجرای قانون اساسی» دانسته و رئیس جمهور حداکثر می‌تواند به دستگاه قضایی نقض قانون اساسی «تذکر» یا «اخطار» دهد و در نتیجه دستگاه قضایی مذکور نسبت به آن تذکر یا اخطار می‌تواند برخورد کند. ضمانت اجرایی یکی وجود ندارد و آن مجموعه و اواها به تمکین از قانون اساسی نباید به نظر می‌رسد. قانون اختیارات رئیس جمهور ابزار لازم و کافی برای اعمال اقتدار در مواردی که نقض قانون اساسی تشخیص داده می‌شود پیش‌بینی نکرده است.

در برخی کشورها به این منظور نهادهای نظیر «شورای قانون اساسی» به فرانسه طراحی شده که مرجع صلاحیت‌دار و نهایی در این گونه موارد است. یک حالت دیگر نیز اعمال وضع دارد و آن اینکه در موارد مختلف زیرمجموعه‌های نظام و وفاداری و تا کینه بر اجراء جلوگیری از نقض قانون اساسی را اعلام نمایند و این حق رئیس جمهور را نیز در تشخیص و تذکر و اخطار موارد نقض پیش‌بینی و کلی هیچ‌کدام برخی رفتارهای خود را هر چند عقده‌اند و کارشناسان متعدد آن را از مصادیق نقض استثنایی و نقض قانون اساسی به‌شمار آورده. از موارد نقض قانون نخواهند دانست.

به محال ممکن می‌دانند و معتقدند حاکمیت کامل قانون و ثبوت وفاداری مطلق به قوانین بخصوص قانون اساسی که ام‌القانون است؛ هر شرایط فرهنگی و اجتماعی ایران طی کردن مسیر صعب و صبری طولانی طلب می‌کند و نباید در کوتاه‌مدت انتظار داشت تحقق کامل قانون گرای در

• ترور و تروریسم را در تعریف  
هایل و قایل آغاز شد

• ترور گاهی اوقات  
راهگشاست و سبب بروز  
فجوع می شود

## تروریسم؛ راهگشا یا مشکل آفرین؟

تروریسم پدیده شومی است که از ابتدای بشریت تاکنون به صورت های مختلف گریبان استنها را گرفته و هر دوی هم که می گذرد چهره مخرب تری از خود ظاهر می سازد. تروریسم که ۱۹ میلادی یا حداقلی که در واشنگتن و نیویورک روی طلا به دیگر چهره زشتش را آشکار ساخت نشان داد که برای تحقق اهدافی که هر چند این اقدامات قرار دارند. حاضر به دست زدن به هر حرکت ضعیف و ضد انسانی است.

در واشنگتن و نیویورک اگرچه کارهای قدرت اقتصادی و نظامی آمریکا مورد حمله قرار گرفتند. ولی در کنار آن عدد بسیاری جان خود را از دست دادند که همین امر تا سق و اژدر جهانی را برپا داشت و به همین دلیل تلاش وسیعی آغاز شد تا تروریسم به صورتی نامفهوم و ناشناخته و نامعروف شود.

ترور و تروریسم پدیده ای است که در قرن بیستم یا به صحت گذشته و ظهور کرده باشد ولی در این قرن تروریسم گاهی بزرگ و آشکاری در راه مقابله با بشریت برافشته و نشان داده که بسیار پیچیده و مرکب است. ترور و تروریسم از میان زمانی که دوا و اختلاف هایل و قایل آغاز شد و به قتل یکی به دست دیگری انجامید. آغاز شد و از آن پس بشریت پیوسته شاهد اقدامات تروریستی بر آید مختلف بوده است. جالب توجه اینکه در هر مقطع زمانی تروریست ها از ابزار خاصی بهره گرفته و در راه پیرو اهداف خود قدم برداشته اند.

در این میان آنچه اهمیت دارد و باید مورد توجه قرار بگیرد، بهره گیری بعضی از دولتها از تروریسم است که به «تروریسم دولتی» معروف شده است. این امر حکایت از این واقعیت دارد که ترور و تروریسم اختصاصی به یک گروه و دسته سیاسی خاصی ندارد و دولتها نیز با اهداف مختلف به ترور متوسل می شوند. در گذشته های نچندان دور که هنوز ابزار الکترونیکی و پیچیده تروریستی اختراع نشده بود از میوه های آلوده به سم و یا قهوه های سی برای ترور و از میان برداشتن مخالفان استفاده می شد که در این مورد می توان به «قهوه قهزی» اشاره کرد که معروف بود قاجارها با آن مخالفان را از بین می بردند. اما امروزه از ابزار پیشرفته ای نظیر تفک های دوربین ترور و بمب های هدایت شونده استفاده می کنند ولی در این میان آنچه اهمیت دارد این است که از دیدن تاکنون یکی از ابعاد قلیل تا حال حاضر که ابعاد هم لااقل به عنوان عامل اصلی تروریسم جهانی معرفی گردیده تروریست ها امروزه اژدر و نفوذ مردم بوده و از جایگاه والا و درین آنها برخوردار نبوده. به همین دلیل برای جلب رضایت عمومی و در حقیقت انسانی کردن

• رهبر انقلاب از اقدامات آمریکا در  
افغانستان انتقاد کرد.

• رئیس جمهور به تفرقه قضیه اختطاف قانون اساسی یاد.  
• نظارات خد آمریکایی در ایران برگزار شد.  
• دکتر خرازی اعلام کرد آمریکا پذیرفته است که  
از سرزمین و حرم هوایی ایران استفاده نکند.  
• گلبین حکمتیار از مردم ایران خواست علیه  
آمریکا دست به عطا فرات بزنند.  
• اسفند زاده با کثرت اختطاف شهروند ۲۰۰ میلیون  
اختلاس شده است.  
• خامنه ای توان جمهوری داشت. امارا می و نظر  
مردم را نادیده گرفت.  
• گروهی خواستار حل مشکل صیقلی جوانان شد.  
• وام مسکن یک میلیون تومان افزایش یافت.  
• وزیر کار از تغییر ساختار تشکلاتی این  
وزارتخانه خبر داد.  
• کارگران معادن زغال سنگ شاره اعتصاب کردند.  
• برای استیضاح وزیر کشور در مجلس. اعضا  
جمع آوری شد.  
• اسفند زاده با قرار کثرت ۱۰ میلیون تومانی آزاد شد.  
• قانون اصلاح مالیات های مستقیم به مجلس  
می رود.

• فرمان عدالت اداری پیشنهاد غیر قانونی وزارت  
نیرو برای افزایش نرخ برق و پالای کرد.  
• سوتی از عضویت ایران در سازمان تجارت  
جهانی حمایت می کند.  
• مدیران مسوول چهار نشریه در دادگاه محاکمه شدند.  
• واشنگتن درخواست سازمان مجاهدین خلق  
(مائفلان) برای پیروی را رد کرد.  
• آمریکا و انگلیس اقدامات خود را در افغانستان  
تذیت بخشدند.  
• جبهه متحد شمال طرفداران طغریه و رمانی به  
سوی کابل در حرکت است.  
• کوئی خان مدیر کل سازمان ملی از حمله آمریکا  
به کشورهای دیگر ایران نگرانی کرد.  
• لایحه زبردستی دوسی بکروسک از فریا بالا  
کشیده شد.  
• براف احمد شاه مسعود اعلام کرد سرتوشت  
افغانستان ارتباطی به پاکستان ندارد.  
• مشرق جبهه متحد تبدیل تاج حمله به افغانستان  
را معصومه کند.  
• الفجر الحیر عربستان به مرگ دو آمریکایی اعتراف.  
• مذاکره تروریستی بین لادن به مجلس خوام  
انگلیس ارائه شد.  
• پلیس الجزایر از راهبانی برپا جلوه گیری کرد.  
• سوزیه به عضویت شورای امنیت درآمد.  
• وزیر دفاع انگلستان از پیوستن روسیه به ناتو خبر  
داد.  
• ترکیه به افغانستان نیروی نظامی اعزام می کند.

چهره ترور و تروریسم نام آن را تغییر داده و از انسانی  
و واژه های مختلف بهره گرفته اند. ولی ماهیت تمامی  
آنها یکسان بوده و هدف نیز مشابه است. زیرا  
تروریسم عاملی نیست که قابل توجیه باشد و  
بتران برای آن مستسک ایجاد کرد و چهره های انسانی  
و ملایم داد.

ترور را می توان اقدام انسانی، حرکت انتحاری و  
یا حتی اقدامی شهادت طلبانه نامید و در اعلامیه ها  
بیانیه ها و سخنرانی ها دربارش به تعریف و تمجید  
برافشته. هر گروه و دسته ای با توجه به دیدگاه های  
سیاسی و ایدئولوژیک خود سعی می کند از انسانی  
مختلفی برای اقدامات تروریستی استفاده کند و  
واژه های زیبا و جالبی را به کار بگیرد. ولی همان گونه  
که عنوان شد ماهیت تمامی این اقدامات یکسان  
است. چرا که هدف همما از سر راه برداشتن یک  
شخص یا چهره خاص می باشد.

در کنار تروریسم سیاسی و اقداماتی که در این  
زمینه در راه اهداف سیاسی صورت می گیرد. در  
سالهای گذشته چهره های دیگری از تروریسم نیز دیده  
شده است که شامل تروریسم فرهنگی، اقتصادی و  
مطبوعاتی می شود. تروریست های سیاسی با استفاده  
از برن رقی و یا شخصیت های سیاسی با استفاده  
از وسائل جمهور و کسانی که در چارچوب سیاسی  
فعالیت می کنند وارد عمل می شوند. ولی تروریست های  
دیگر در زمینه های خاص غیر سیاسی فعالیت و با  
به کارگیری شیوه های مختلف سعی می کنند رقی و  
مخالفان را به اختیار سازند.

در این میان تروریسم اقتصادی بسیار مخرب است و  
می تواند به همساز مرگ و مرعده رزق کشان بی گناه  
شود. تروریست های اقتصادی ممکن است اهداف سیاسی  
نداشته و فقط به سرکشی کردن مردم و آنباشن ثروت  
فکر کنند.

به همین دلیل این گروه از شیوه های اقتصادی  
استفاده می کنند و زمانی که جرم به باطنی گرسنگی  
گرانروزی و خشکالی مواجهند. وارد عمل شده به  
سوابق است. می برانند. تروریست های اقتصادی عو  
دسته هستند.

یک دسته از آنها که وقتی بود و در داخل کشورها  
فعالیت می کنند و با آشکار و ایجاد کننده صنعتی در راه  
جمله عمل برافتن به خواست های خود تلاش می کنند.  
دسته دوم آنها ای هستند که در سطح جهان  
فعالیت می کنند و فرامی نشندند. ایجاد اختطاف های  
اقتصادی در زمینه های مختلف از جمله اقدامات  
تروریست های اقتصادی است که فراتر از کشورها  
فعالیت می کنند. اگرچه ظاهراً تروریست های سیاسی





علت جذابیوم آریتو از القویوم چه بود؟

○ اریتره و اتیوپی که دو کشور آفریقایی باشند، در شرق آفریقا در کنار دریای سرخ قرار دارد. پایتخت اتیوپی شهر «آدیس آبابا» و مرکز اریتره شهر «اسمره» می باشد. این دو کشور از سابقه طوطی طلانی به عنوان زادگاه هستند.

ایتالیایی‌ها علاوه بر این دو سرزمین چشم‌دانشته و سرزمند اشغال آنها بودند. در سال ۱۸۹۶ آلبانی است ایتالیایی‌ها را شکست نهد اما در زمانی که یونانی و قاضی‌ها قدرت را در ایتالیا در دست داشتند، به این سرزمین لشکرکشی کردند و در سال ۱۹۱۸ آن را به اشغال درآوردند. سلطه ایتالیایی‌ها این زیرچندان طول نگذشت به‌طوری که در سال ۱۹۴۱ از شکست از متفقین ناگزیر به ترک آلبانی و این دو سرزمین شدند.

خروج ایتالیا از اتوبوس سبب شد عاقله سلاسی  
الور این کشور مجدداً قدرت را در دست بگیرد.  
اوست، نیز که مستعمره ایتالیا بود در سال ۱۹۵۲ به  
پس ملحق شد؛ ولی مردم این کشور به این امر  
راضی بودند و خواستار استقلال بودند.

از ۹۲ سال هیارزه مردم ارپره توانستند به دست یابند.

آریتره در سال ۱۸۹۰ رسماً مستعمره ایتالیا شد. وی سال ۱۹۳۱ با شکست ایتالیا از متفقین کنترل آن به انگلیس افتاد، در سال ۱۹۵۰ سازمان ملل رأی ایجاد فدراسیون آریتره و اتیوپی داد و برای مرتبه آریتره به خودمختاری از خود مختاری وسیع داده وی در سال ۱۹۶۱ هاید سلاسی امپراتور اتیوپی قتلنامه سازمان ملل را تصویب کرد و الحاق این سرزمین را به اتیوپی کرد.

عراق آریتره برائی مقابلہ یا اتیوی تست بہ اسلحہ  
۱۹۷۱ سال با وحدت گروہها ااجبہ  
بغض آریترہ تشکیا شد۔

باوری که آمدن مارکسیت‌ها در سال ۱۹۷۷ در  
ایرانه‌ها در آریتره شدت گرفت و این کشور  
تس پس از ۲۲ سال مبارزه در سال ۱۹۹۳ را پی به  
نلال داد. کمیون برگراکننده همه پرس پی از  
گیری از مردم اعلام کرده که ۹۹۸ درصد مردم  
به طر فساد استقلال هستند.

از پرتو ۱۲۰ هزار کیلو متر مربع وسعت داشته و بیش از ۴ میلیون نفر جمعیت دارد، مرکز آن اسمره است. ۱۲۶ جزیره تشکیل شده است.

بیش از ۵۰ درصد آنها سلبان شافعی هستند و رسمی اریتره عربی است. رئیس جمهور آن ملی افورزی است. این کشور دارای اختلافاتی با یمن و سودان بوده و بارها با آنها به درگیری مرزی رفته است. اریتره از موقعت مطلوبی در کنار دریای سرخ و تنگه باب المندب برخوردار است.

بارد که اگر مورد مقایسه قرار بگیرد این واقعیت آشکار خواهد شد که جایگاه آنها با هم متفاوت است و لذا فائز مقایسه با یکدیگر نیستند. کارلوس به عنوان حامی و جری کشورها و گروه‌های عسل می‌کرد و برای ایندولوری و دیگر گروه‌های عسل سیاسی هم بود. سی‌وولانت آنها را به فعالیت‌ها و اقداماتی دخالت دهد، چرا که او به عنوان مؤثر و اجیر کشورها و اقوام عسل می‌کرد و شخصیت مغربی به شمار نمی‌رفت، خط او به مقر لوکس و گروه‌های عسل و وزارت کشور برای صادر کننده نفت که در بهای به آسانی آنها انجمن است اگرچه توسط کارلوس و دولتیست صورت گرفت و ولی از این امتیاز مشخص بود که در پشت پرده قدرت و نفوذ او به قدری بوده می‌شد.

اما انعام بن لادن دارایی عظیمی خاصی است و شخصیت مستقلی دارد که برای تحقق خواسته‌هایش به فعالیت‌های پرورشی روی آورده است. حمله به سفارتخانه‌های آمریکا بر آفریقا اقدام علیه کولانیها در غیر اینست حمله به نو آمریکایی کولادر خریستان ترور احمدشاه مسعود و یا آنچه است. ترور آمریکا صورت گرفت از جمله انعامانی است که به اسامه بن لادن و گروهش القاعده است داده می شود.

او میزبیر و وابسته به یک کشور و گروهی خاص نیست بلکه مستقل عمل می کند و توانسته با ثروت قدرتی که دارد، افراد و گروههایی را در اقصی نقاط جهان بسیج کرده در زمان مقتضی به فعالیت و آفرین آنچه در این سالها و اصولاً از زمانی که در تروید جهان صورت گرفته تاکنون، نیروهای سیاسی بود و از آنها به همین دلیل برای تروید ساختار اقتصادی از راهزنان و اساسی دیگری نظیر محرک، گرانروشن، دلال، متقلب استفاده شده است.

بروز و اقدام ترویجی اختصاص به یک تلمذ و مطلع خاص ندارد بلکه این پدیده شوم همان گونه که عنوان شد ریشه جز تاریخ دارد. بروز و اقدامات ترویجی ممکن است تأثیر مثبت و منفیایی بر جماعت بگذارد و تحولی اساسی را پدید آورد اما گاهی اوقات نیز واکنش منفی در پی دارد و جامعه را علیه بروز و ترویج به حرکت درآورد.

تور روز دوازدهم ایران که به دست نمایان اسلام صورت گرفت، در ایران برای بیستین مرتبه تکرار شد. با حرکت بنی لادن در ۱۱ سپتامبر در آمریکا خبر اعتراض جهانی را در پی داشت. به یقین که جهان را خوار و تلغ و تابع تئوریست‌ها و روشنی توریسم شدند. خنثی که در جهان برای روشنی توریسم و آگاه شدن و در افغانستان شاهدی شبی می‌تواند نظامی مؤثر برای مقابله با ترور باشد. ولی در صورتی که تمامی کشورها خصوصاً کشورهای که منتهم به حمایت از تروریسم هستند از این امر حمایت نکنند، به شاعر ترور در کشورها راه می‌یابد.

در رابطه با تروریسم البته دو نکته را باید در نظر گرفت نکته نخست آنکه برای مبارزه با تروریسم نباید نداشتن تعصب باشیم و تروریسم را در هر جا و توسط هر کسی باید محکوم کرد و نکته دیگر آنکه آمریکا صلاحیت رهبری مبارزه علیه تروریسم را نمی تواند به دست بگذرد.



مشهورترند و اقداماتشان چشمگیرتر است اما نیرویست‌های اقتصادی موفق‌تر عمل می‌کنند و اقداماتشان نیز آشکار نیست، این گروه در حلقه فعالیت خود ادامه می‌دهند و سعی می‌کنند چهره قبول از خود به نمایش بگذارند.

برای مثال کسی که اقدام به فروش اسلحه‌های غیرقانونی و طرفه‌های تروریست‌های کشوری می‌کند، ممکن است از نظر سیاسی و عقیدتی این گروه‌ها را نیز تشنه‌د و با مخالفت‌های دولتی به دلیل منافع اقتصادی، اقدام به فروش سلاح به آنها نمی‌کند. جالب توجه است که بسیاری از این افراد که سلاح‌ها را برای تبلیغ نظام مردم به دست می‌دهند، در نظر مخالفین گروه‌های تروریستی قرار می‌دهند، معمولاً با تمسب طرفه‌های تروریستی معامله می‌کنند و ارتباط اقتصادی و رفاه می‌توانند.

یک تئوریست اقتصادی از طریق عوامل خود  
است به فعالیت می‌زند و خود وارد صحنه نمی‌شود.  
یکی از گام‌های اولیه و بنیادین این استراتژی به  
فرمان‌دهی برای به خاطر آوردن ملتها و فرهنگها  
است. تئوریست می‌کند تئوریست است که اقداماتش به‌مراتب  
مخیرتر از تئوریست است که اسلحه ترست  
می‌گیرد و یک نفر از تئوریست می‌کند و به قتل می‌رساند.  
از اقدامات تئوریست اقتصادی معمولاً یک جابجایی  
با کشور از دور می‌گیرد و آثار نخبه‌ای این به‌مراتب  
است. تئوریست از صورتی که یک تئوریست سیاسی  
ممکن است یک نفر را به قتل برساند و یا با التیام  
و اقدامات تئوریست یک گام اول است.

آثار بورجری سیاسی پس از مدتی از بین  
برود، اما بعضی خشکسالی و کمبود مصنوعی یا  
می توان به راحتی ریشه کار کرد و یا آنراش را از  
معاذی از بین ببرد، به دلیل تیل است که  
بورجری های اقتصادی چندان آشکار نیست و نامی  
از آنها برده نمی شود اما اثراتی نظیر تورم و اسبابه  
و آفتی و دیگر هملی فراوانش سرخ زاین نامیده می شود  
المان، بزرگوار درخ آفتابا و سیاق سیاق چهره های  
معمول هستند که بسیاری از کشورها درصد  
کمتری و نابودشان می باشد. به همین دلیل برای  
بیکری از گردن اتانم مردم و درختان به امان باشند  
بزرگی مخفی دریش گرفته و فقط زمانی که فرد  
توان به اقدامات دور رسیده و قطع نامی که شوند.

اگرچه کارلوس که در دهه ۱۹۷۰ قرن بیستم  
اشی امروز بر اندام سیاستمداران و حکومتها  
بر انداخته، چند سال قبل از سوئان مستگیر شد و به  
رأیه انتقال یافت و پس از حاکمه در این کشور دو  
نشان به سر می برد ولی اسمیه بن یانن کسی نیست  
به آسانی دم به تله و عذر قابل دسترس باشد.



## «ترافیک» فولی که روزانه میلیونها تومان می‌بلعد

گزارش از: سیداحمد شهینی

عکس از: مجید شاحلی آزاد

تلفن: ۲۲۲۶۶۵۰



بم اشکاف در یک نگاه باطلهایی که ارزش زمان را  
کوچتر می‌کنند و زندگی که فرستاده‌ای خلاصش به  
بوسه می‌دهد با یک می‌روفت

۵ ایران از نظر بهره‌وری منابع در بین  
۳۸ کشور عضو سازمان بهره‌وری، رتبه  
۳۷ را به خود اختصاص داده است

تجربه عبور از خیابان را به فرزندم می‌آموزم.  
«تا دیدی ماشین نیست، بپروا!» اما بعد از کلی  
دویدن با درسته مهد روی می‌شوم، زنگ را به صدا  
در می‌آورم و چند لحظه بعد تصدیی مهد با چهره‌ای  
درهم می‌گویند: «آقای محترم ما چاه عارو فقط  
ساعت هفت و نیم تحویل می‌گیریم، شما بیم ساعت

ماشین‌ها بیرون می‌آید.  
تکای پس چرا می‌گی ۱۸۰۰؟...  
در این حین من خنده کنار در حالی که سعی  
می‌کنم از لابلای ماشین‌های عبوری جایی برای خود  
پیدا کنم سوال او را بدون پاسخ می‌کنم و راننده را  
روشن می‌کنم تا از وضع ترافیک با خبر شوم، اما  
راننده وسیله نقلیه پشت سری که با آرامش در  
رانندگی مخالف است دست خود را بر روی بوق  
می‌گذارد و با صدای بلند می‌گوید: «دافاش آگه  
بی خیال کاری بروی خیابون غلطت تفریح کن!»  
و نام پاسخی را برای جملات او آماده می‌کنم.  
هسرم می‌گوید: «به این مسائل توجه نکن، پانامه  
موقع تمرین رانندگی خاتم آموزش دهنده بهم  
می‌گفت: انگار صدای هیچ چیزی رو نمی‌شنوی! فقط  
به جلو نگاه کن!»

و درست هنگامی که من به این حرف‌ها فکر  
می‌کنم، راننده عجول به سرعت و با یک حرکت  
زیگزاگی از کنار مایوق زمان تویر می‌شود...  
چند خیابان جلوتر به محلی کمر هسرم می‌رسم و  
او بعد از کلی سلفش که روز اوله چچه رو همین  
ظوری ولی تکسی حشاً به ستول مهد نهوشش بدد  
خدا حافظی می‌کنده... و با رفتن او سوال‌های مردم  
کوچک خانواده دوباره شروع می‌شود...  
تکای باباجون چرا اون آفاده داد می‌زد؟  
می‌خواست که تندتر برم

تکای تندتر رفتی؟  
تکای چون خطرناکه  
تکای پس چرا اون آفاده عصبانی شد؟ حشاً اون  
نمی‌فونه که تند رفتن...  
او هنوز سترایش را کامل نگذاشته بود که یک  
اتوبوس ۱۷ متری شرکت واحد بدون بدون توجهی  
چراغ قرمز را رد می‌کند، من یک ترمز محکم می‌زنم  
و پلس سترایش داده می‌شود.

**وقتی بچه روی دست پدرو بمالد!**  
به مهد کودک می‌رسم از ماشین پیاده می‌شوم و

**زندگی ماشینی، زندگی ناخیری**  
تمام کلی که در شهر زندگی می‌کنند و به  
اصطلاح شهروند محسوب می‌شوند معمولاً با  
مشکلات بسیاری از جمله مسکن، بهداشت، درمان،  
آموزش، بیکاری، جرم، جنایت و غیره آشنایی دارند و  
هنگامی به این نکته واقفند که به محض بازگشتن  
چشمتان باید خود را برای مقابله با این گرفتاریها  
آماده کنند.

اما در این میان «زمان» ارزان ترین چیزی است  
که به قدر می‌رود نا روزی بگذرد و نتیجه‌ای حاصل  
شود. بدون توجه به اینکه این وقت چه ارزش دارد و  
بدون در نظر گرفتن این نکته که عمر رفته دیگر قابل  
بازگشت نیست!

به همین منظور در گزارش حاضر سعی شده تا  
عوامل یک زندگی ناخیری، مورد توجه قرار گیرد تا با  
انعکاس آن بگویم، صما حداقل ارزش وقتتان را  
می‌دانیم اما نمی‌توانیم آن را تحت کنترل خود در  
آوریم!

### زمان شروع کار، ساعت اوج ترافیک

ساعت شش صبح از خانه بیرون می‌زنم، فرزندم  
خراب آلوده آسفتم کیفی پریشان همراه من است تا به  
مهد کودک بروم و هسرم به سرعت در حالی که  
نگران گذشت زمان است، در اتوبوس را باز می‌کند.  
اما...

به محض ورود به خیابان، اصطلاحاً به نام  
ساعت اوج ترافیک برای فرزندم زنده می‌شود.

تکای او بی درنگ می‌پرسد: بابا! ساعت اوج  
ترافیک چیه؟

- بوقی چی می‌خوای این رو می‌شنوی؟
- تکای عزیزجون (معلم مهد کودک) می‌گفت!
- ساعت اوج ترافیک، زمانی که ۱۸۰۰
- مواکسیدترین (وارد هوامی) شه.
- تکای کربن چیه؟
- مواکسیدترین همون دودیه که از آگوز



این هم وضعیتیه که به  
طور متوسط یک هشتم  
عمر خودرو ایست  
چهارم ملی فرمز  
می‌گیرند!





در این خیابانها خط کثیف و امنیت آن تنها یک لغز به حساب می آید. ما باید به صندوقها و اهرها نگاه ایجاد کنیم.

اگر حتی برای هر سفر، تنها یک دقیقه وقت صرفه جویی کنیم، روزانه به طور متوسط ۵۲ میلیون تومان صرفه جویی اقتصادی خواهیم داشت

می شود و کوچکترین درنگ این راننده برای چسبیدن به ماشین جلویی، فزاینده بار به همراه دارد. هنگامی که پشت فرمان نشسته می خواند: «این جله رانندگی از رانندگانی گرفتار ترافیک می زند و بعد از پشت سر گذاشتن نایب ها درافیک ترافیک در حرکت درآید این راننده می کند.

با هر زحمتی شده از این ترافیک رهایی می یابیم می خواهیم به اولین خیابان متصل به اتوبان پیسیم. اما ترافیک آن خیابان هم سنگین است به طرف خیابان بالاتر به راه می افتیم اما به محض پیچیدن به درون خیابان با دایره کارگران مشغول کارند روبرو می شویم. می درنگ دور می زنم و بالاخره از خیابان بالای که ورود ممنوع است راهی برای فرار می یابیم به اداره می روم و کارت ورود را می زنم. ساعت ۸:۴۰ یک ساعت تأخیر و دیرباز می رسد این قانون مخصوص تأخیر کننده گان است.

با تازمانی پشت میز کار می نشیم اما این تأخیر فقط به امروز خلاصه نمی شود حتی این تأخیر تنها در ترافیک خیابانها نیز خلاصه نمی شود.

ما وقتی منتظر تاکسی هستیم، وقتی می خواهیم پول قبض برق را در بانک پرداخت کنیم، وقتی به مطب پزشک مراجعه می کنیم وقتی از داروخانه دارو می خواهیم وقتی می خواهیم شیر بخریم، خریدن نان هم به همین دلال و وقتی که می خواهیم هرکاری در این شهر در انداخت انجام دهیم با وجود اینکه همه جا ارزش زمان را به یکدیگر گوشزد می کنند، عمر ارزشترین چیزی است که به قدر می دهیم.

در طول یک روز ۱۳ میلیون سفر درون شهری در تهران انجام می گیرد و ما اگر حتی برای هر سفر یک دقیقه وقت صرفه جویی کنیم روزانه به طور متوسط ۵۹ میلیون تومان صرفه جویی اقتصادی داشته ایم و هنگامی که هزینه های دیگر مثل سوخت استهلاک خودرو، مسئول روحی، روانی که به اعصابمان وارد می شود را به آن اضافه کنیم ابعاد این فاجعه بهتر روشن خواهد شد.

بعنی از کارشناسان معتقد: درگیر بودن مردم با زندگی ناخوشایند معنیر غافل برای پلین آسنان و آمدن کار است، و همین مشکلات باعث می شود تا ما در ایران تنها هشت ساعت در هفته کار مفید ارائه دهیم و کارگران کشورهایی نظیر ژاپن ۳۷ ساعت در هفته، این زندگی ناخوشایند در تمام مسائل جامعه ما تأثیر می گذارد و تنها یک مدیریت قوی با باری گرفتن از یک اراده راسخ می تواند جلوی مبله های ریاکاران را بگیرد.

گشته هشت هزار دستگاه اتوبوس رو گزینوز گردیم اما بعد از دو سال قدر رقت فرصت های طلایی فهمیدیم این کار هزینه بره و ما برای کاهش آنها یعنی تنها یک درصد آلودگی هوا ۱۶۰ میلیارد تومان هزینه کردیم.

لذا (او در حالی که مجبور شده بود وارد بحث من بشود ادامه می دهد): نو کشورهای پیشرفته صنعتی تولید خودرو فقط برای پر کردن خیابانها نیست اما نو کشور ما شعار می دن: هر ایرانی یک پیکان!

**دولت هر روز ۹۰۰ میلیون تومان یارانه بترین پرداخت می کند و با این مبلغ می توان، دو خط متروی جدید در تهران راه اندازی کرد**

ماژر کنید. مشکل ترافیک ما هم از همین جا شروع شد. وقتی یویم می دادیم هر شهروند ایرانی می تونه یک دستگاه پیکان داشته باشد این وسیله رو به یک کالای محوری تبدیل کردیم.

در این لحظه تقریباً هفت ساعت ۷۱۲۰۰ نشان داد و من بعد از سه روز فرزندانم به مهد کودک با استرسی و نگرانی مانند رانندگان عجول وارد میدان مسابقه شده و برای صرفه جویی در وقت مسیر اتوبان را انتخاب می کنیم. اما اتوبان هم مانند بقیه خیابانها در این ساعت از روز، مسدود می آید.

به چهار رانندگان زندانی شده در ماشین ها نگاه می کنیم بیشتر چهره ها گرفتار به نظر می رسند. هر کسی به موضوعی فکر می کند و بعضی پشت سر هم به ساعت خود نگاه می کنند. در این میان تنها یک نفر کتاب کوچکی را باز کرده و مطالعه می کند که در حرکت او هم در ابتدا باعث کمیجکازی اطرافیان و در مرحله بعدی باعث رنجش و رانندگانی پشت سر می

زوداوری.  
( اما حقت و بیم ساعت کلام شروع می شه.  
لذا خوب بگین ماشین چیه رو بیا ره  
( اما ماشین اتی سو فاره  
لذا بگین آشنایی دوستی و همسایه ای این کارو بکنه  
( ای بلا مثل اینکه شما نو این شهر زندگی  
می کنی. این وقت صبح چه کسی حس همکاری  
داره...)

### بحث بهره وری در عهد کودکی

و از که با این حرف کسی حس همکاری اش تحریک شده بود ما به دفتر مهد دعوت می کند و هنوز پشت میز نشسته که با حلی معترضانه می گویند: «اما من موقع ثبت نام هم این مسأله رو گوشزد کرده. همین بی طلی ما باعث می شه ایران از نظر بهره وری منابع بین ۳۸ کشور عضو این سازمان رتبه ۲۷ پیدا کنه»

( او من برای دفاع از خود می گویم): بهره وری؟! صبح که از خونه بیرون میای ترافیک سرسام آور اسم بهره وری رو از ذهن آدم پاک می کنه.  
لذا (او بدون توجه به حرف من ادامه می دهه)  
این حرفها تو جیبا

بعد می گن: چرا شاخص بهره وری تو ایران یک چهارم کشورهای آسیایه.

( اما من که حالا حالا ها نمی خواستم تسلیم بشوم پاسخ دادم): ما هر روز ده میلیون لیتری بنزین مصرف می کنیم و دولت هر روز ۹۰۰ میلیون تومان یارانه بترین پرداخت می کنه با این پول می شه در مدت یکسال دو خط متروی جدید در تهران راه اندازی کرد.

لذا مثل اینکه این ترافیک خیلی شمارو داغ کرده!

( نه خایم این ترافیک همه رو داغ کرده اما ما تنها به بحث آلودگی هوا دلت می کنیم، همین سال



# UZ-DAEWOO



## دووی ایرانی، دووی ازیکی

ماژور دوو (Oze Daewoo) نام کارخانه است که با هدف مونتاژ خودرو در سال ۱۳۸۲ با همکاری کره‌ایان در اصفهان تأسیس شد و هم‌اکنون که از ماشین پیداست خودروهای کارخانه ازیکی‌سازی دووی کره جنوبی را برای مونتاژ برگزیده بود، تاریخ تأسیس این واحد تولیدی تنها چند ماه با تأسیس کارخانه اکرمیان مونو در ایران که از او نیز خودروهای دووی کره را در کشورمان مونتاژ می‌کنند فاصله داشت. در همین حال ماژور دوو در شش سالگی که از تأسیس آن می‌گذرد، راهی را پیموده است که شاید کرمان مونو برای طی آن هنوز به سالها زمان نیاز داشته باشد، در حالی که کرمان مونو به حدود ۱۵۰ صندوق ماهانه ۱۵۰ دستگاه از محصولات خود به بازار سوریه، بسیار به خود می‌بالد. او دو سال گذشته سی هزار دستگاه از سوارهای خود را به روسیه صادر کرده و شش هزار دستگاه را در برنامه صادرات به کشورهای اروپایی قرار داده.

او دو همچنین علاوه بر صادرات سواری از مدل‌های گوناگون خودرو که ما در ایران بدان آن را نیز نشناختیم، اقدام به صادرات اتوبوس به کشورهای قطر، ترکیه، اندونزی و در دهه گذشته گوناگون تولیدات اروپایی و آمریکایی کرده است. به این ترتیب کارخانه‌ای نظیر او در دو سال کشور ازیکی‌سازی رسمی نزدیک به ۱۵۰ تا ۲۰۰ میلیون دلار در سال جاری به جیب این کشور واریز کرده است. به عبارتی دیگر او دو بدل به پادشاهی برای کره‌ایان شده است. با خودروهای تولیدی این کشور پس از مونتاژ در ازیکی‌سازی به بازارهای منطقه صادر شده و سپس محصول ارزش افزوده سود کلان توجه برای ازیکی‌سازی شرکت دریافت کرده و در مقابل با ارزیابی اروپایی و آسیایی افزایش دهد.

بنا به دلیل توجه در این میان همکاری منطقه ازیکی‌ها و کره‌ایان برپا شده است. شرکت این گروه طرح‌هایی به این ترتیب که ازیکی‌سازی همزمان با آنکه از مزایای سرمایه گذاری مشترک با یک شرکت تولیدکننده ناشی می‌شود که در جهت گوناگون بوده می‌برد به سکو، برپایه ساخت جود برای بازارهای داخلی و بازارهای منطقه‌ای، لیبیل می‌شود که در مقابل متعلق ازیکی‌سازی را نیز در به خدمت تأمین می‌کنند چرا که با هر چه بیشتر شدن سهم تولیدات کارخانه او دو از بازار منطقه‌ایان فروش و سود کارخانه او دو، نووی ازیکی‌سازی به عنوان واسطه تولید و فروش افزایش خواهد یافت.

این روش همکاری شرکتی داخلی ازیکی‌سازی با شرکتی خارجی اما به نظر می‌رسد در بدو همکاری مشترک شرکتی، متعلق ایرانی با آنان چندان امیدوار کننده نیست و در عمل ما در خط او دو از طرفی خارجی بیش از آنکه موافق به اقدامات شریک‌های محلی است. این امر می‌تواند به سرمایه‌گذاران ایرانی و کره‌ای «کارخانه مونو» با ایران و ژاپن در گروه

## امونتاژ کنندگان «دو» در «ایزیکستان» در سال گذشته سی و شش هزار خودرو به روسیه و اروپا صادر کردند و همکاران ایرانی آنها ۱۵۰ خودرو به سوریه

### درباره وی جلد

### خمس فقر کجاست؟

جند است که «چین» به تدریس برنامه‌ای برای تقریباً تصمیم دارد که طی ده سال آینده نزدیک به هشتاد میلیون نفر از سکنه این کشور را (جمعیتی بیش از کل شهروندان ایران) از غربال فقر بیرون بکشد.

پس از آنکه خبر کار چین به جهان ملغی، کرده است، دولت این کشور با تعیین ۵۹۰ بخش از نقاط فقیر کشور برای شروع در حال جاری به زمینه‌های لازم در زمینه زیرساخت‌های لازم در این مناطق اختصاص داده و با راه‌سازی، آب و برق و گاز و سایر امکانات لازم را برای جذب سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی به این منطقه فراهم آورده.

صومالی با این رویکرد دوستان در حیات دولت جمهوری اسلامی ایران اعلام کرده به دلیل نداشتن امکانات لازم جهت اجرای لایحه موسوم به فقر زدایی در کشور این لایحه با اطلاع نالوی به گشای گذشته شده و دولت تصمیم نه‌ای در این مورد اتخاذ نکرده است.

چین با اختصاص سه میلیارد دلار در سال یعنی مبلغی معادل ۳۰ درصد درآمد ارزی ایران در سال و افزودن یک برنامه‌ریزی موافق جهت جلب سرمایه‌گذاران خارجی در این بخش قصد فقر زدایی از ۸۰ میلیون نفر چینی را دارد که البته با سابقه موفق چین در جلب سرمایه‌گذاران خارجی به داخل کشور خود می‌توان از امروز موفقیت این برنامه را پیش‌بینی کرد. ولی آنگونه که سیاست‌سازان و برنامه‌ریزان کشورهای ایران از میان برداشتن فقر در ایران که به تدریج هنوز گریبان ۸۰ میلیون نفر را در کشور گرفته است از اختصاص همین سطح انتظار ناپایا کرده‌اند و در شرایطی که به نظر می‌آید اگر با اجرای این برنامه و اختصاص این مبلغ با منی مبالغه بسیار بیشتر، بران این مطلب را از پیش روی ایران بیاورند، دولت چینی از بزرگترین اختلاف در تاریخ ایران روی خواهد داد. اتفاقی که حتماً ارزش چنین سرمایه‌گذاری را خواهد داشت.

خودرو سازی چین، تولید کننده خودروهای «هوندا» در ایران و نا خودرو زیان ایران و فرانسه در ایران خودرو، خیر از

انقلاب و زیردستی مدیریت ایرانی می‌دهد.

اگر گفتی به حاصل این قراردادها اتفاقات سود آنچه بیش از هر چیز به نظر می‌آید تسلیم بازار داخلی از سوی طرف ایرانی است که در مقابل آن سود قابل اعتنایی به جنگ وی خواهد آمد. اما طرف خارجی به به دست آوردن بازار برپایه ایران روزها و شش‌ها غافل‌انگیزی را پس از فتح قرار داد با ما تجربه کرده است.

البته شاید منتظر هم نباشد. وقتی می‌توان خودرویی را به داخل کشور نزدیک به پانزده هزار دلار به مصرف کننده منظور داخلی فروخته‌اند، دیگر صادرات همان محصول با کمتر از نصف این رقم بود.

همکاری ما با کره در مورد مونتاژ خودروهای کره با همکاری با فرانسه برای عرضه خودروی ژو در ایران حدود یک دهه سابقه دارد و در این یک دهه اگر قرار بود ایران از ناهیه این همکاری‌ها به نفع‌وری دست بپاید که دست به تیر بود اگر بازار مونتاژ و صادرات محدود به کشورهای دیگر بود که باید انجام می‌شد اما این اتفاق به تیرا آورده نشد که هنوز پس از یک دهه عرضه خودروهای دوو همچنان تقاضای خودرو به شکل ساخته شده به کشور وارد می‌شوند و مونتاژ آن به تعداد محدود تنها برای فروش در داخل کشور با بهایی بسیار بالاتر از نرخ جهانی آن به شدت ادامه دارد، و به این ترتیب جدایت صادرات خودرو در نزد مدیران کارخانجات خودرو ساز رنگ پخته است.

شهروندان ایرانی به عنوان صاحبان اصلی اقتصاد کشور حق دارند حال که دستهای قدرتمندی با اصرار فراوان قصد بی‌توجه داشتن صنعت نامیارک خودرو سازی در کشور را می‌خواهند تمام صنعتی که به کمک آن کارگران رده است دارد انتظار داشته باشند که حسن صنعت است کم در راهی گام بردارد که در آینده بتواند چند تزاری به داخل کشور منتقل کند و برای مدتی دست از سواهای بازار انحصاری داخلی کشور که می‌تواند در آینده نزدیک را انحصار ایران خارج خواهد شد بردارد.





### حتی با پذیرفتن ارقام مسوولان دربارۀ فقر، گستردگی این پدیده در ایران بسیار بیش از آنچه اعلام می‌شود، بوده است

هر چند گاهی تلقی که به سال‌ها نشان خواهد داد که مشکل اصلی متنی اعلام‌کنندگان اجرای لایحه فقرزدایی در ایران، عدم برآورد پیوسته و به‌روزی و به‌روزی از طرحی قابل اطمینان است تا عدم دسترسی به منابع مالی مورد نیاز. در این بین یک مصوبه دیگر، حیاتی‌ترین دولت بر رابطه با وضعیت فقر در کشور قابل تأمل است، اینکه دولت گشتی چهار درصدی در میزان خط فقر را طی سه سال آینده به تصویب رسانده و قصد دارد تا میزان جمعیت زیر خط فقر کشور را تا سال ۱۳۸۲ از حدود کنونی یعنی ۱۱/۵ درصد به ۷/۵ درصد برساند.

اینکه خبر کمتر گفته شده آن لایحه صبح است یا آنجا چنین تصمیمی از سوی حیات دولت، چندان اختلافی در مابین مطالب نخواهد داشت چرا که به تنها راهکارهای دولت در آن لایحه و این تصمیم به درستی برای کارشناسان اعلام نگردیده تعریف ارائه شده، لایحه مسوولان دولتی با تعریف کارشناسان درباره خط فقر صحنه‌ای نشانگر، دولت خط فقر را ۲۰ هزار تومان برای یک خانوار پنج نفره دانسته و برخی کارشناسان خط فقر در تهران را ۲۰۰۰ هزار تومان برای همان خانوار محاسب می‌کنند و متوسط آن در سطح کشور را نزدیک به ۱۳۰ هزار تومان تخمین زده‌اند که با رقم پیشنهادی دولت اختلاف غیرقابل انحصاری دارد.

لذا ملاحظه می‌شود که در این مرحله عدم حصول توافق بر سر میزان خط فقر در کشور به اندازه کافی مشکل آفرین خواهد بود که نیازی به تعریف راهکارها در مراحل بعدی نباشد. با پذیرش رقم اعلام شده از سوی مسوولان ایرانیان زیر خط فقر را بیست‌هفت درصدی معادل ۱۵ دلار به نسبت می‌آورند و در سال به کمتر از ۲۰۰ دلار رضایت می‌دهند اما سوال این است که آیا این ارقام واقعاً صحیح است؟

در چنانچه که درآمد یک آمریکایی به‌طور متوسط ۱۶۰۰۰ دلار و درآمد یک ژاپنی ۲۴۰۰۰ دلار و درآمد یک سوئیس پیش از ۳۰۰۰۰ دلار در سال اعلام می‌گردد آیا درآمد تنها ۲۰۰ دلار در سال می‌تواند معیار خط فقر در ایران

باشد و اگر اعلام نظر دولت را می‌بروزر داشتن ۱۱/۵ درصد از جمعیت کشور زیر خط فقر را بپذیریم با توجه به نکته فوق باز هم ابهام حیرت‌انگیز و نگران‌کننده تقسیم و توزیع ثروت بر ما پوشیده خواهد ماند که با این ترتیب در واقع تعدادی بسیار بیشتر از آنچه دولتمردان اعلام کرده‌اند در زیر خط فقر آرام و امیدوار نشسته‌اند.

### یک سوال از آینده

ده روز از حمله نظامی آمریکا و متحدانش به خاک خسته افغانستان می‌گذرد و سیاست‌داران آمریکایی همچنان رده اعلام این حملات را می‌دهند و نگاهی به گسترده‌گی و حجم حملات آنان به این کشور می‌سکبانند شعله‌ور شده و مجروح از شهروندان بی‌بند افغان را به چشم خواهد آورد که بر خلاف ادعای پیشین آمریکا سوره هدف قرار گرفته و می‌گیرند و پس از سیست سال گذشته گل‌لغهای کوچک گروههای دیگر داخلی امروز باید مروت‌های فول‌پیکر آمریکایی را نیز تجربه کنند.

حمله آمریکا به افغانستان که بیش از آنکه جلوه‌ای خشن‌رویس و امنیت‌طلبانه داشته باشد و جهت‌گیری انتقام‌جویانه پیدا کرده است. هر روز گسترده‌تر می‌شود و در این میان اظهارات مقامات آمریکا که بی‌اعتنا به سازمان ملل و سازمان‌های دین خط امنیت جهان افتاده اند فرجه بیشتر مورد توجه نگران جهانی قرار می‌گیرد که در میان آنان بی‌شک سیاست‌مداران ایران نیز نشسته‌اند.

رئیس جمهور آمریکا درحالی که علیه ختم و احسانی بر منطق و تدبیر به از امن کلامش پنداست اعلام می‌کند که جنگ آمریکا با تروریسم به افغانستان خاتمه نخواهد یافت و این کشور درین از میان برداشتن تروریسم و حجابی از آن در جهان است و در این راه صدگان است عملیات نظامی این کشور سگ‌ها به طول انجامد. مجلس نمایندگان آمریکا بوجه چهارده میلیارد دلار نظامی این کشور را در سال جاری تصویب می‌کند و وزارت دفاع آمریکا از سوی دیگر اسامی گروههای تروریست جهان و حجابیان آنان را از دید خود منتشر می‌کند و نام گروههای حزب‌الله لبنان و مقاومت اسلامی این کشور را در فهرست تروریسم می‌گذارد.

رئیس جمهور آمریکا سپس حملات آمریکا را از نال چند مرحله تقسیم می‌کند و حمله به عراق را به عنوان کشور حامی تروریسم از دید آنها ...

مرحله بعدی این حملات اعلام کرد و به عراق هشدار می‌دهد و در تعبیری خودخواهانه چنین‌ها را تروریست‌ها می‌نامد و تروریست‌ها در آمریکا و حملات انتقام‌جویانه این کشور به دو گروه مسلمانان با تروریسم و حجابیان تروریسم تقسیم می‌کند.

از کنار هم گذارتن این ادعای که در سدهی کمتر از یک هفته از مراجع و ترویج‌های رسمی ایالات متحده، اعلام می‌شود این نتیجه منطقی حاصل می‌شود که شاید یکی از اهداف آینده این کشور در حملات انتقام‌جویانه نظامی خود ایران باشد که طی هشت سال پیش خود را به یک نظام خشکی و بی‌منطق دیگر که خیال مستعدان‌های به این کشور داشت به گوش جهان فریاد کرد اما گذشته از پیشین رفتار احتمالی آمریکا اطلاع‌رسانی مسوولان کشور در این باره که با توجه به این مقدمات آیا به‌تدریج علیه کشورهای اسلامی می‌کند یا خیر در شرایط کنونی ضروری به نظر می‌رسد. خط ارامش روانی و با ایجاد آذوقه روحی در شهروندان از حسین و طایف حاکمان فر کشور است که در شرایط گوناگون به وسیله گفتگو با شهروندان در میان گذارتن برافتن‌ها و عصبانیت خود و هر گرفتن از حاکمان بر جامعه قابل تسلی می‌باشد.

هر چند بی‌سیاسی حاکمی ایران طی روزهای اخیر در جهت فرونشاندن التهاب در منطقه فعال و متحرک بوده است اما در بعد داخلی بسیار کمتر از آنچه لازم بوده به تشریح شرایط انتقال اطمینان و اطمینان هشدار سست به تهریکان پرداخته است.

لکنانی که اگر در روزهای آینده بر آن غفلت شود باید انتظار حکومت اخبار غیب و شایعات غیرقابل کنترل را در افکار عمومی جامعه ایران کشید.

دیپلماسی خارجی ایران هر چند در روزهایی که گذشت حرکت‌های شایسته‌ای از خود نشان داده است، اما در رفع ابهامات در داخل کشور و اطمینان با اعلام هشدار کمترین تحرکی نداشت است





## بررسی مسائل فرهنگی

از حسن موحدی

### بازتاب

## کشف حجاب از ابتدا تا انتها

قسمت سوم

به دنبال اسباب قانونی مختلف حجاب و استفاده از لباس متحدالشکل و تبدیل لباس سنتی ایران به لباس پهلوی مقامات شهرها و استانها موفق شدند تا با متخلفان برخورد کنند.

مأموران متحدالشکل کردن لباس استاج ایران در فاصله مختلفه

دهم دی ماه ۱۳۳۷ قمری

ماده اول کتبه ایام ذکری ایران که بر حسب مشاغل و توان مالی برای لباس مخصوصی هستند در فاصله ملکات مختلف هستند که مجلس به لباس متحدالشکل بخورد و کلیه مستخدمان دولت اعم از قضایی و

اداری مختلف هستند که در موقع استعلا به کتبه درانی به لباس مخصوص قضایی یا اداری یا عسکری خود در غیر آن موقع باید به لباس متحدالشکل مجلس بگردند.

ماده دوم طبقات مختلف کتبه در این مقررات این قانون هستی هست

۱- مجلسین معز

۲- مراجع امور تشریفه دهان و قصاص پس از برآمدن از عهده اجتماع مع

۳- مشایخ اهل سنت و جاحات به شرط داشتن اجازه تفری

۴- پیش سالارن دارای مراتب

۵- متحدان دارای مجوز روایت از طرف دولت

مستند

۶- طبقات مستثنی به قف و اصول که در حجه جردان عهده امتحان برآیند

۷- مدرسان فقه و اصول و حکمت الهی

۸- روحانیون ایرانیان غیر مسلم

ماده سوم متخلفان از این قانون در صورتی که شهرتشان باشد به هرگز نقضی از یک تا پنج تومان و یا به حسب از یک تا هشت روز در صورتی که شهرتشان نباشد به حسب از یک تا هشت روز به حکم محکمه محکوم خواهند گردید.

## تلاطمات متحدالشکل کردن لباس برای شهرها و قصاصات

ماده ۱- لباس متحدالشکل که مرسوم به لباس پهلوی خواهد بود عبارتست از کلاه پهلوی و آستین لباس کوتاه آستین نیم تنه (قد عریض باید به برگردان) و پیراهن و شلوار و شلوار آستین از بلند یا کوتاه یا میج دار.

ماده ۲- پوشیدن لباس دیگر جز آنچه در ماده ۱ ذکر شده است و همچنین پوشیدن شال مرسوم است.

ماده ۳- برای سالارن شهرها بالا پیش معصومی عبارتست از آستین پائین وونی بالا پوشش دیگر که بر این حفظ سرما یا در موقع مسافرت استعمال می شود.

از این ماده معصومی است.

ماده ۴- کلاه پهلوی باید متحدالشکل و بدون علامت مسره باشد و استعمال کلاه از اجناسی که رنگ آنها زنده باشد مسموع است.

ماده ۵- افرادی که در کتبه ذکر کردیم که موقع لباس معصومی پوشیدن آنها مسموع باشد. ضرورت پوشیدن لباس متحدالشکل خواهد بود.

ماده ۶- شهرها و میکائیس ها و آهنگران و شکارچیان در استعمال کلاه مخصوص خود در موقع استعلا به کتبه آزادند.

ماده ۷- در مواقع کتبه پوشیدن پیراهن عید و یا روختن پیش بند برای کتبه گران آزاد است.

## نیاید هر مطلبی را چاپ کرد

مطلبی در خصوص آزادی و افراط جامعه در چند شماره آخر مجله اطلاعات متغی از سوی خوانندگان به چاپ رسیده که لازم جاست چند نکته در همین ارتباط یادآور شویم.

مطلب اینکه ابتدا به دست اندر کاران مجله درین اطلاعات متغی است. عزیزان فکر حرمت دارد و ولی این فکر متعصبیت پیدا کند مصوب و حرمت آن جایگاه رفیع بری مدامی کند.

در حکومت اسلامی ما که مقام قضایی ولایت و ولی فقیه و امرای نورانی اسلام و قرآن حاکم است. نقش و جایگاه اصحاب قلم محدود به احکام مقدس اسلام است. یعنی باید قلم بر دایره حکومت قرار گیرد و برای از این دایره به صلاح ملت و اسلام نیست باید فراموش کنیم که ما برای این انقلاب کردیم تا قضایی را که در گذشته اسلام عزیز را نشان گرفته بودند از آزادی مردم راسخ کرده بودند و هر طور که میخواستند می توانستند اصلاح کنند. اگر ما فراموش کنیم که برای چه انقلاب کردیم بیایم قلم ماسی نواد و افغان را بچسبیم. واقعیتی که ما از رهبران انقلاب هستند. از روز اول انقلاب با شعار استقلال آزادی و ظهوری اسلامی مسیر خود را روشن کرده. آیا می توانیم چیز نادرستی است که بعضی از

خوانندگان این مجله مثل خاتم خوش را می نویسند اگر کسی جزو این خاصیت شعار آزادی را می داند امروز وضع این طور نبود من می خواهم به دست اندر کاران محترم نشریه عرض کنم آیا اصحاب است در نشریه ای که برای مرتضی مسلمان انتشار می یابند مرتضی که این انقلاب را هر قتلش فاش شده جانی نماند و برای آن جوانها اعدا کرده اند. در مورد آزادی که بجهت این انقلاب است مطلبی نوشته شود که در جهت حفظ معتدلت این انقلاب است.

در بحث ارزشهای انقلاب باید به هر کس اجازه نوشتن بدهیم چرا که از رهبران انقلاب ارزشهای اسلامی و برخاست از بخش قرآن و احکام نورانی اسلام است و هر کس بدون مطالعه و بدون آگاهی خواهد در بار ارزشهای مطلب ننویسد به این علت خیالت کرده است.

اینجا لازم می یابم به نوبه خود از خواهران بسیجی جنبش محسن فاطمه (زهرا) سحر و قدرتی کند که مطلب اصلی آگاهی و روشنگری باشد و واقعاً همین طریقه است. بعضی ما بدون مطالعه دست به قلم می یابیم و در بیان مسائل اصلی اظهار نظر می کنند. این درست نیست که انتقاصی مانند حسن خاتم خوش می نویسد که ما اطلاعات درست را از راه های دیگر می گیریم.

عزرا محترم اگر بخیرهای رادیوهای پیکنه را محبت به حساب آوریم مطلبش بیش عود را که کرده ایم و اصل و ریشه و ارزشهای خود را زیر پا گذاشته ایم

و خیانت به شهادت امام عزیزمان کرده ایم.

اگر آستان آگاهیانه و بدون غرض به مسائل رادیوهای پیکنه گوش دهیم درک می کند که اینجا قتل چه مشکلی نیست. نشریات هم باید توجه کنند که هر مطلبی را نمی توان چاپ کرد. گرچه باعث کم شدن خوانندگان این نشریه بشود ولی غیر آنست که ما خطای را بپوشیم. گرچه عندی مواظف باشند. مهم این است که ما ارزشها را زنده و جوان را با نیروان پرورش دایم مقدس آشنا کنیم. باید به خاطر جدب خواننده اجازه داده شود هر کس هر مطلبی می خواهد بنویسد.

به خوانندگان محترم هم عرض می کنم خطی از رهبران اسلامی هستند و هیچ کار وجهه قضایی ندارند و از روی آگاهی نیست و شاید هر چیزی را که بر احساس می کنند به عنوان واقعیت بپوشیم و بگویم کنیم.

ما باید از مکتب امام شهید حسن (ع) شهیدان هشت سال دفاع مقدس و دیگر چهره های بزرگ انقلاب اسلامی سرمشق بگیریم زیرا سعادت دنیا و آخرت بر یاران اخلاص و اجرای احکام نورانی اسلامی است.

و تجربه هم لیت کرده که غیر از این جامعه بعضی جامعه اسلامی هیچ جامعه ای نمی تواند سعادت دنیا و آخرت را برای انسانها به دست بیاورد.

مقاله نظری در بنیاد اسلام





## بادی از سودا و شهید حاج محمود نوریان

سال ۱۳۲۰ در منطقه خیرالک تهران کودکی به دنیا آمد که او را محمود نام نهادند. کودکی پاک و معصوم که لوح سادگی و بی‌آلایش روحش را از همان کودکی با یادگیری قرآن آغین بخشید. مسجد اولین محلی بود که او توانست اصول دینی را بیاموزد و پس از آن به مطالعه توحید الیلاهی و عقاید و عقار از مبرر عقاید الهی و روح را درگیر گزیند و به جرگه عاشقان الهی بپیوندد. او در هر یک سالک بود که آهسته آهسته به راه رفت و تار بسوزن به مقصد والای خود را تلاش و بجای آورد. معالای کردن روحش فروگذار نکرد. ۱۶ سال پیشتر ندانست که با سرفی از غم باران و ساله عشق اشتباه شده. شهید امروزی دلتیون سرگرم به شخصیت و روحیه انقلابی محمود گذاشت، او علامه‌ای محترم حضرت امام را با از طریق شهید (امروزه و گشتن مسجد هابا دریاچه) با کمک تعداد کثیری از دوستانش آنها را در محل جشن می‌کرد. شهید امروزی را با پا چند سازه فلسطینی آشنا کرد و محمود از آنرا آموخته‌های فلسطینی را چرخه‌ای را فرار کرد و با خدمت بلند خود همه را که از امروزی بود به نوجوانان و جوانان شهرتیری خود آموخت تا از برای پیروی انقلاب عاشقانه فلسطینی

می‌کرد چنانچه بار گشتی‌های مونی‌سوار کلاشونیک شماره (۱۲) محل خود را خلع سلاح کرد. نیرو عواملی ساواک را با هدفشش طراعی می‌کرد و حتی چنین سرباز فراری از پادگانه‌های رژیم شاه را در خانه خود پناه داد و ایمنی پول و عدا و احترامش گذاشت که به شهر خود بازگردد. پس از پیروزی انقلاب نیز خدمت خود را طوع و نسیه صرف حفاظت و مراقبت از دستاوردها و آرامشای بسند انقلاب اسلامی کرد و با یاد و رنگی شهید امروزی را در مسجد محلی آسیبی و این مسجد را به پیشگاه و استعانت قرار داد و مقابل ضلع انقلاب تبدیل کرد. شهید عیسی‌خان در سال ۱۳۵۸ و پس از بیعت و مدرک هیلم به عضویت رسمی سید تراند، خدمت بهرمه زید در شانسی و میانه و با احترام ضلع انقلاب و مائقی در واحد تعلیمات و پایش ساله مرکزی سید مشغول خدمت شد و این گروه بود که توفیق حضور در جنبه‌های دفاع مقدس را یافتند.

سلامت فتح السین خطه عشق را زندگی شهید نوریان به مصاف می‌آمد و همزمان با آغاز این سلسله متناهی خود را به خدمت جنگ و جهاد رساند. هوای جهاد با روحیه سار و طبعیه و خشکی لایزال از سازگار آمد و محمود تا پایان عمر در کشتی در این خطه مقدس انجام وظیفه کرد. در این جهاد به عنوان فرمانده گریان تحریر سیدالشیخها در چنین صلیبات شرکت کرد و از اکنون سیر اصلی زندگی خود را با یک بود. عشق و شجاعت را در هر قدمش و خود را تا رسیدن به اوج بال ملکات بالا برد و به درستی دریافته بود که (چشمی نسبت و آسایشها را به سوی خود می‌خواند. شهید بزرگترین خدمت را عشق بولاد بود.

عشاقهای والایم مدامانی خیر بدر

شکری (۳۱) شاهد حضور عاشقانه و وفای او به پاسداری از ایران مبارک بود. حضور جزایر و عشق او در جنگ همه را به لایزال داشت و بود. نیکر همه می‌دانست که فرماندهی مهمی و تحریک لشکر (۱۰۰) سیدالشیخها تنها با زندگانه شهید نوریان است و او چه سادگی می‌آید پس از این غرضه نیز با فرماندهی تمام اعزام وظیفه کرد.

امیران حاکم کچکر از آن بود که بزرگی روح او را فصل کند و از ابتدا زمینی نمود که بخواند بر زمین باقی ماند. او مردی فراری از زمان بوده دینی گریه که با مقابل خطی که او در شهای خلوت خود با معنوی بود. این پناه بود حیر و بست می‌کرد. او شمه داشت پیوسته گرفته بود پس از انانی غریب از این به علت همه شهیدی که شلی می‌گرفت. مباح لشکر را به گوشه‌های خلوت از خاکیز شش خوراند و از آن خواست تا برای روزه مصرت بهرامی باحواله.

روبرو شدن با کارهای موباره در چهارستان در حالی بود و برای جانی سیرده است.

در این گزارش عنوان شده است که عراقی در جنگ با ایران و با حمایت غرب چندین حمله شیمیایی انجام داد و اموال کارهای استفاده کرد که فرمول آن در لایحه تهیه شده است. بر اساس تحقیقات سازمان ملل این کارها عبارتند از گاز موباره که با صورت مایع و روغن است. در جنگ جهانی اول از آن استفاده شده و می‌تواند وای چند روز در محیط استفاده شده مؤثر باشد. و فیکری کار باقی (Tabon) است که اثرات شدیدی بر روی اعصاب دارد و موجب حالت تهوع شدید و طبع شدن بدن قبل از مرگ می‌شود. در این گزارش همچنین در مقابل نقدهای از جنگ به‌عنوان یک سلیون نفر برآورده شده است. شات بیرونی ایرانی به خاطر این حالت به علت استفاده خیره‌ای از ماسکهای ضد گاز و دیگر وسایل در حیات شیمیایی تأثیر به حساب آمده و پنجه‌ها و غیره تخمین زده شده است.

طبق روایت این دایریری آمریکایی رضا به‌عنوان ۵۲ ساله که در طبقه نهم چهارستان سلسله تهران پستی است گفته می‌شود این کارها را خود تهیه و توزیع کرد و حالا هر چه از اعتراضی در نمی‌روند وحشت‌ناک شده

فلسطینی ایران در جنگ با عراقها در بین سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۸ مورد حمله شیمیایی فراوان گرفته و با عوامل



بسیار وحشی روبرو شده از جمله گازهای سمی برای بیرونی ایرانی (اراضیهای تسمی شهید و تاسی و اختلالات دستگاه گوارشی و ناراضیهای غیر قابل درمان پوستی بوده که در نتیجه آنها را از پای آورده و کشته است.

در این گزارش به نقل از حسن یک نیروی فلسطینی ایرانی آمده است که شورش پس از روبرو شدن با گازهای موباره که عراقها در آن جنگ به کار بردند هرگز زندگی مدتی دره و ناراضی نشاند. گزارش میانی گفت که شورش شش ماه پس از

## تجربه حملات شیمیایی به نیروهای ایرانی و توس آمریکایی‌ها

در حالی که شهر ترم و وحشت جانی حملات محارب ۱۱ سپتامبر در آمریکا متوقف نشده نگاری شاعده حمله شیمیایی (افزایش شده است به گزندی که یک رسانه آمریکایی مجبور شده است در این راستا به بازگویی تجربه مجروحان شیمیایی ایران بپردازد.

رادیو محلی «فیلدیر» وای» طی گزارشی عنوان کرد خطر احتمال حمله شیمیایی توسط فروپستو افغانی مورد توجه مقامات آمریکایی قرار گرفته که برای چند روز از پرواز هواپیماهای مسافریتی بازگردد. با اعلام این خبر که فروپستو چند روز قبل از ۱۱ سپتامبر شش ماهه از کپیهای مسافریتی اطلاعاتی در مورد هواپیماهای مسافریتی به دست آوردند مردم با حمله به خود ماسکهای ضد گاز و کلاههایی که دارای اطلاعاتی در مورد مقایسه با حملات شیمیایی است پرداختند.

در این گزارش آمده است که هزاران نیروی

# و عشق در دو جامه ...

بیمه و بیمه از محسن طب

## قسمت دوم و آخر

در قسمت قبل خواندید که مسعود که تنها فرزند مادرش می باشد طی یک ساله شصت و هفت سالگی خودش می گردد. پزشکان شهر را حق دستا از سر سلامتی باور می مسعود را داده و ایستادگی وی می شد اما او علی رغم طاعت مغز شش ماهی و با وجود قلب که با قلبی پرستاری او از بیمارستانی به نام مارال به وی انتقال داده می شد و ...

اولین کسی که متوجه رویش جوانهای امید ور بودم در آن روز که من مثل همیشه - مثل همه عمر - با یک نگاه همه چیز را می بینم!

فرمان صبح - چند ساعت پس از اول و فراری که با مارال گذاشتم - مادر بود که طبق معمول اول وقت صبح به عیادت آمد.

شاید حرفی را که می زدم باور نکند یا دیگر نکند اتفاق می افتد اما به خدا قسم که فراموش هم اضافه نمی کنم!

اول وقت صبح بود که مادر داخل اتاق شد. اگر در آن لحظه متوجه ترمتن بودم یا نه! آن کسی بی چهره داشتیم با حرفی می زدم که بیایگر روحیه شادمان باشد. آن وقت فکر می کردم که مادر از این سالیانه متوجه «امیدوار» شدن من شده اما بکنه تعجب اینجا بود که: در آن لحظه حاضر که روی تخت افتاد کشیده بودم. رویه را به طرف پشیره پرخانه و مشغول نشانی خیالان و آنها بودم که در باز شد و مادر داخل آمد. فهمیدم بکنه داخل شده اما می دانستم مادر است. او هم هیچ حرفی نزد و من فقط به شنیدن حسای در - قبل از اینکه سرم را به طرف بازوواره برگردانم - با نغمه معمولی گفتم:

- سلام... صبح بخیر...

جوابی اما نشنیدم! تعجب کردم. کی بود که جواب سلام را نمی داد؟ مادر را که چند لحظه بعد بیشتر نشد. از حال و عی و مات و صبح. چند روز ایستاده بود و نگاهم می کرد. درست مثل کسی که چیز عجیبی در وجود متقلبش دیده باشد. ایستاد و غیبه می بردا کمی نگران شدم و پرسیدم:

- چیزی شده مادر؟ اتفاقی افتاده؟

مادر ناز به غریبه آمد و چرتاش پاره شد. خدایا! شاد سوزش را بر کرده و گفت:

- اولاً غلبت سلام و دوم (در را بست و داخل فر آمد و کنار بخت می ایستاد و دستم را به نوازش گرفت و ادامه داد) دوم اینکه این من هستم که باید بیروم چه اتفاقی افتاده و چی شده؟

جاخوردم و با خنده گفتم:

- مادر امروز مقلبتی حالت خوبه؟ چه اتفاقی باید افتاده باشد؟ اصلاً روی چه حسای این اجساد رو مینوی که باید اتفاقی افتاده باشد؟

مادر لب تخت نشست و صورتش را برید.

- مثل اینکه پاوت رفته که تو پسر منی؟ من به تو نگاه بکنم می فهمم که در قلب تو چی می گذره؟ حسین که امروز - بعد از این همه روز که از آن تصادفات لغتی می گذره - مثل همیشه توی خونت فرو رفته و کنار پنجره ایستاد و ماری به اون دورها نگاه می کنی. معنی اش اینه که تازی به آینده فکر می کنی! و اینکه امروز برخلاف این چند هفته به بکنه سلام کردی (بدون اینکه بهیچ من داخل اتاق شدم) معنی اش اینه که تو کم کاری داخل اجتماع میشی و می خواهی به زندگی امیدوار باشی! حالا با این حساب فکر می کنی من حق ندارم جا بخورم!

من تا قبل از آن روز هم می دانستم که مادرم تمام احساسهای تعریف نشده یک مادر را در وجود خودش دارد. اما اینکه او این حس غری را در کنار پیشش فروخته معالجه داشته باشد تا آن روز نمی دانستم! کسی با اینهمه نگاهش کردم و سرانجام خندیدم:

- مادر تو عجیب ترین مادر عالم هستی!

این را گفتم و دستش را بوسیدم. مادر دوباره پرسید:

- بالاخره گفتی که امروز خودت رو از کدام سر طوطی گزیده؟

از فوق و بعدای که مارال بهم داده بود. مانند کبودی که دوست ندارم اسباب بازی چندیش را به دیگران نشان بدهم. و برخلاف قرار می که با خودم گذاشته بودم (که از موضوع مارال با هیچ کسی - حتی مادر - حرف نزنم) نتوانستم طاعت یلوم و در حالی که از طرف شرق و شرق - تو ما - رنگم سرخ شده بود با خنده گفتم:

- خورشید... امروز... از سمت کره های «مارال» طلوع کرده (مادر با ابهام نگاهم کرد و من بی حرکت) به ملز... من غراب به زودی با مارال - همان پرستار زیبا و تعجب «ازواج کتم» باورتم همیشه سالان!

- نه...!

این دانه را مادر گفت. با چنان وحشت و اضطرابی. که من نیز نگران شدم! مادر کاملاً که خورده بود. یعنی تریزه بود که می پرسیدم:

- نه؟ نه؟ چه مادر؟ یعنی چی نمی دانی؟

مادر اما به جای پاسخ سؤال بگی دو قدم عقب رفت و سپس یکبار دیگر دانه را تکرار کرد و به طرف در اتاق راه افتاد و به سرعت بیرون زد و حتی

جواب مرا که صدایش کردم نداد!

صدای گلهایش که ناشی از پله ها بالا می رفت - لایه به لایه اتاق پرستارها - کم رنگ که شد با خودم گفتم (یعنی چی؟ چرا مادر این طوری کرد؟)

و در این اضطراب باقی ماند. تعاقب هر کدام مانند یک ساعت می گذشت تا پس از حدود پست دقیقه در اتاق باز شد و مادر در آستانه در ایستاد. پشت سرش هم «مارال» بود و هر دو خندان! مشغول احوال گرفتن با هم بودند. مارال گفت:

- تا شما اینا پسر «دعای لی تان» کسی حرف بزنیم. من قرص ریسار اتاق بطوری بهوش بدم و برگردم. مارال رفت و مادر داخل شد. هنوز چیزی نپرسیده بودم که مادر خوشی به حرف آمد:

- پسر تو غیب «دعای لی تان» هستی و من نمی دانستم! آمد کنار خنم و صورتش را بوسید و او رفتی گفتی فکر کردم بروی بکنی. واسه همین رستم سراغ مارال. موقعی که او هم حرفش را نید کرد اونوقت از خوشحالی بی در آوردیم. مسعود به تیریک میگویم با این سه انتخابیات! پس کم کم باید فکر تدارک جش و ...

بکنه را در باز شد و مارال در چارچوب ایستاد.

- ای پسر! لوس و تر و دهن لوز! او با خنده داخل شد و خود را در آغوش مادر جا داد و به ادامه گفت (از روز اول ماری «مارال» شوهری در رخ من می کنی تا گیره بروم جیبه بکنش؟)

هر سه خندیدیم و من شاید شانزین خنده همه هم را در سادم.

مارال کمی سربه سر مادر گذشت و بعد با نغمه - کمی جدی - رو به مادر کرد و خطاب به من گفت:

- فقط بابت پاشه مسعود که قرار ما می بود من نمی خوام طوری بشه که تو در آینده از من و لطفو بشی (او به مادر گفت) من به مسعود گفتم که اصلاً دوست ندارم در آینده زن مرئی بشم که مجبور باشم تا آخر عمر با وی و پشیره او توی خیالونه ها بدم یا توی خونه حش لوبان آب اگر خواست من گفتت که مستهزای باشم!

با اینکه حرف مارال کمی گزنده بود اما چون فرامان این بود من رنجیده نشدم. مادر نیز در ادامه حرف غریبش اش را گفت:

- خود مسعود هم می دونه که اگر خوب بشه چنین اتفاقی افتاده! درست پسرا!

به این ترتیب خواتنگاری غریبی نیز انجام شد و فراز خواتنگاری رسی ما از خانواده مارال رو. و اگر کار گریم به بعد از ترخیص من از بیمارستان.

تا

ا

- پسر تو داری معجزه می کنی... این باور نکردنی! این حرف را دکتر زده. همان دکتر که روزی او بر سر مارال فریاد کشیده بود و من نیز به خاطر حمایت از مارال با او بیگو و بیگو کرده بودم!

چند روز پس از زده ازواج من و مارال. یگویی مارال به من گفت:

- یک چیزهایی هست که لازمه تو بدونی! همین طور که «لیلا» هم بهت گفت این دکتر چند بار از



من خواستگاری کرده بود و هر بار هم جواب منفی شنیده بودم و آنده همین موقعی که فهمید من و تو فرار خواهیم کرد هم برای عروسی گذاشتن آب پاکتی ریخته رد روی دستش و بعد از این - از دور و نزدیک خوشبختانه قانع شد که من قسمت تو بودم و نه او و الان هم رفتارش با من خوب شده برای همین از تو هم می خوام اگر بپذیری دکتر با حسن نیت به باهات رفتار می کنه بیانا بهشت می ایدم می بکنی؟

من اما اگرچه ناپاکی دوروز اول کمی با احتیاط رفتار می کردم و هنوز او را با چشم یک غریب و غنچه نگاه می کردم. اما رفتنه رفتن چون از او محبت و احترام می دیدم رفتارم با دکتر بهتر شد. تا جایی که حتی ساعتها می نشستم کنارش و از نشسته هایی که برای زندگی آینده ام با مارال در سر داشتیم بپوش می گفتم. در این طور لحظات دکتر اگرچه رفتارش نشان می داد که خوشحال است اما در عین نگاهش چیزی را حس می کردم که نمی دانستم چیست؟ که بعدا این حق را به او دادم که کمترین واکنش اش حسادت و خرد نظری باشد!

با این حال از هفته دوم که در فیزیوتراپی و ورزش باهام بیشتر رفت کردم و به چشم دیدم که دکتر از دیدن نخستین نشانه های بازگشت سلامت باهام از حسیم قلب خوشحال است آنوقت تنه تریدم نزل از رفتن!

آن روز - که چهارمین هفته آغاز ورزش و فیزیوتراپی ام آغاز شده بود - دکتر وقتی دیدم هیچ پلیم را به انداز یک ساعتی متر به بالا و پایین حرکت می دهم از خوشحالی سر از پا شناخت و فریاد زد: "پسر تو بازی معجزه می کنی... این باور نگریدیم! و بعد بقیه را صدا کردم با خوشحالی گفت:

"من به یکی که در همه شس پزشکی ام و همه اطلاعاتی که دارم - اما حالا همین چیزین شنیده و ندیده ام! او بعد به شوخی رویه به مارال که کنارم ایستاده بود خندید و گفت: پس از حالا به بعد باید این گفتگو در علم پزشکی اضافه کنیم که "دکسیر عشق مؤثرترین دارو در سته جگر پیرسترا؟" مارال خندید و نگاهی عمیق به دکتر انداخت (که از نگاه من پنهان نماد و من آن نگاه را چیزی شبیه به تلسوئی تعبیر کردم) و بعد رویه به من کرد و گفت: "معجزه قربای می خوام بود کلمات عروسی فراموش بدم. لکرم می کنی تاریخ مشهور چند روز بیکه فطرل بگویم؟ با کسی یگو و مگر ۲۵ روز بعد یعنی نوروزهم فراد. روز جشن عروسیان تعین شده!

تا

تا

هرچه به ۱۸ فراد نزدیک می شدیم راه رفتن من بهتر می شد. اشتیاقم افزون می گشت خوشحالی مارال فزون تر. حادتر... اما هرچه من سلامتی ام را بیشتر به دست می آوردم کم حرف تر می شد! چند بار فکر کردم شاید او نسبت به مارال حساسیت دارد اما هر وقت متوجه او می شدم که می آنکه مارال متوجه باشد. دقیقه های متوالی به او خیره می شدم و با حساسیت نگاهش می کنه. دلم فرصت نمی شد!

تا

تا



آن دروز شانزدهم فراد بود یعنی سه روز مانده به جشن عروسیمان! من به مارال و دکتر و به مادر قول داده بودم که شانزدهم فراد ماه یکساعت تمام بدون کمک گرفتن از کسی و بدون نیاز به عصا حداقل مشعر بیمارستان را پیاده روی می کنم. آن هم به شکل کمال و مثل یک انسان عالی مانند روزهای قبل از تصادف!

کنار مارال مشغول قدم زدن بودم. من فقط حرف می زدم و از آینده مان می گفتم و او فقط گوش می کرد. تا اینکه دکتر و مگر از راه رسیدند و دکتر گفت: "بروو آلفسعود... اگر بهت بگم چند یکساعت و نیم باور می کنی؟"

مادر از فرط خوشحالی به گریه افتاد. دکتر هم شاد بود. مارال اما بوی اضطراب در چشمانش پیدا بود. مادر حیرانم شد و دورتی به اتاق برگشتم. قرار بود ساعتی دیگر از بیمارستان ترخیص شوم. همان طور که مشغول جمع کردن لوازمم بودم ناگهان می گفتم و می خندیدم. اما مادر ساکت بود. یکی دیوار هم پرسیدم: "چیزی شده مادر؟" و او پاسخ نداد. ولی من آنقدر به فکر سه روز بعد بودم که قلبم به روحیه مادر فکر نمی کردم!

تا اینکه در باز شد و مارال و پشت سرش دکتر وارد اتاق شدند. در چهره فروزشش اضطراب موج می زد - شبیه به اضطرابی که در نگاه مادر بود - می اختیار پرسیدم:

"اتفاق افتاده؟ امروز چرا شما به مقر این طوری هستی؟"

مادر نفس عمیقی کشید و دوباره اشک ریختند. رنگ صورت مارال پریده بود و دستهایش می لرزید. دکتر هم به پای اینکه طایف سازی می کرد - پیدا بود دست به چیزی فریاد درازا تا اینکه سرانجام دکتر به حرف آمد و پرسید:

"بیمه سمعه... مرده هستی یا نه؟" معنی حرفش را نفهمیدم. نگاهش کردم و گفتم: "یعنی چه؟" و او دوباره گفت:

"قطب می خوام بدویم او رفتن مرده هستی که جواب

مردانگی رو با جوانمردی و خواب محبت و از خود گذشتگی رو با عشقت و واقع بینی... یعنی یا نه؟ بدون معطلی پاسخ دادم مطمئن باش غیر از اینها هیچی گفتی نیست!

دکتر معطل نکرده دست داخل جیبش برد. مادر که متوجه بود میخوش شود. مارال هم از فرط اضطراب ناوایی روی صندلی ولو شد! دکتر کلمات دعوت عروسی را - که گفت خاتمه معطلی به من و مارال است - به دست داد و گفت:

"این کلمات رو بافت بخوان و حرفت رو ثابت کن... معنی این کارها یعنی چی! این را گفتن و شروع کرد به خواندن کلمات عروسی!"

... و شما را به عشق شادی پیوند مارال و... خوشبختانه دعوت می کنیم با... لکرم کردم اشتباه خوانده ام! اما نه به جای اسم سمعه نوشته شده بود خوشبختانه یعنی اسم کریم! دکتر با اعتمادی نگاهش کردم و قبل از اینکه حرفی بزنم او گفت:

"برات تعریف می کنم من و مارال دو ماه قبل از اینکه تو بیای توی این بیمارستان و قبل از تصادف در محضر عقد کرده بودیم و فراد بود یکماه قبل جشن عروسیمان را برگزار کنیم! اما دانی مارال گفت که تو بهش علاقه مند نشی و بعد از تحمل کردن کلی دندار از جانب من متو راضی کرد که تو رو یکی در ماه فریادت بپذیم به این شکل که علاقه تو به مارال می نوست انگیزه و امیدواری تو رو برای شفا یافتن به دست آوردن سلامتی باغات باعث شد - که شد - این بود که در این مدت من و مارال و مادر و درحقیقت نقش بازی می کردیم! از لایه می نویی بهی که در این مدت من به عنوان یک مرد چقدر زجر کشیدم! و حالا این تو هستی و این هم ما سه نفر... حالا وقت انشای ادبالت رسید! ما تو فکر می کنی ما فریست دادیم یا اینکه معنی کار مارو می فهمی...؟"

می اختیار بخش ام نزدیک و گریه ام سرار شد. اول مارال به دهن و سرانجام دکتر نیز گریست! فرصت زیادی نداشتیم. برای اینکه خود را بشناسم - که چه موجودی هستم - چند ثانیه بیشتر مجال نبود. نباید اجازه می دادم جوانمردی دکتر و از خود گذشتگی مارال آخرین اتفاق از این دست در عالم باشد! این بود که ناگهان میان گریه بیدارم زدم و گفتم:

"فریب... آرزو... فریب... ولی چه فریب گفتن و باز زنی!"

و سپس شعله ام ترین خند عظیم را در عرش واکتر سر دادم! مادر و مارال نیز در پیده هایشان از بین رفت!

تا

تا

جشن عروسی مارال و دکتر بود که من و مادر هم شرکت داشتیم. همیشه شب که برگشتم مادر با خوابید یا خودم انباشتمیم. مهم برای همه عمر مدیون این دو انسان واقعی هستم! اما - و بیست دلم برای آن لحظات فریبه تنگ شد و چقدر اشک ریختم!



توجه: مسعود دوری

ویران شده.

در اثر انفجار سنگ‌های مذاب از دیرازه‌ها به بیرون می‌ریزند و به صورت گدازه، در اطراف باقی می‌مانند. ممکن است آتشفشان ماگما را هم بیرون بریزد که در این صورت از کناره‌های کوه که ۵۰۰ متر بالاتر از سطح دریا است جاری می‌شود.

از اکثر فاکتور این آتشفشان در حالت اعلام خطر بوده است. بدان معنا که طی ماه‌ها یا سال‌های آنی فوران خواهد کرد، با وجود تمامی این علائم، بارهم هیچ نشانه‌ای از تخلیه شهرهای مجاور کوه آتشفشان وجود ندارد!

## هندار آتشفشان

آتشفشان مشهور آتوادیو از سال ۱۹۹۰ رنده انفجار خود را آغاز کرده و طی روزهای اخیر فعالیتش شدت یافته است. این وضعیت نشان می‌دهد که امکان دارد مقدار قابل توجهی ماگما آزاد کند. دانشمندان می‌گویند میزان ماگما در لوله آتشفشان به قدری فراوان است که باعث پراکندن خاکستر به اطراف می‌شود.

طه گنشته در اثر یکی از همین انفجارها مزارع زیبای ویران شده و دهکده‌های اطراف تا مسافت ۸۱ مایل کوه



است. یک میکرون یک هزارم میلی‌متر یا ۳۰ هزارم اینچ است.

البته باید گفت تنها اندازهای این گلوله قابل توجه نیست بلکه شیوه‌ای که گلوله در دست گرفتن این محسوس به کار گرفته می‌تواند راهنمایی برای ناوتکنولوژیست‌ها باشد تا با این روش از پلاستیک استفاده‌های مهم‌تری بکنند.

می‌توان گفت پلاستیک برسیلیکون مزیت فراوان‌تری هم دارد، این پلاستیک بسیار قابل انعطاف است. الکترون را به خوبی از خود عبور می‌دهد و حتی برای درخشیدن در تاریکی نیز می‌توان آن را به کار گرفت.



## گلو میکروسکوپی!

یک پروفسور ژاپنی به نام ساووشی کلارانا موفق شد کوچکترین گلوله موجود را تولید کند. این موجود تنها با میکروسکوپ الکترونیکی قابل رؤیت است. این موجود کوچک‌تر از حشرات است و از نانوتکنولوژی محسوب می‌شود.

زاین از نظر میانوریش با ساختن ابزار و وسایل میانووری بسیار کوچک مشهور است. این توانوری کلارانا فصل جدیدی را در سیر این علم باز کرده است. این موجود جدید ده هزارم یک میلی‌متر از نوک شاخ تا همش طول دارد. طول این گلوله پلاستیکی ده میکرون است که تقریباً معادل یک سلول خونی فرس

سبز رودخانه جایی که آبشار برآیز می‌شود واره شده.

عده‌ای از افراد نوازنده اسلحه‌ها و دیگر وسایلی را که در جنگ ۱۸۱۲ در آن منطقه باقی مانده بوده پیدا کنند. چنین پدیده‌ای در آبشار نیلگایا تقریباً بی‌سابقه بوده است.

در سال ۱۸۲۸ یک توده بزرگ بسیار عظیم در رودخانه نیلگایا در قسمت بالای دهانه آبشار قرار گرفت که باعث کاهش ریزش آب شد. اما این پدیده تنها یک روز به طول انجامید. بازبینندگان و ساکنان آن منطقه از این وضعیت کمالاً استثنایی استفاده کرده و سوار بر آب پای پلاده به

## عجایب آبشار نیلگایا

آبشار نیلگایا که در مرز آمریکا و کانادا واقع شده از بزرگترین آبشارهای جهان است. آب این آبشار به طور مداوم در حال فرود آمدن است و هیچ فرقی نمی‌تواند از لید آبشار عبور کند.





## دلفین‌های پاهوش در پرنگاه اقراض

دلفین‌ها به صورت گروهی در آبهای مجاور نورلند تقریباً نزدیک به حاشیه ساحل شنا می‌کنند. این موجودات با حرکات مختصر به دراز خود از انواع مختلفی‌های کوچک تعبیه می‌کنند. دلفین‌های همگرم که محتسب این نامیده‌اند استعداد بالایی در شناختن جهت دارند. طول حشراتی تنها ۲۰ سانتی‌متر و خیلی بزرگ‌تر به ۳۰ سانتی‌متر می‌رسند. به علاوه در دلفین ماده فقط هر دو یا چهار سال یکبار یک بچه دلفین به دنیا می‌آورد. مثانه تولید مثل نقش بسیار شدیدی در رفتن این موجود بازی می‌کند. بسیاری بومی نیز یکی دیگر از عوامل کم شدن تعداد این دلفین‌هاست. دلفین‌های هاکتور ۱۱۹ تا ۱۲۵ سانتی‌متر طول دارند و دلفین‌ها از ماده کمی کوچکتر است. وزن دلفین‌ها بین ۲۲ تا ۵۷ کیلوگرم است.

این نوع دلفین بیشتر در آبهای نورلند مشاهده می‌شود. تعداد تقریبی باقی مانده آنها بین ۳۰۰۰ تا ۱۲۰۰۰ است. تعداد دلفین‌های باقی مانده در نورلند کمتر از ۲۰۰ تا است. در حال حاضر سازمان جهانی حمایت از حیوانات سعی در افزایش تعداد آنها دارد.



## مقایسه شیر گاو با شیر تهیه شده از سویا

کودک‌هایی که با شیر تهیه شده از سویا تغذیه می‌شوند از نظر سلامتی با آنهایی که شیر گاو می‌نوشند تشابهاتی دارند. البته متفان معتقدند فرمول شیر خشک سویا دارای نوعی مواد شیمیایی است که تشابه زیادی به هورمون‌های استروئید دارد و ممکن است با مصرف آن سطح ترشح هورمون‌ها آسیب بیند و مانع رشد کودک شود.



فرمول سویا می‌تواند به صحت شده. پاسخ‌های افراد مورد آزمایش نشان دهنده سلامتی‌شان در دوران نوجوانی و همچنین وضعیت مناسب تولید مثل آنها بود. دانشمندان تحقیقی هم‌رو ۵۶۴ زن و مرد که با شیر گاو تغذیه کرده بودند انجام دادند. این افراد نیز به سؤالات مشابهی پاسخ دادند. در نهایت متوجه شدند. هر دو گروه از سلامتی کامل برخوردارند و هیچ مشکل هورمونی در هیچ یک از گروه‌ها وجود ندارد.

## مبارزه با یک بیماری خطرناک

بیماری دهان و پا جانی ویروسی است که از چندین پیش انگلستان را به نوزدهم آورده. شاید شایع این در سواحل آشفته‌وار آشفته‌وار یک حوک آغاز شده باشد. این بیماری که گاهی سم و دهان نیز خوانده می‌شود از فوریه سال ۲۰۰۱ شروع یافت و آلودگی‌ها در سراسر جهان پخش شد. برخی متخصصان انگلیسی استدلال داشتند که گشت آلوده به ویروس واره کشورشان شده است. حال آنکه علوفه پستی



از مزارع پرورش خوک در شمال شرقی انگلستان عجل است. این ویروس بوده است. تا پایان سال می‌توانیم ۱۷۰۰۰ گاو خوک و گوساله و گوسفند دچار بیماری دهان و پا شدند. شایع آنها را به اضافه تعداد دیگری که مشکوک به آلودگی با ویروس بودند گشته تا به این ترتیب خطری رشد بیماری را بگیرد. اما مشکل دیگری نیز وجود دارد. انسان‌ها و وحوش که معمولاً دچار این بیماری نمی‌شود اما به گسترش آن کمک می‌کند. مسافرت انسان به نقاط مختلف باعث پراکندن این ویروس می‌شود. برای بحث گسترش و آلودگی این بیماری مقامات مسؤول به خصوص در دهکده‌ها تاکید خاصی اندیشیده‌اند. از آن جمله می‌توان به شستوی پاها از ماده ضدعفونی کننده قبل از ورود به پارک‌ها و مزارع و به طور کلی مکان‌های زندگی جانوران اشاره کرد.

## بازهم معمای دیوار طاینتیک

پس از غرق شدن کشتی تایتانیک عدد زیادی از دانشمندان و طراحان تلاش‌های فراوانی کردند تا لااقل آن را پیدا کنند.

بعد از یافتن بدنه کشتی وقتی پس از سالها عصبیه به بیرون آوردن آن گرفتند متوجه این حقیقت شدند که امکان‌های وجود ندارد زیرا چوب‌های کشتی غرق شده است. در همان حال گروهی دیگری موفق شدند یک کشتی سوئدی را که در نزدیکی تایتانیک غرق شده بود سالم بیرون بکشند. همین امر پرسش‌های زیادی را در ذهن به وجود آورد.

دانشمندان پس از انجام یکسری تحقیقات دریافتند تنها دلیل غرق شدن کشتی تایتانیک محل سقوط آن است زیرا در آبهای اطلس شمالی گرمایی وجود دارند که چوب‌های کشتی را غرق شدن تایتانیک آن را تکه تکه کرده‌اند اما در دریای تایتانیک چنین گرمایی وجود ندارند و به همین دلیل کشتی سوئدی سالم از آب بیرون آورده شده است.



بازم و از تشویش در مورد نامی شغلی در آینده خلاصی یابم؟

حسنی - م. ا. تهران

**باسلام**  
متأسفانه این وضعیت در مورد مشاغل مختلف در اجتماع ما و میان مردم ما به شکل عجیبی رواج دارد و در کشور های خارجی - چه شرق و چه غرب - همه مشاغل محترم محسوب می شوند اما از آنجایی که ما به «وجهه» بیشتر از «مفایت» شغل اهمیت می دهیم همین فکر برای ما پیش می آید که مبادا شغل ما کمتر از حد خودمان باشد.

چنین پدیده ای اصولاً وجود ندارد، شغل بستگی به استعداد انسان و نیاز اجتماع دارد و باید به آن به هر شکل و فرم اهمیت داد، اگر کاری را که به شما محول شده به نحو احسن انجام دهید این می تواند ارزشمند باشد نه اینکه تصور کنید اگر شغل از درجه پایین تر است پس نباید آن را انجام داد. در مقطع تحصیلی که شما قرار دارید باید به شغل به عنوان یک «تجربه» نگاه کنید و انتظار هر کاری را باید به نحو احسن انجام دهید تا تجربه ای برای آینده تان و زمان پس از فارغ التحصیلی که بتوانید در اجتماع پیشرفت داشته باشید، حتی اگر کاری را در شان خود نمی بینید باز می تواند برای آینده درس مهمی باشد و آن همتا افتادگی و پرهیز از کبر و غرور می باشد. اگر دیگران به شغل شما به دیده تحقیر بنگرند این مشکل وضعیت آنان می باشد و نه مشکل شما.

شما فعلاً در سن و سرحی هستید که فقط باید

مشاوره تحصیلی

بگذراند از ساعت ۲۱ تا ۲۵

مشاوره خانواده

هر روز از ساعت ۱۲ تا ۱۶

مشاوره حضوری

یا به این روش

گروه کارشناسان

پژوهان و مشاوران (پارسیان مشاوره)

خیابان عباسی - پلاک شصت و دو - تهران

پهن جمهوری اروا - پلاک ۱۰

فرمانده صداقت - کارشناس ارشد روانشناسی

تلفن تماس: ۲۲۴۴۳۰

## کارم را دوست دارم

من مطمئن نیستم که این یک مشکل است یا خیر! اما هواره در آرزوی استقلال مالی و اقتصادی بوده ام و از آن کار واقعاً داشتم و فکر می کردم کار کردن انسان را تحقیر می کند. اکنون هم با اینکه من سه سال با انانام تحصیلات و تربیت لیسانس باقی مانده قرار است در جایی مشغول کار شوم، لایه ای به شغل با بدبینی می نگرم و با خود در ستیزم که آیا می توانم این شغل را تحمل کنم و با احساسی حقارت به من دست بخوابم؟ موضوع دیگر این است که در رشته من فرصتهای شغلی بسیار محدود است و این موضوع نیز من دچار دغدغه فکری گرده افتاد را احتمالی کنید که چگونه با این کار کنار



یاد بگیرید چگونه انجام دلیله کنید و چگونه نظم شغلی برای خود قائل باشید؛ یعنی درحیثیت نگاه شما به شغل پیشنهادی فقط باید به عنوان کارآموزی باشد. در مورد رشته هم نگران نباشید زمانی که رشته ای برای تحصیل وجود دارد کارآموزی در آن اجتماع هم وجود دارد. اگر حتی رشته شما که متأسفانه دید بکریه دارید تاثیر با موسیقی هم باشد باز کارآموزی خود را در آن اجتماع دارید.

این اجتماع فقط در به مهندسان و پزشکان نیست بلکه هر تکه ای نیاز به نوعی تخصص دارد پس نگران نباشید و بگوئید ما فارغ التحصیل شویم و برویم آنجا که از کار در چنین تحصیل داشته ایم، یا اعتماد به نفس و محراب وارد بازار کار شوید و برای اجتماع خود مشغول و مفید باشید.

**فرحی از کودکان ظرفیت عاطفی**  
بیشتری دارند و در این خصوص توجه بیشتری هم احتیاج دارند. برخی بیشتر دوست دارند تا در آغوش گرفته شوند و یا با دست نسیب به اندازه کافی رفع نشود. آنگاه فرود برای به دست آوردن دست به کار می شوند و در این راه از کنجکاری های خود نیز بهره می گیرند. شاید فرزندان به اندازه کافی رفتار عاطفی از شما نمی بیند. همه اینها بسیار اسباب عصبان می شود اما فراموش نکنید که اصولاً فرزندانی را باید به دلت و با مالیت به او بیاموزید و در این راه وارد جزئیات نشوید. از کلی گویی دوری کنید، چرا که کودک گمراه می شود و نتیجه لازم را نمی گوید. ذهن کودک جزئیات را نمی بیند و شما باید با جزئیات یک یک احوالی را که خلاف اخلاق است، به او گوشزد کنید و در این راه صحت و عاطفه را نیز نسبت به او افزایش دهید. در مراحل نباید بپردازان بگویند این نوع عکس العمل در بسیاری از کودکان وجود دارد و به معنی آنکه به مدرسه می روند و رفتار صحیح را در دیگر کودکان مشاهده می کنند و معلوماً نیز در این مورد کمک می نمایند این عادات را به فراموشی می سپارند.

می نمایند این عادات را به فراموشی می سپارند.

کنید. خوب دید در ذهن یک پسر هفت

ساله به شکل تربیتی و ارتباطی مشخص می شود و اگر در انتظار هستید تا او خود متوجه خلاف اخلاق بودن رفتارش بشود این اتفاق نخواهد افتاد و علی رغم اینکه این جریانی نیست که بتوان آن را کاملاً باز کرد و امکان دارد به نوعی باعث خلعت شما شود اما برای تربیت صحیح فرزندتان خود شما باید دست به کار شوید نه از طریق دعوا و مبالغه بلکه با باز کردن جزئیات و شرح اینکه چه کارهایی خلاف اخلاق به شمار می رود و آنهم در نهایت آرامشی و باطنی که بتواند توجهش را جلب کند و راه و روش درست را به او بیاموزید. شما باید فراموش کنید که او تنها هفت سال دارد و به همین دلیل باید مطابق ظرفیت ذهنی اش به او آموزش دهید و هر چه زودتر او را تربیت سادگی برایش شرح دهید و او متوجه عدیه که ارائه این کار باعث بازگشتی دوست داشتن و تنها ماندن او خواهد شد. توجه دقیق شما او را با اهمیت مسأله آشنا می سازد و عوامل بازدارنده را در ذهن خود به کار می گیرید. البته تربیت از ریشه این اعمال چیست و از کجا سرچشمه می گیرد باید گفت که معمولاً در کودکان چون غریزه جسی به سادگی و غلبگی که ما بزرگان از آن مطلع هستیم وجود ندارد. پس شما احتمالاً نگرانی فرموده دارای عاطفی از این احوالی می کنید.

## کنجکاوی یا چشم چرانی؟

پس هفت ساله حاتم (۷ - ۸) دارای مشکلی است که ایشان آن را چشم چرانی نامیده است و این باعث شده تا بسیاری از خانواده ها کودک خود را از بازی و یادگیری با این سن منع کنند. پدر و مادر این کودک فرهنگی هستند و هواره پدر خود در آن موارد اخلاقی را به نحو احسن رعایت کنند اما رفتار پسرشان چه در فضای و چه در ابایی که با دیگر کودکان به بازی و تفریح مشغول است آنها را سخت نگران کرده است. دوا کردن معصیتی هم چندان کار ساز نیست و بیش از یک هفته دوام نداشته است و ایشان سخت دنبال راه حل این موضوع هستند.

**باسلام**  
قویتر پدر روان شناس مدرن معتقد است که در کودکان تمایلات عاطفی با تمایلات جسی در هم آمیخته و تفکیک نمی گرده و پس از آن سن پسر است که به شکل جداگانه صورت می گیرد. به طور کلی عکس العمل های پسر سه ساله همان طور که خودتان نوشته اید - بخشی از روی کنجکاوی است و بخشی دیگر نوعی عکس العمل عاطفی به شمار می رود. در این مورد باید کاملاً بهوش باشید و روش تربیتی صحیحی را اتخاذ





# بچه درسخوانها هم مشکل دارند



بچه درسخوانها از اعتماد به نفس بالایی برخوردار نیستند، چرا که تصور می کنند چندان مورد قبول اجتماع نیستند.

## از زمان یک بچه درسخوان

من به جایی حلقه با آن بودم که یکی سر مرا ضربه می زدند و سپس با چند مشتک از طرف سایر بازیکنان ریشه این رفتار را متوجه شدم. درحقیقت آنها خوش خدمتی من به معلم را در کلاس این گونه تلقی می کردند! اصالتاً هست این رفتارها روی من اثر گذاشت و من این مهم را قاطعاً گفتم که باید در لحظات حساس در کلاس شرکت را برافشان گفتم!

## دروغی از بچه درسخوان بود

مردمان مختصر صافحه معلمی را می دانم! درسخوانان بیسردان انتخاب کردم تا بتوانم به بچه درسخوانان کمک کنم. به آنها یاد دادم که بچه درسخوان بودن جلالت آن نیست بلکه پدیده بسیار زیبایی هم هست. به آنها اطلاع دادم که اجتماعهای مختلف در دنیا به وسیله بچه درسخوانان هدایت می شود و به آنها یاد دادم که در زندگی مجبور نیستند در برابر ویرای خانه بایستند! گمان می کردم که روزی روزگاری بچه درسخوان و افراد گریه در مسکن او را کلاس خواهند دید! رفتار جالبه را به سببی تعالی هدایت می کنند و آنها باید بدانند که بچه درسخوان هستند، جلالت بگنند، اما حاشا! بچه این واقعیت بی ودم که آنها این را حتی از برای معلم نمی پسندند. بچه درسخوانان مثل زمانی که خود من تجربه عملی این پدیده را داشتم دچار حشرات می شوم.

آنها خود را خارج از روند حرکتی اجتماع می بینند که هر کس آن هستند به حساب می آورند، و این خود به تنهایی و خودخواهی آنها کمک می کند. بچه درسخوانان تنها برای موفقات عالم هستند. هیچ کس تصور نمی کند که آنها نیز مانند دیگران در دغدغه های معمولی دارند! آنها نیز می دارند و مسکن است! از رفتاری ناراحت و از یک اقبال کوچک پسند خوشحال شوند، اما اکثریت به آنها مانند یک آدم آهنی نگاه می کنند و تصور می کنند که اگر چه هدایت برای حرکت به صورت تلنگری به

آنها وحی می شود و هیچ کس نمی تواند با ایشان ارتباط برقرار کند و به عبارت ساده تر آنها را بی حس و گوشت و استخوان هستند و همین تفکرات باعث شده من بتوانم آن طوری که باید با بچه درسخوانهای کلاس ارتباط برقرار کنم. زمانی که به آنها می گفتم «بزرگان نیلند! تمامی بچه های دنیا مانند شما رفتار می کنند» با بی اعتنائی شانه بالا می انداختند و می گفتند «باشین! بچه درسخوان بوده او پس شلوغ و فراموشکاری بود که حتی یادش می رفت هر دو لنگه کفشش باید یکجا انداخته باشد...» و این گونه پاسخها بود که نشان از حفظ شان می داد. آنها حتی خود را قبول نداشتند. چرا که احساس می کردند اجتماع آنها را قبول ندارد و این سخت مرا می آید! چرا که می خواستم فریاد بزنم «بچه درسخوان بودن ننگ و عار نیست» اما نمی توانستم. بیم داشتم که در ذهن سایر دانش آموزان من هم به یک «بچه درسخوان بزرگ» شده و من و سال دهم بشوم!

## روشی جدید

پس سعی کردم به آنها به نوع دیگری کمک کنم. خود من در بچه درسخوان دارم. البته بیشتر به خاطر آنکه توانم در بچه درسخوان و خوشتره تربیت کنم و کسی هم به خاطر آنکه می خواستم بچه درسخوان در کنار فاشته باشم تا با آنها ارتباط برقرار کنم. همه ساله برای شرکت در المپیادهای دانش آموزی من از بچه درسخوانان کلاس خود دعوت می کنم تا به منزل بیایند و مطالعات و آموزش اضافی را در منزل من فراگیرند. مانند یکی از بچه درسخوانان با من تماس گرفت و گفت که میگوید پدرش از اینکه یک خانواده از بچه درسخوانان را داشته و با آنها ارتباط برقرار کرده اظهار خوشحالی کرده و اعتقاد به نفس فوق العاده ای به نسبت آورده است.

اعتقاد به نفس عظمی است که در بچه درسخوانان به سرعت باید می شود چرا که آنان از رفتار و فحش اجتماع در کنار خود بی دارند و در نتیجه به خود تمسک می زنند که کسر و کسر هر معترضی بود برای بگردد و همه امر کافش شریف اعتقاد به نفس را در آنان ایجاد می کند. من خود به یاد دارم که در زمان دانش آموزی سعی می کردم تا به گردان دارم کلاس شوم و با از آن خارج شوم که هیچ کس مرا متوجه نکند و حتی آرزو داشتم که بتوانم مانند خودم به درون و

## بچه درسخوانان کیستند؟

با اینکه سلی جدید و ارتباط آنها با اینترنت و رایانه تغییرات عده ای را در روند نظام و تشکیلی استعدادها ایجاد کرده است ولی هنوز هم در تمامی موارد «اعتماد از داخلی و خارجی» اصطلاح بچه درسخوانان با مشکلات مختصر تر خود برابر هستند. من هم یک بچه درسخوان بودم با خصلتی عینی و روحی همه بچه درسخوانان دیگر. هیچ طبعی با شیشه های ضخیم اعتماد، محض از مامور و با معلم لاغر و نحیف و قدرت جسمانی نه چندان قابل درک! حتی برخی از آموزگاران خود را با قدرت و سرعت تشنگی در پاسخگوئی به روح من استادم. حتی آنکه بچه درسخوانان معمولاً از نظر بزرگداشت اجتماعی ناموفق و میرده قبول اکثریت قرار نمی گیرند، مانند بسیاری از بچه درسخوانان من هم نمی دانستم که در میان آنها قرار دارم! دانیکه مدرسه را آغاز کردم. از همان آغاز متوجه شدم که تیر و شغف من برای پاسخ دادن به سؤالات معلم سبب شده تا اکثر مشکلاتم در این صورت باشد که می قصد خواب و حقیقت گرفتن آنها را دارم. در نتیجه آنها هم برای جبران این تصور خود چندان شرمه سودمند و در رنگ و ورزیش تلاقی می آوردم و درمی آوردم. به یاد دارم که در سبب ورزش ماضیقول بازی بسکتبال بودیم و نمی دانستم چرا حتی هم نمی توانی



## گزارش هفته «توافیک» غولی که

بقیه از صفحه ۱۱

اما با آن کاشانان معتمد، با زامی که مدیریت متشربیه «صلحت» و نه «تسلط» را انتخاب شود، نگارنده اقتصادی به سوی بازرگانی سوق پیدا می کند. دو چنین حاشی متحران قادر به پستی راههای نساند و ارشاد، نیستند و با در پیش گرفتن بعضی ها ناز و غشایی و کاهش بهره وری را دامن می زنند. در چنین شرایطی حتی اگر مرده به دنبال گریز از کار نباشند، در نهایت قادر به تغییر وضع موجود و افزایش بهره وری نخواهند بود. و با توجه به همین اصل است که می شود گفت: زاین کشور زیر است. یک سوم ایران دست دارد و باید تمام صنایع و مواد مورد نیاز صنایع خود را از خارج وارد کند اما اکنون «دویم» قدرت اقتصادی جهان را به خود اختصاص داده است. اما باید بداند که دست این فشارها یک دنیا فکر و اندیشه در خوابیده است و ایستادگی به پیش به سر می برد.

### توضیح دو نکته ضروری

۱. نکته نخست اینکه شاید بعضی از خوانندگان عزیز محله بعد از دیدن مطلب با گزارش هفته پیش غلوط شهری موسط یا مشکلاکی دارند و یکی احساس کنند که این مطلب مصححیت ندارد و یکی لازم است عرض شود اول اینکه در پیرامون هفت هشت هزار واحد مسکونی وجود دارد که این رقم بعد از اضافه شدن ۱۶ هزار واحد مسکونی موجود در «میدان» مسکنی این طرح و دو هزار راننده احتمالی عبور از زیر گراو به ۲۲ هزار می رسد. حال اگر در هر خانوار (۵ ماشین عبوری) به طور متوسط چهار نفر حضور داشته باشند مشکلات طرح خواب یکصد و ۴۶ هزار نفر را با خود درگیر کرده است. به نظر شما این رقم برای شهری به وسعت تهران رایج است؟  
دوم وقتی ما به مشکلات ساختمان سازی در طرحی به این عظمت و با این طرح اجتناب اشاره می کنیم که در پایتخت کشور و با نظارت شهرداری کل اجرا شده است. در این نکته که بر روی زمین آسود سازی واحدهای مسکنی موجود در شهرستانها چه وضعی خواهد داشت خود تکمیل قابل ملاحظه است.  
۲. نکته دوم پس از چاپ گزارش یکبار بخار یک شهر و عدم مشکل با تمام طرحهای رفاهیه که به حد ضرورت بیشتر بر مبنای اقتصادی در این منطقه و منطقه به جای تیردادن مشکلات شهرهای تهران این مشکل با حد و زبانی در بلوار مورد نظر (کشاورز) برطرف شده است. که همین جا از زحمات بی وقفه این نیروها و دیگر مسؤولان است که اگر نظر شکرو دروغی نبود.

آب پیخ زده پریده و شامی کردند و از سر من هم خواستند تا به آنها بیوند و از برای خنجر باز در زندگی عادات بچه درخشانها را کنار گذاشت و با آن بدن خف به داخل آب سمند در روسیه پرید و پس از آن برای دو هفته سخت بیمار شد. پس هرچند که برخلاف گفته معلم عصبانی خود از دبیرستان فارغ التحصیل شد و در امتحان مشهور سات نوانست به نتیجه ۱۶۰۰ دست یابد و توسط موسسه ای علمی دعوت شد تا برای آنها تعلق ایراد کند. من به نظر صحبت کردنش پردی از شدت عجز و اضطراب دچار دل درده شدیدی شدم. من در سر خود آن اعتقاد به نفسی را که لازمه سخن گفتن در برابر یک جمعیت که اکثر آنها را دانشندان تشکیل می دادند نمی دیدم.

۱. عادات کرده بود که در کلاس هر موع برای سوال و یا پاسخی از جای خود برمی جاست. مورد تسخر دانش آموزان دیگر قرار گیرد و همین مسا که اعتقاد به نفس را در او کشته بود و هرچه به او اصرار کردم تا از انجام این عمل منصرف شود قبول نکرد. پس بچه درسخوان من می نوانست که بداند روزی خود را از این ترس خلاص کند و فرجه زودتر بنوازد این کار را انجام دهد بهتر است. اما در دل بیم داشتم که نکته او نفسی در آب شود و نه تها توراوند با آن دیو «موز» کند بلکه برای عصبیه یک بچه درسخوان جمل و خور باقی بماند و در ذهن به خود می گفت که این عصبیه سرشته است. لطفه ای است که بچه درسخوانها باید حقیقت خود را انبات کنند و با برای عصبیه خاموش باقی بمانند و لعن و نفرین بچه درسخوان بودن را با خود حمل کنند. به هر حال نوبت به سر می رسید. او از جای برخاست و به جایگاه قرار گرفت. من از نحوه و یا مطلقا که او قصد داشت ایراد کند به هیچ وجه اطلاعی نداشتم و بی صبرانه منتظر بودم.

پس از آغاز کرد و برای مدت ده دقیقه با استفاده از طرزی بی نهایت خنده دار مانند یک همیشه کندی چگونگی زندگی یک بچه درسخوان را با ضامی تفرقه ها مشکلات تسخرها و بلاهایی که بر سرشان می آید برای حضار با اطلاعاتی خارج از وصف شرح داد. شنندگان و حضار که همگی خود روزی درصافی بچه درسخوانها بودند. خندیدند و خندیدند تا اینکه به گریه افتادند و خود من هم به گریه افتادم.

پس از پایان سخنان پسر کوچک من یک بچه نوجوان که از شاعرش کاملاً مشخص بود یک بچه درسخوان است با هیئت و شیشه های ضمیمه لاغر و نحیف و زردی چهره و دندانهای جلویی «بزرگ» به طرف پسر آمد و گفت: «والا از تو متشکرم که کاری هم برای ما انجام دادی.» بچه درسخوان بودی چندان جالب نیست و رحمت بسیاری دارد اما چیزی در بچه درسخوان بودن هست که بسیار زیباتر است و تو خدایین دزد آن را نشان دادی.»

معلمها هم نسبت به پسر من حساس شده بودند. یکی از معلمین پسر من شدت عصبانی شد و گفت:

بیرون کلاس بخرم، چرا که هم ناشتم مورد تسخر کلاس قرار گیرم.

### ۲. ادامه مشکلات

اما همیشه مورد تنویر قرار نمی گرفت و حتی برخی از خانواده ها به من انتقامی کردند که چرا قصد از پرسشهای یک بچه درسخوان بسیار کم مورد انتقاد مشکلات بسیار خود قرار بگیرد و از نظر روحی آسیب پذیر شود؟ سلامت روحی و اجتماعی بودن به قدری مدنظر خانواده ها قرار گرفته که حتی درسخوان بودن در زبانی و خارج از تعادل نلساد می کنند. پسران من هم در مدرسه دارای مشکلاتی از این قبیل هستند بودند و مورد تسخر سایر دانش آموزان قرار گرفته اند. پس بزرگم که نسبی رنگ پریده است و پاهای و زردیده و چالاکتی ندارد هدف اصلی برای دیگر دانش آموز بود. در ضامی سوالات معلم پاسخ می داد و در نتیجه دیگران برایش جهنم در کلاسی ساختند و انواع و اقسام بالاها را بر سرش آوردند.

حتی معلمها هم نسبت به پسرهای من دچار سوءتفاهم شده بودند. معلم پسر کوچکم که یک خاتم بود به پسر ام کرد که از گفته های او یادداشت بردارد و پسر من این خواسته را اجابت نکرد و معلم مذکور به قدری عصبانی شد که بر سر پسر من فریاد زد که: «تو هیچ کار از دبیرستان فارغ التحصیل نخواهی شد.»

دلیل اینکه پسر من یادداشت بر نمی داشت، این بود که او تمام گفته های معلم را می نوانست به خاطر سپارد و احتیاجی به یادداشت کردن نداشت. از نتیجه پسر من باید به نوعی از دستورات او اطاعت می کرد. پس برای مدت شش ماه خارج گفته های او را به صورت معکوس یادداشت می کرد و زمانی که من نوشته ها را در برابر آینه می گرفتم ناز به شکل یک نوشته معمولی در می آمد. البته این برای من غیر منظره نبود زمانی که او کوچکتر بود کتاب را به صورت معکوس در دست می گرفت و پمراخی می خواند. البته من در انتظار یادداشت نکردم آسری از سوی معلم او بود اما این اتفاق افتاد.

### ۳. یکبار بچه درسخوان همیشه بچه درسخوان!

عقلی و ضمی شامل مشکلات در طول سالها پسران من هنوز همچون من بچه درسخوانهای کلامیک مالی شده اند. پسر بزرگم درخانی که هنوز ۲۰ سال ندارد چهار زبان می داند و ناکنون به بار به روسیه مسافرت خارج رفته است. لفظ یکبار در روسیه چند جوان لوس در سرمای مشهور روسیه به داخل

## رسم دوستی

نر. دانش مختاری

از طبقه سوم صدای داد و فریاد می آمد، غیرعادی به پا بود، شبیه زنی و فریاد مردی به گوش می رسید، هنوز در راه پله ها بودم که مردی لثوی هیکل از طبقه سوم پایین آمد. بسیار برافروخته و عصبانی به نظر می رسید. دستهایش می لرزید و نفس نفس می زد و در همان حال فریاد می زد:

"من حرفم را زده ام، دیگر کاری ندارم، خود پایدا"

زنی نسبتاً مسن که بیش از ۲۵ سال داشت پشت سر او پایین آمد. گریه می کرد و حال غریبی داشت. گاه آلتاس می کرد و گاه از خود دفاع می کرد اما مرد هیچ توجهی به شیوه ها و اعتراضهای او نداشت. زن یکدفعه دست مره را از پشت گرفت و گفت:

"کجا می روی؟ تکلیف من را روشن کن..."  
"تکلیف تو روشن است، با دست دخترت را زنی دست شوهرش می گذاری و برمی گردی خانه. با پا دخترت یک جایی کم و گور می شری تا من چشم به شما بندم."

آخر من چه تصویری دارم؟ این دوتا می خواهند از هم جدا بشوند، به من چه ربطی دارد؟  
حالم این فیلمها را برای من بازی نکن، فکر می کنی کی باعث شده این دوتا جوان از هم جدا بشوند؟! آن روزی که می نشینی و به حرفهای دخترت گوش می دادی و به جای اینکه صحبتت کنی و راه و رسم زندگی را به او پنداری، شویش می کردی که نامتاز کاری کند. با به قول خودت راهشایی می کردی که چطور جلوی مافروشهر و پدرشوهرش پایبند فکر اینجای کار را نمی کردی؟! فکر نمی کردی که ناری دخترت را به بخت می کنی؟ حالا با دوتا چه دارد طلاق می گیرد.

زن چشمتان را باز کن. به پشت شدی این دختر و دوتا چه اشئ در به در بشوند... حالا هم حق نداری به خانه برگردی.

مره این را گفت و از پله ها پایین رفت. زن به پله ها چشم دوخته بود، باز نمی کرد زندگی اش به این راحتی از هم بپاشد. دختر در گوشه دیگری آرام آرام اشک می ریخت. هر دو به یک سرنوشت دچار شده بودند. صدای گریه آن دو در تمام تالار پیچیده بود. اشک نداشت بود با حیرت نمی دانم.

شدید یک تصمیم درست می توانست از فروپاشی این دو زندگی جلوگیری کند.

ن.ا.

از پله های ساختمان بالا رفتم. در طبقه چهارم



آمد. علاقهای که به مرور زمان پدید آمد و چقدر برایمان آزارش بود... الفسانه زن خانه دار و لثانی بود و من مردی پرکار. رنگی ساده ای داشتم. هر روز از صبح تا غروب کار می کردم و وقتی هم که به خانه برمی گشتم الفسانه هرچه محبت بود تلام می کرد. بعد از سه سال با به دنیا آمدن پسر. آرزوهای ما هم بزرگتر شد و وابستگی من و همسر هم بیشتر. روزهای خوشگی بود. وقتی صدای گریه به چشم بند می شد. هر دو خانواده می نشیم و نفس می خندید. گویا خنیا را به ما می دادند. حالا دیگر روح کاملاً خوشخو به حساب می آمیم. هر چند که هراز کافی اختلافات کوچکی بین ما شیش می آمد. اما در کل زندگی مان را دوست داشتیم. به آن دل بسته بودیم.

برای کامل شدن خوشبختی مان باید از نظر مالی هم وضع بهتری پیدا می کردیم. به همین منظور سخت کار کردم و به پیشرفت هایی هم رسیدم. در آن موقع من در یکی از ادارات دولتی در شهرستان کار می کردم. تا اینکه با تالاش زیاد بالاخره توانستم به تهران منتقل شوم. هر روز بیشتر از روز قبل کار می کردم و پله های

ترقی را یکی بعد از دیگری طی می کردم اما، در خانه مشکلات تالاشی به وجود آمده بود. الفسانه از تنهایی خسته بود. از شهر پرده و در تهران هم خوشش نمی آمد. مدام بهانه می گرفت. من هم بی حوصله شده بودم. حسین برادرهای کوچکم که کم که به تنجالی سخت میل شد. بر سر هر موضوع بی آروزی با هم بحث می کردیم. دیگر از این جنگ اعصاب خسته شده بودم. از خانواده ام هم دور بودم و هیچ کس نبود که کمکمان کند تا اینکه به فکر چاره افتادم.

دوستی داشتم که در محل کار ما هم آشنا شده بودیم. شناخت زیادی نسبت به او داشتیم. اما همیشه احساس می کردم مرد بسیار متفانی و پلغوری است. وقتی می دید با چهره پریشان در محل کارم حاضر می شوم کنجکاو می شد که می کرد. من هم که در آن موقع واقعاً به یک نفر احتیاج داشتم تا به دردم گوش کند. فرصت را غنیمت می شمردم و تمام مشکلات خانه را برایش می گفتم. او هم با نصیحتی که به نظر من می رسید می آمد. راهشایی ام می کرد. کلامش بسیار دلنشین بود و دلتیر می کرد. به طوری که کم کم کاملاً به او متکی شدم. این مساله حسیت ما را بیشتر کرد. به طوری که رفت و آمدهای خانوادگی نیز شروع شد. همیشه فکر می کردم مره بسیار موفق است و زندگی آرامی دارد. البته طوحتالی و حرصی سفسرش را نیز نماندید بر

چند نفری پشت در دادگاه نشسته بودند. زن مرد بیرون و جوان. هر جور آمدی را می شود در این ساختمان پیدا. مردی حدوداً چهل ساله به دیوار تالار تکیه داده بود. مهربانی جوگندمی داشت و کیف سمسورنی در دست. زنی حدوداً ۳۵ ساله نیز در کنارش ایستاده بود. خیلی شیه هم بودند. بعد از کمی دقت متوجه شدم که خواهر و برادرند. آرام آرام با هم صحبت می کردند. مره هر چند لحظه یک بار به ساختن نگاه می کرد. مهربان مغفطری داشت. مدام چنگ در ریشش می انداخت و لیث را کار می گرفت. زن با نگالی محبت آسیر و بگران به او چشم دوخته بود. وضعی داشت آرایش کند اما مره در نیای دیگری سیر می کرد. چشمتان به موراییک های کف ساختمان خیره مانده بود و به نقطه مبهمی نگاه می کرد. گاه گاه می رنگانی به خواهرش می انداخت و سر خود را به علامت تأیید تکان می داد و چقدر این حرکت ساختگی به نظر می رسید.

به طرف آنها رفتم. بعد از معرفی خودم علت حضورشان را از دادگاه جویا شدم. مره ترجیح می داد که چیزی راجع به مشکلی نگوید اما زمانی که به او اطمینان دادم هیچ اسم و مشخصاتی از او چاپی نخواستند. آرامتر شد و سر صحبت را باز کرد.

۵۰ سال پیش با همسر آشنا شدم. یک آشنایی معمولی و یک ازدواج ساده. در ابتدا عشق آتیش می می آید اما کم کم محبت خاموش بین ما به وجود



# خودباوری چیست



پیش فرض مسئولیت اصلی و همبستگی اخلاقی  
احترام ریشه در اینها دارد. نحوه رفتار با مردم بر کنش  
بازتاب می‌دهد و به نوعی از آزادی فراموشی است.

## خودباوری یعنی

یعنی احترام گذاشتن به خواسته‌های مقبول و  
بهرای واقعی خود و تلاش برای یافتن راههایی برای  
برآورده شدن و نیز تلاش به اینکه همان طوری باشیم که  
حقیقتاً هستیم و بگذاریم که دیگران هم خود واقعی ما را  
ببینند و بر عقاید، احساسات و ارزشهای اصلی خود  
پایه‌ها باشیم.

## هدف از خودباوری

این یعنی مشخص نمودن اهداف و آرمانها و  
انجام کارهایی که به ما کمک می‌کند به هدفمان  
برسیم و با راه یافتن به راه یافتن به سوی  
کمالی که خودباورند می‌دانند که کارکن کنترل بر  
درویشان وجود دارد و افرادی که خودباوری بیشتری  
دارند فکر می‌کنند که قانون کنترلشان بر جهان بدون  
است.

## هدف از خودباوری

می‌خواهیم به چه موفقیت‌هایی برسیم؟ از نظر کاری  
چه هدفی داریم؟ مهم نیست! در رابطه چه هدفی  
مهمترین است؟ برای آنچه می‌خواهیم چه کارهایی باید  
انجام دهیم؟ چه برنده‌ای را برای رسیدن به هدف باید  
تسلیم شویم؟ بکارمان باید بیشتر رفتارمان کنترل شود تا  
الهامان. حقیقت اینست که از مسیر اصلی منحرف  
نشدیم.

## مفاهیم و معنی

به معنای وفاداری نسبت به اصول رفتاری در عمل  
صداقت می‌آید. می‌دانیم آنچه احساس می‌کنیم و آنچه  
انجام می‌دهیم و عمل به هر دو و انجام اقدامات است.  
مهربانی یکی از کلمات و کلمات یعنی صداقت و یکی  
از همین منابع خودباوری است. زمانی که به قول  
خود وفا می‌کنیم و به عهدمان عمل می‌کنیم و  
تبرکات به‌طور مناسب روبرو می‌شویم و معتزله روبرو  
می‌کنیم نتایج را به دست می‌آوریم که از ناپدید  
تبرکات موثرتر در گذشتن است و این گونه احساس  
می‌کنیم که هر فردی که به عهد می‌بندد می‌تواند به آن  
اقدام کند. می‌تواند را می‌بیند می‌بیند می‌بیند و این معنای  
استقامت، دوست دارد و تحسین می‌کنم و این معنای  
خودباوری است.

دوین تمام فضاهاست که در  
زندگی با آن مواجه هستیم هیچ کدام به اندازه  
فضایی که داریم. خودمان می‌کنیم احساس  
نشانده. داور دربار خود پایه و اساس  
زندگی و دانش‌های ما را تشکیل می‌دهد.  
در این است که خودباوری شکل می‌گیرد.  
و آن عبارت است از تلاش به اینکه خود را  
بهترین نسخه خود را به مشکلات تبدیل و لایق  
شده زینت باشیم. بنابراین اولی باید به  
تواناییهایمان برای انبساط پیدا کردن و  
استعداد کردن اعتماد داریم و بعد باید عزت  
نفس لازم را برای شناختن داشته باشیم و هدف داریم  
که مسئولی به اهداف موفقیت، دوستی و احترام به خود  
در کار داریم.

خودباوری در تئوری قدرت شود بهتر برای  
مطلب ما مستلزمی که در سطح و زندگی شخصی‌مان  
برند می‌کنند اما دگر خودباوری نیست و بعد از هر قدم  
خودباوری سیر خود را با می‌بینیم و توان بیشتری  
برای اجرای دوباره خواهیم داشت. با چنین باوری  
از راه‌های بزرگتر دقیق‌تر و مشخص‌تر نیز خواهیم  
داشت. اعتمادمان را محکم بر پای می‌کنیم و روبرو می‌رویم  
و مقاومت می‌شویم و مطمئن می‌شویم که عقاید ما  
برگشتند است و بنابراین باید از توانایی‌های بی‌پایه خود  
راه داریم اما هر چه سطح خودباوری ما پایین‌تر باشد  
از راه‌های کوچکتر خواهیم داشت و زوایای بیشتر  
خودباور بود. زیرا در مورد آینده و احساسات و  
نامطمئن هستیم و نگران و ناآرام می‌شویم. خودباوری  
خودباوری آن چیزی است که شخص درباره خود  
می‌اندیشد یا احساس می‌کند نه آن چیزی که دیگران درباره  
او تصور می‌کنند. خودباوری به چند چیز بستگی دارد.

## انگیزه و پند

یعنی احترام گذاشتن به واقعیت‌ها و پند از انگیز  
بودن آنها و تلاقی برای ترک مسئولی که بر خلاقی  
ارزشها و اهدافمان تاثیر می‌گذارد.

## خودباوری

به معنای پذیرفتن واقعیت‌ها و احساسات و  
اعمال فرای است. احترام گذاشتن و دسترسی نیست به  
خود حتی زمانی که بعضی از اعمال و احساسات  
مورد پسند نیست. خودباوری پذیرفتن است و عدم  
مسئولیت این است که هیچ گونه دغدغه یا خود را اصلاح  
الزامی نداشته باشیم.

می‌تواند عملیات ناموایه‌ای همانند حسادت  
حسرت به آن ترس داریم بهتر است اگرچه آنها را  
تجربه کنیم و با دلسوزی بگوئیم این احساسات  
فروکش کند و کاهش یابد به اینکه خود را کاری چنان  
دروغی است. اعتماد به نفسمان را خسته‌دار داریم.

## خودباوری

یعنی ترک این واقعیت که ما مسؤول گزینشها و  
اعمال خود هستیم و باید هیچ نیازی کلیشه‌ای خود  
نداریم و اینکه هیچ کس جز خود ما خود ندارد که به ما  
حسرت کند و زندگی را برای ما خوب و خوش سازد.

عقیده و فکر خود می‌دانستیم.  
حالا دیگر دو دوست جداشدنی شده بودیم.  
زنده‌ایان نیز با هم خیلی صمیمی شدند و جمع  
دوستانه خوبی داشتیم و به مرور زمان آن دوست تنها  
کسی شد که از تمام رازهای زندگی ما باخبر بود. من  
و همسر تمام مشکلاتمان را با او در میان  
می‌گذاشتم. خیلی وقتها می‌شد که ساعتها به همسر  
صحبت می‌کرد و برای او تازگیهای زندگی را  
روشن می‌کرد. همین موضوع باعث شد که من از او  
بخوابم با همسر بیشتر صحبت کند تا شاید  
مشکلاتمان زودتر حل شود. این درخواست من سبب  
اوضاع بیشتر او با همسر شد. بعضی روزها ساعتها  
او تلفنی صحبت می‌کرد. اگر با هم در صحبت  
می‌کردیم سریع با او تماس می‌گرفتیم و از او  
می‌خواستیم که داور کند. خیلی نیست به  
میانه‌های گریه‌ای او خوشین بودم.

به مرور زمان نیز شاهد تغییر و تحولانی در  
افسانه‌ها شدیم. او دیگر مثل قبل بهانه نمی‌گرفت.  
ساکت بوده و کمتر حرف می‌زد و این سکوت خیلی  
اعتماد کننده به نظر می‌رسید اما از این غافل بودم  
که این آرامش قبل از طوفان است. طوفانی که چند  
روز پیش شروع شد و همه زندگی‌ام را با خود برد  
یک روز صبح مثل همیشه از خانه خارج شده و به  
طرف محل کار راه افتادم. هنوز خیلی دور نشده بودم  
که متوجه شدم زنی صدایم می‌کند. برگشتم دیدم  
زن دوستانه است. چهره پریشان و گریه‌ای داشت. من  
ابتدا تصور کردم اتفاقی برای شوهرش افتاده اما وقتی  
تعریف کرد تنها سرم خراب شد. چیزهایی گفت که  
به بیکاره می‌سال بدم کرد. دیگر نای ایستادن  
نداشتم. سرش زل زلید و بر زمین نشستم.  
خیلی زود فهمیدم که در این بازی من و همسر  
دوست قربانی شده‌ایم. آخر چطور ممکن بود!  
مدارک کاملاً قطع کنده‌ای هم داشت. ناعه‌هایی را به  
من نشان داد که جای هیچ شک و تردیدی را باقی  
نمی‌گذاشت. احساس بدی به من دست داد. همان  
لحظه تصمیم گرفتم که آن دوست... نه آن دشمن را  
بکنم اما آن با اتصالی از من خواست که بچده‌هایش  
را ببینم نکند.

دیگر به کاری از دست ما نماند. مجبور شدیم  
بیشترین حد صبر را از خود نشان بدهیم و تنها به  
طلاق اکتفا کنیم. این همه سال شب و روز کار کردم  
تا از دل سالی داشته باشم اما نمی‌توانم چرا آخر کار  
این طور شد...

اشک در چشمهای بازی می‌کرد. غمروش  
چریخه‌دار شده بود دیگر نمی‌توانستم پیش از این از  
او سؤال کنم. مرد می‌دانست بر خود مسلط شود.  
تمام فواید را جمع کرده گفت.

این رسم دوستی است! من که این همه به او  
اطمینان کرده بودم باید این گونه جواب می‌گرفتم! اگر  
حکایت زندگی را برآوردیم این را هم مطالعه کنید که  
در پایان آن زندگی پسر چه ۱۱ ساله‌ای می‌دیده‌ام  
شده و مردی غرور و حیثیت را از دست داده است!

رهبر نئونازیستها در جلسه ای به افراد خود می گفت: «تتر قانون ماست و انتقام وظیفه مان»

و بهودیان سخنان پی به زبش می آورد. او همواره این شعار را می داد: «تتر قانون ماست و انتقام وظیفه مان».

ویکتوریا کینان تا اول جولای سال ۱۹۹۸ مطالب اندکی درباره ساکنان آنجا شنیده بوده و حالا سوار بر دلسون زرد رنگش بدون اطلاع از مقر آنها عبور کرده و طوفانی در درونش برپا شده بود.

مادر و پسر حتی گمان هم نمی کردند که با این کارشان چه جنجالی در آن دره به راه انداخته اند. ناگهان فریادی از درون آژانسگاه بلند شد و کسی تیری شلیک کرد.

«جسی واریفید» که مأمور امنیت این مقر به حساب می آمد به سرعت پشت فرمان یک ماشین باری پرید و دو مرد دیگر او را همراهی کردند. یکی از آنها به نام «جان پیکر» یک تنگ نظامی ساخت چین را حمل می کرد. آنها راهی دروازه ها مقر شدند و درست به جایی که ویکتوریا با ماشین دور زده بود، رسید.

ویکتوریا که انجمنش را به سرعت می راند، ابتدا ماشین آنها را در آینه دید که فاصله شان دور بود. او می شنید که مردان در بلندگو ایست می دهند. دخترش هم نمی توانست تصور کند چه کار کرده است. او نمی توانست «پیکر» را همراه اسلحه اش ببیند. تقریباً وضعیت را درک کرده بود. ناگهان تیراندازی شروع شد. پنج تیر به ماشین اصابت کرد و انجمنیل به لرزه افتاد. ششین تیر به پایر خورد و تانسون در گودالی افتاد.

اشک از چشمان جیسون سرازیر شد و گفت: «خدا حافظ ملای دوست دارم».

ویکتوریا گفت: «نه سرم، ما از این وضعیت نجات پیدا خواهیم کرد».

دستی از درون پیچره به موهای ویکتوریا چنگ انداخت و با صدایی گشادار گفت: «نازای ها چنگید» او برگشت و واریفید را دید که پیراهن به تن نداشت و موهایش را کامل تراشیده بود. حالا لوله تفنگ را می توانست به وضوح ببیند. او فریاد «می خواهم بگشتم»

پیکر هم فریاد می کشید. او جیسون را روی کف ماشین انداخته بود. حالا ویکتوریا کالیلاً قلیع شده بود که زمان مرگش فرا رسیده است. لذا شروع کرد به خواندن دعاها و مذهبی «خداوند راهنمای منم...» اما در میان فریادهای واریفید و صدای قل قل پیرش، گفتات از مغزش عبور می کرد به یاد پدرش افتاد و روحانی بود. او واقعاً از دست من عصبانی خواهد شد از اینکه بهمنده دخترش دعا می کند. مرگ را به یاد ندارد».



## تصمیم آخر

نویسنده: چارلز هیروشیوگ

ترجمه: موشو علی شهزادی

ولی احضار ای بعد خود را با سرعت داخل ماشین انداخت و در را بست. او در حالی که به خانه اشاره می کرد. گفت: «مادر می دانی کجا هستیم؟ دقیقاً در مرکز استقرار نازی ها قرار داریم».

ویکتوریا پیش از این چیزهایی درباره محل سکونت نازی ها شنیده بود. طی ۲۵ سال اخیر این ۲۰۰ هکتار زمین جزو مایملک آنها محسوب می شد. افراد محلی اغلب سعی می کردند از این مکان دوری کنند. اما آنها حضور خود را در خیابان بعد از ظهر اعلام می کردند.

ساکنان نازی آنها جنایت های متخوری مثل صاب گلزاری و قتل انجام می دادند. هر یک شنه رچیزه با تتر رهبر هشتادساله این گروه مراسمی در هایدگاه ویژه خودشان برای ساکنان برپا می کرد. علی رغم گذشت سالها از نابودی هیتلر، پاتل همچنان درباره افکار وی موقظه می کرد و علیه سیاه پوستان

خوبشید در پشت درختهای کاج فرو می رفت و در دریاچه میدان واقع در آیداهو ناپدید می شد. از آن سو نیز پرده های شب به آرامی بر سر شهر گسترده می شد.

ویکتوریا کینان ۲۲ ساله ای که مادر سه فرزند بود به خاطر بازگشت پسر ۱۹ ساله اش «جیسون» به خانه شادمانی می کرد.

جیسون پس از شش ماه به خانه بازگشت بود. او در واشنگتن آموزش جنگلداری و احداث جنگل می دید.

جیسون همواره مادر از جاده ای در دره های آیداهو عبور می کردند. جایی که زمین های زراعتی در طول جاده دیده می شد.

صدای موزیک تند ماشین و جاده را بر می کرد. آن دو دریاچه آیداهو جیسون حرف می زدند.

جیسون گفت که جنگلداری برایش کار مناسبی نیست و ادعا داشته برای این کار ساخته شده. پسر جوان در کیش را باز کرده و کثرت تنهایی کارمندی اش را به مادر نشان داد و به شوخی طوری وانمود کرد که می خواهد آن را از پیچره بیرون بپندازد.

او این کار را برای شوخی انجام داد. اما ناگهان کبک از دستش سرخورد و در میان جاده افتاد.

ویکتوریا ماشین را متوقف کرد و به سرعت دور زد.

جیسون پیاده شد و پس از یک دقیقه چمنو کبک را پیدا کرد. در همان ترغ صدادی شنید. جیسون مثل چوب سرجای خود میخکوب شد.



## ویکتوریا ناچار شد برای مبارزه با گروهبان تروریستی نازیها وارد مبارزه شود، اما

فرهتست سرهم سوال می کرد و از آنها می خواست تا اسلحه هایشان را تحویل دهند. ویکتوریا قسم خورده که اسلحه ندارند اما وارلیفد هجشان عصبانی بود و او با چشمان نیمه باز به زن خیره شد. ویکتوریا به او گفت که با اسلحه اش به بازوی او حمله رده است.

مرد ناگهان گفت: «او شبیه سرخپوستان ها هستی».

این مطلب کاملاً درست بود. اجداد مادری او جزو سرخپوستان های مشهور بودند. اما او می خواست این مطلب را به وارلیفد بگوید. درست در همان زمان، عاشقی در جاده نمایان شد و نازی ها سریع متفرق شدند. وارلیفد در آخرین لحظه در حالی که به شماره ماشین ویکتور را می کرد، گفت: «شماره را فراموشم» سپس مردهایی صدایی بلند سلام خنثی دادند و به سرعت ناپدید شدند.

هشسایه ای نمایی این صحنه ها را دیده و به سرعت مأموران پلیس را خبر کرده بود و حالا آنها خود را به مرقع به صحنه رسانده بودند. رنگ همرس ویکتوریا هم خیلی برای آنها احساس نگرانی می کرد.

ویکتوریا حس می کرد از یک رویای بدیدار شده است. او تمامی آنچه را که رخ داده بود برای مأموران تعریف کرد. سپس یکی از آنها را ویکتوریا پرسید که آیا می خواهد این موضوع را با مطبوعات در میان بگذارد و یا شکایت کند. او که هنوز در آن ترس استراحت می کرد بدون هیچ فکری به سرعت جواب داد: «بله، اصلاً».

طی چند روز، یادآوری آن وضعیت مثل خورده روح ویکتوریا را می جریبید او خودش را سرزنش می کرد که چرا به اداره پلیس نرفته و در برابر حمله می دلیل آنها شکایت نکرده است. هیچ بعد نبود جیسون با خودش در این قضیه جانشین را از دست می دادند. پس چرا هیچ اقدامی نمی کند؟

هفته های بعدی در شکجه و عذاب گذشت. جیسون که کلاً پسر شده و میزند و می خورده و می خورده و نفسی شده بود. او به مادرش می گفت که خودش را سرزنش می کند که چرا نتوانسته در برابر آن حمله از او دفاع کند. این موضوع خرن ویکتوریا را به جوش می آورد. او باید از آن مردان شکایت می کرد. دوباره به اداره پلیس تلفن کرد و گفت که به آنجا برود تا آنرا براندازی به ماشین را ببینند.

در همین زمان، او مطالعاتی را درباره این افراد نژادپرست انجام داد و ناآرام تر شد. افرادی که در آنجا زندگی می کردند به ایجاد ترس و آشوب در میان

مردم تحلیف داشتند و انکارشان بسیار پیوسیده بود. آنها را کشتن مخالفان خود حمایت می کردند و یکی از رؤسایشان تا سال ۱۹۸۶ در زندان به سر می برد زیرا که قتل عامی را در آشفاده برنامهریزی کرده بود. ویکتوریا به پلیس گفت هنوز مطمئن نیست که بتواند از آنها شکایت کند زیرا مقر زندگی این افراد تنها ۲۰ مایل از خانه ویکتوریا فاصله داشت و به علاوه آنها اشاره ماشین او را هم داشتند.

به نظر می رسید، تنها متخلف نگرانی ویکتوریا اتفاق آن روز نیست. چند وقتی می شد که حاضر شهرساز اسروطنان ریه رنج می برد. او چند روز در هفته به خانه او که «جین» نام داشت سر می زد و غذا می پخت و غذاهای را سبزی می کرد. در خلال این مدت به در می از پیش به یکدیگر نزدیک شدند. اگرچه ویکتوریا اصلاً قصد نداشت دهن جین را با انگلی که رخ داده بود، مشغول کند. اما به نظرات هایش احترام می گذاشت و از او راهنمایی می خواست.

جین به ویکتوریا نگرانی غلبه انبیاخت و گفت: «و یکی تو نباید بگذاری آنها به همین راحتی به کارهای بدشان ادامه بدهند و بی نظارت از کنترل قضیه بگذری».

ویکتوریا سعی کرد برای جین توضیح دهد که آنها تا چه حد حیثیتکل و خطرناک هستند اما جین صحنه را قطع کرد. او می دانست که این مسائل را نباید نادیده و جزیی بگردد.

سپس جین احساسی به تو دست می دهد. اگر روزی در روزنامه بخوانی که این گروه یک نفر دیگر را کشته اند».

ویکتوریا تازه باور کرده که باید علیه آنها جنگ را آغاز کند. جین چند هفته بعد در اثر شدت بیماری درگذشت و گویس مرگ او عزم ویکتوریا را دوچندان کرد.

او به سرعت با یک وکیل محلی که در اعاده حقوق افراد بسیار شاخته شده بود تماس گرفت. غذای از اهالی آیداهو هم تصیم گرفتند در برابر این جنایتکاران بایستند. وکیل ویکتوریا راه اداره پلیس برد تا در آنجا بتواند بگوید وارلیفد را تشبیه کند. او آنها را از روی عکس شناخت. آنها چندین بار به علت انجام کارهای حشونته آمیز به زندان محکوم شده بودند.

در همان حال، وکیل ویکتوریا با سازمانی که با گروههای مهاجم مبارزه می کرد تماس گرفت.

رئیس این سازمان به ویکتوریا گفت که اگر بخواهد می تواند از این گروه و رهبران برجسته پاتلر شکایت کند. زیرا پاتلر همه کاره بود. او بود که به وارلیفد اجازه انجام این گونه رفتارها را می داد. او خود مأمور حبلی فریادش داشت. در سازمانش به عنوان مأمور امنیتی کار می کرد. او تمامی اموالش را برای تقویت نژادپرستان آتمنکشی صرف می کرد.

اگر ویکتوریا می توانست در دادگاه رای مثبت را به نفع خود کسب کند، چند میلیون دلار باید فراموش می گرفت و همین امر ممکن بود. این گروهک را از پا در آورد.

ویکتوریا پیونده دادخواستش را در دادگاه برای ماه ژانویه سال ۱۹۹۹ به جریان انداخت. اگر با آن زمان فقط یک دلیل برای عرس نشانه حالا دلیل برای باعت ورحلتش می شد. طی تابستان رئیس امنیت نگاره آنها به دلیل کشتن یک مأمور دست و حمله به یک مهد کودک در لوس آنجلس، متسکیر شده. درحمله او به مهد کودک چندین طفل زخمی شدند. پاتلر در سایه های اعلام کرده تمام مایل نیستیم به گویند آسسی وارد شود اما می توانست دست از کشتن دشمنان همام بردارد. حتی اگر آنها گروه باشند».

زمان انتظار ورحلت برای ویکتوریا آغاز شد. شبها در خواب می دید که وارلیفد او را متسکیر کرده است و با بیخوابی و فریاد از خواب می بید.

صداهای بلند او را تا رنگه جوت و هراس می بردند و خاطره شلیک به او میشتی را به یاد می آورد. این حالات به حدی رسید که او دیگر نمی توانست روی کارش تمرکز کند و تصمیم گرفت شغل پیشینش را کنار بگذارد.

دادگاه در ۲۸ اگوست سال ۲۰۰۰ آغاز به کار کرد و هفت روز به طول انجامید. طی بیشتر مراحل ویکتوریا بدون صحنه نشسته بود و اشک می ریخت. حالت نوبت شهادت او شد.

درجایگاه شهود درست چهره به چهره پاتلر ایستاد. سعی کردند شهادت را نگاهز به یاد آورد که ادعایش جین جنگجویان سرخپوستان بودند و از اسل آنهاست. به چشمان پاتلر خیره شد. در جایگاه شاهد نشست و آنچه را آن روز اتفاق افتاده بود تعریف کرد و گفت مجبور بودم که این کار را انجام بدهم».

در فوریه سال ۲۰۰۱ ویکتوریا با گانهایی لیزان، قدم به مقر نازیها گذاشت و او همراه همرس وکیل بر مونتاشش که در یک سال و نیم خناب با او همراه بودند. وارده محرومه شد و چشمت روی یک علامت خنک شد. «لطفاً جدهای منیدوستم» آنچه هیچ چیز روی قاعده نبود، تمامی این بنا و جنگنها اطرافش متعلق به ویکتوریا بود و او را به یاد آمدنش می انداخت که چگونه همه چیز را به زور از آنها گرفتند. دادگاه پرداخت ۶۳۳ میلیون دلار غرامت برای پاتلر مقرر کرده بود.

ویکتوریا در زمین هایی که به عنوان غرامت دریافت کرده بود راه می رفت. گویس همه چیز بااستیاد ژنابریستی نباشد بود «در جاهایی چون زنده یاد هاینر درجای جانی آندام به چشم می خورد. ویکتوریا چشمتش را بست و گفت: «به نام خدا».

او تصمیمی را گرفته بود. او تمامی ارانی را در ازای ۲۵۰ هزار دلار به یک موسسه خیریه واگذار کرد. او آنجا احوال تمامی مردم می دانست. ویکتوریا در دل باور داشت که شجاعانه ترین کار دنیا را کرده است. او اثبات کرده که انسانها را بیشتر از پول دوست دارد.

# عقرب و گرگها

این ماجرا



«محسن حوصله‌اش رو داری یا هم بریم؟»  
چشماش برق زد و رفت سراغ سونج ماشین.  
«تو کمره کلانترو... رانست رو بخواه کلانترو»  
وقتی دنبال اینطور پرونده‌ها میرم و شما نیستین، به خودم حال نیندا

مقتضی که داشتم کلاه رو برمی‌داشتم یا خنده گفتم  
«معلومه حال نیند...» و اینه اینکه وقتی من  
ضراحت نیستم مجبوری فقط گزارش بیه کی و  
برگردی... چون هوش کشف کرد این سوزده‌ها رو  
نداری ولی وقتی من میام چون پرونده‌ها رو هتاجا  
می‌بدم، او رو وقتی می‌دونی همه‌ها حالی بندید که  
[من آنم که رسم برده پهلوار] حق داری که بدون  
من بهت حال نیندا

با اینکه خرم هم می‌دانستم این بزرگترین دروغ  
هم عمر می‌بالد... و محسن اکثر اوقات سرخ را به عید  
می‌گفت... اما مخصوصاً طوری می‌گفت که به عید  
گرفتم تا او را بخوردا فاج و راج نگاهم کرد که  
ناگهان زدم زیر خنده و او که فهمید قصدم ترحمی  
است خوش هم با شوشی گفت:

«بابا! اینم که ما هرگز اول «پاور» هستیم کلانترو  
اگر هرگز یاورو یلانی «عالم‌مایل» که صحنی  
و هر دو برصدا خندیدیم و به‌طرف آیس راه افتادیم.

ا  
ا

«کلانترو به جون دوتا چدام همین‌ها» خواهران و  
برادرانش - شوهر منو گشتند زن که جوان بود و  
عصبی، موهایی را چنگ کشید و بعد به‌سوی پنج زن  
عصری که دوراندوز اتانی نشسته بودند خیز برداشت  
که دو زن دیگر که فصلیه‌اش بودند تماش شدند و  
او فقط حرف‌هایش را به سر با پای آنها ریخت! این  
تنگ به‌خودم... لاف می‌گذاشتن غذا و شیرینی  
آتش‌کنان این مرحوم از گلولون پایین بره اون‌وقت  
تقصیم به‌تلفظ بگردید اولی من نمی‌توانم خون باقی بدم  
بچه‌ها من تقایس بپونه من تقایس اش رو می‌گیرم...  
اینها رو می‌گفت گفت که در زمین این خانه  
ترانندشت و رنگال به قتل رسیده بود، به بازبند از  
صحنه جنایت مرده حدود ۴۰ ساله‌ای را دیدیم که به  
پشت روی زمین افتاده، درمقتول که خیلی هم خوش  
قیافه بود، سرش زده، خون زیادی در اطرافش  
ریخته بود، به نظر می‌رسید که با فیتی سنگین توی  
سریش کوبیده‌اند، وقتی اطرافش را جستجو کردم  
سنگ کرد و مدوری را که به مخصوص لند شکستن  
بود... به اندازه یک نوپ پلاستیکی فوتبال مخصوص  
گل کرچ که در زمین اشکافت - نوجوان را جلب  
کرد، گفت که گردیم لنگه‌های خون را دوری آن  
شعله‌دار کردم، ظاهراً لال با آن سنگ گردید بود  
نوی سر مقتول، من مقتول ساعت احتشالی جنایت را  
پیکانت قبل یعنی ساعت یک بعد از ظهر می‌دانستم،  
می‌گفت:

«شوهر پیچاره من دو... سه سال بود که ما همه  
احساس می‌کنه تو چیزی می‌دونی و نمی‌خوای بگی!  
تو صورتی که بالین کلاش خوشتر و بیشتر گرفتار می‌کنی!  
مرده جوان بالاخره با خوشی کنار آمد»  
«رانسترو بخواب! «الف امیری» داشش بزرگ  
منه! ایشون کسی که تیرور روی آفتاب باز کرد و  
خوشی رو پدر من معرفی کرد! البته من می‌دونستم  
که برادریم کلاه‌های می‌کنه... ولی فکر نمی‌کردم  
که اینقدر لواطی باشد! موفقی که اینها زنده و  
داداشم رفت، درایار گرفتار رفتی برگشت با انگری به  
من گفت! «کچتر» که برادر یکی از دوستان قدیمی من  
از شهر روستا آمده و می‌خواهد چند شب خانه ما اشراف  
کنده من رو بشه پیش «الف بگم و گفت که تو «الف  
امیری» هستی... حالا هم برو دو و یک‌طوری  
سنگ فلاش‌بلیت کن که شب نید اینجا...» البته من  
که برادریم می‌شناختم احتشال دادم که شاید ملکار  
آمده من و برادریم ایتوری می‌گند... و اینه همین  
گفتم می‌روم و پیش می‌گم کسی که درایار کرد پدرم  
بود «الف»... هم برادره که خیره نیستند اما وقتی  
دیدم مامور پلیس با حکم جلب آمده، و اینکه داشتم  
طر به جای خوشی معرفی کرده تازه فهمید که اون  
بهم نامری کرده... و اینه همین شاکو رو پدرم داخل  
خونه تا «الف»... و ترفیق کنده اما تو که داشش  
ناجوانمده من از اون فرصت استفاده کرد و از راه  
پشت‌ما من از کچتر پشتی فرار کرد... ولی به خدا  
من بی‌تقصیرم کلانترو!

خس اینک متعیر شده بودم که چگونه یک  
برادر می‌تواند چنین کاری با برادرش بکند! درخین  
حال دلم هم برای این می‌سوخت و گفتم  
«من حرفتو قبول داریم... اما اسم کاری که تو  
انجام دادی... اشتراکت در فرار منه! است! و اینه  
همین به شکایت شاکو فعلاً بازداشتی تا برادرسترو  
دستگیر کنیم و...»  
«ولی من از ایشان شکایت ندارم!»  
گفت و از شاکو یعنی «پسر جوان حامل چک»  
این را خواست برود که جوان منده جنایت کرد.  
«نگران نباش رفیق، وقتی تو اینقدر باعترف هستی  
و برادر من اونقدر لواطی هستی الان  
می‌برمت به محقیگاه داشش کلاه‌های را جایی که  
فکر می‌کنم اون جادو رو بشه نیستند!»  
چند دقیقه بعد برعشت همراهش شد تا به اوین  
تیر که برود... چند دقیقه‌ای از رفتنشان گفتم برود که  
محسن داخل اتاق شد و پس از ایشی احترام  
«کلانترو! الان یک ختمی تلقن کرد... پشت تلقن  
اشک می‌ریخت و خشم می‌زد و می‌گفت! «تره‌مرو  
کشتند...» به دادم برسد...» آدین رو ارش گرفت و  
الان من منتظر مسطور شما هستیم...»  
یکی تو عتق‌الیه بود که به‌ظاهر پایدار و ایست  
نمی‌توانست زیاد روی پای بنیستم اینطور سوزده‌ها را به  
بقیه واگذار می‌کردم اما دلم تنگ شده بود به همین  
خاطر گفتم

ساعت ۹ صبح مردی جوان که یک چک  
برگشتی رو دست داشت برای گرفتن حکم جلب به  
کلانترو آمد و من نیز گردیمان پرونده رفتن را همراهش  
فرستادم، پیکانت بعد آمدند، همراه با کسی که -  
ظاهراً - صاحب چک می‌جمل بود، او زیر محسن و  
سال شاکو بود اما حرفش چیز دیگری بود  
ایشان شده... من امیری هستم... اما «الف  
امیری» نیست...

رو کردم به پروعت و پرسیدم  
«مگه لوبجا نمی‌بینی که «الف امیری» ایشان نیستند  
پروعت پاسخ داد:

«والله قضیه پیچیده شده کلانترو... تیرور می‌کنم  
«بگه باز گره یک مرده تقریباً بچاه و چند ساله، از او  
سراغ طالب امیری‌رو گرفتم او هم وقتی «حکم  
جلب» رو دید سری تکان داد و گفت: «ده دفعه پیش  
گفتم که دسته چک نگیر... قبول نکرد که تکرار  
چورانی امروزی حرف که نمی‌شنود! حالا هم لابد  
دیوهر من که به‌دش هستم باید جورش رو بکشم! و  
بعد ما را منتظر گذاشت و رفت داخل خانه تا  
پس‌ترش صدا کنه که اتفاقاً تو... سه دقیقه هم طول  
کشید، ما از جلوی در صدای بگو و مگو زد و تیرور  
می‌شنیدیم و مشتاق شدیم که پدر و پسر وارد  
صحن قضیه دعوا می‌کنند، تا اینکه این آقای جوان  
پروعت آمد و موفقی که ما ازش سؤال کردیم «قضیه  
امیری» کلاه‌ش... بچای جوان دادن پرسد... البته  
چیه! ما ما هم قضیه چک برگشتی رو پیش گفتم...  
رنگش پرید و با خوشی زمزمه کردا «ای بی‌مهرت»  
و بعد دلم خورد که او «امیری» هست اما «الف  
امیری» نیست... مدعی بود که «الف امیری» که  
برادرش هست، الان داخل خونه پنهان شده‌ا و اونقدر  
اتمس کرد که [الان فرار می‌کنه... تیرور خدا پنهان  
داخل و دستگیرش کنین...] ولی من چون حکم ورود  
به خانه را ندانستم با رضایت منه شاکو رو فرستادم  
داخل خونه که او هم چند دقیقه بعد بیرون آمد و با  
تسخر گفت: «صبر! لیلیم کرده...» دروغ می‌گفت  
سرگردیمان! اما این آقا اصرار داشت اینکه که  
«الف»... نیست! حتی مدارکی هم داشت که من  
صلاح دیدم بیاد اینجا و حرفش رو ثابت کنه!  
ترجیحاً گردیمان که تمام شد رو به جوان کردم و  
خواست با جوری را آغاز کنه که حرفش به حرف آمد  
- جنب کلانترو به حضرت عباس من صاحب این  
چک نیست!

مدارک شناسایی اش را - پاسپورت و کوفیه‌نامه  
و شناسنامه - نگاه کردم، حرفش را تأیید می‌کرد،  
کمی اندیشیدم و گفتم  
«فرض کنیم درست بگی... چرا موفقی که ازت  
حرفی در سؤال کردن این‌رو رنگی [سریش را پایین  
انداخت و من ادامه دادم] گوش کن مرده جوان! من





مظفرالدین شاه قاجار علی رغم آن که مردی مازور و پادشاه و گستاخت پیش از حد افروخته گردانید، حاکم مطلق مبنی بر تالش که فهم و شعورش از یک کودک دوازده ساله هم کمتر بود، صاحبقران اعتمادالسلطنه (مدیر روزنامه نیرنگ) درباره مظفرالدین شاه نوشته است: «وی گذشته از تفصیل نفسانی و تکامل فانی در لئون ادب و السنت خارج از خاص لغت فرانسه و علوم متداول عصر جدید حیات و معاشرت و هنر و تاریخ و رجال مهابری به کمال داشت و در لئون نظامی و علوم حربیه ست معلفی و فرماندهی داشت و در ادب و ساری و شکار بی نظیر روزگار به تسلط می آمد» در حالی که آنچه دیگران نوشته اند به هیچ وجه دیدگاههای اعتمادالسلطنه را نمایند نمی کنند.



از جمله (گزاره یارویی) که در سال ۱۲۸۵ میلادی و به واسطه همکار مظفرالدین شاه به پارس از سفر دولت فرانسه مهابدران آورده نوشته است: «مظفرالدین شاه پادشاه خود هیچ اشتراکی نداشت، به این معنی که در خلقت مطلق نیست، بوده از یک طرف بیکی درخت سیاه های بیست چشم های قرمز از مهر و شکم گنده های از طرف دیگر که کشته پرست و خوش خیم و اولی بود می کرد، سرگرمی او همیشه چهره های کوچک و می افتد بود و تنها به همین قیاس گوناگون توجه می کرد» «یارویی» برای اثبات دیدگاههای خود پیرامون شعور و شخصیت مظفرالدین شاه حکایتی را نقل کرده و می نویسد: «دروزی در حین صحبت از گفت بزرگی که توسط مریس کورزی انجام یافته بود سخن به میان آورده و گفت که این اختراعات ممکن است بسیاری از علوم را نیز و رو کند، شاه فوق العاده به این موضوع مشتاق و علاقه نشان داد و مایل شد نظر را به این موضوع بگرداند، به مریس کورزی حیرانگرد با اینکه بسیار گرفتار بود حاضر شد روزی به مهابخانه ایرو پالایه بیاورد و چون برای ظهور و جلوه خواس و لایویم لازم بود که شلیات بر فضایی نامرئی صورت بگیرد، من با هزار زحمت نشان را راضی کردم که به زیر زمین نزدیک مهابخانه که مخصوص این کار مهیا شده بود بیاورد، شاه و همه همراهان او قبل از شروع عملیات به اتاق زیرزمینی آمدند، مریس کورزی در آنجا رفت و برق را خاموش کرد و قطعاً رادیوم را که همراه داشت، زیر روی میز گذاشت تا بگذارند فریاد وحشتی شبیه به نعره کاب را صدای کسی که سر او را بریده باشند، بلند شد، همگی ما را وحشت گرفتند، دریدیم و چراغها را

روشن کردیم، دیدیم شاه در سار ایرانیکی که همه زانو بر زمین زده اند، استاده را محکم به گردن صافش زده اند و در حالی که چشمتان از ترس دارد از کتف بیرون می آید شاه می کند و می گوید: ای پادشاه من!

برای اینکه در یک لحظه اعتمادالسلطنه را گواهی بیاورد با حدیثی خود صلیبانی داشته اند و نعمت خوانسار که گفته دیگری را نصیب کند گفتی است که آنچه دیگران نوشته اند جز نظریه یارویی «یا یارویی» می کنند، از جمله مستوفی الحاکم نوشته است، «دری سینه از امپراتور آمد و شکایت کرد که ظل السلطان (درواز مظفرالدین شاه حاکم امپراتور) خانه مرا خراب کرده و پولش را می بختد، فوراً دستور داد که ظل السلطان پول خانه را برده و پس از آن مدتی در آنجا بماند و به حدیث موصوفه به تهران آمدند و گفتند که ظل السلطان به تو پول خانه را نپرداخت بلکه شاکر را نیز به قتل رسانده، مظفرالدین شاه به دردی رسید» شد که به نامی سلطان (اسرارنامه) دستور داد که فوراً به امپراتور نشان بدهد و ظل السلطان را بکشد زیرا در روز قیامت نمی تواند جوابی بدهد خدا را بدهد، البته اولی که باقیه محرمه است، با ظل السلطان نوشت و او را به تهران فرستاد کرد و همین که مظفرالدین شاه نظریه را به او نشان دستور داد فوراً بر سر نصب بیاورد و وی را به قتل برساند، اولی که افادت می شود، ظل السلطان را بیرون بردند و کشتند و لیبسای ظل السلطان را به آن آلوده کردند و به حضور مظفرالدین شاه بردند از محمود فهمیده کمال هدایت نیز نقل است که وقتی به همراه برادر نصرالملک از سفر اروپا بازگشتیم، پدرم ما را برای شرفیابی به حضور مظفرالدین شاه فرستاد و با حضور امین السلطان تشریف حاصل کردیم، شاه از من پرسید در چه رشته ای تحصیل کردی؟ گفته که در رشته ریاضیات و حقوق درس خوانده ام، در ادامه اظهار من شاه رو به امین السلطان کرد و گفت خوب است که بگویم، من خیلی از این باب مشتاق و متشوق شدم، در اطلاعی از این کار فرستادم امین السلطان نتیجه دلگیری من شده و در حالی که پشت دروازه قدم می زدیم گفت: شوقی نشانتان را نماند فیه و یگوش می رود که چه گفته است!

مظفرالدین شاه حتی از نوپ و نثر زیرستان خود نیز به وحشت می افتاد، از جمله در سال ۱۳۳۳ قمری که مبارزات مشروطه خواهان به اوج خود رسید، بود در یکی از ملاقاتها رسمی خطاب به حاضران گفت: اگر ایران مثل سایر ملوک مشروطه شود هم من آسوده و راحت می شوم و هم رشید، در این حال امیر بهادر که مرقد مستور بود و به اعتقاد آن دوره محدثان شاه شنبه را مشروطه طلبان مقابله کرد با اعدای بلند فریاد زد که یک برتری دیگر

اعلی حضرت چنین فرمایشی فرمودند من شکم خود را بایم می کشا مظفرالدین شاه از این فریاد غلبه الودیه قدری ترسید که فوراً ساکت شد و مدافعی در حضور امپراتور جرات نمی کرد درباره مشروطیت حرف بزند، اما معروف است که وقتی دیگران به وی القا می کردند که برای حیات کشور خود را فدای دیگری جز مشروطیت و برادری ندارد، در روزی کمال الملک را احضار و به وی تکلیف کرد تصویر امپراتور را در حال خوردن لعنت ترسد گفتند که البته این دستور اطاعت شد و کمال الملک روز بعد بدون اطلاع شاه اسباب و اثاثیه اش را جمع کرد و به اروپا رفت.

آینه عیون

پیش از آنکه سقراط را محاکمه کنند از وی پرسیدند: بزرگترین آرزوی تو در دل تری چیست؟ جواب داد: بزرگترین آرزوی من آن است که به بالاترین مکان این صعدا کنم و با اعدای بلند به مردم بگویم ای مردم چرا با حرص و طمع عیون و عزیزترین سالهای زندگی خود را به جمع آوری ثروت می گذارید، در حالی که چنانکه بید و شب در علم و تربیت فرزندانان که مجبور هم می آیند ثروت طوط را برای آنان پالی نگذارید، عمت نمی گذارید؟

معروف است که وقتی سلطان علاءالدین کیکاووس سلجوقی باری شهر فریاد را به پایان رساند از پدرش یارویی (مهابدران) استعفا کرد که بتدریج از پادشاه بگذرد، گفته یارویی چنین بود: «شهر را می شناسم، شهر را دید، گفت: برای دفع این شیوع جوی (مطهری) از خودشان» دیوار حرمی است و دیوار برای آخرین مظفرالدین شاه که از هر دیواری عبور می کند به نگرانی می کرد.

آنکه در مقام نصیحت سلطان گفت از عدل و احسان نیز فتنه ای بساز و خودت در آن ساکن شو و لشکری از نمای حیر مظلومان برای خودت بساز که چنان لشکری بهتر خلعت می کند.

در زمان خلافت ما من معنی از مرده نودی رفت و از حاکم ظالم خود شکایت کرد، ما من در جواب آنان گفت: در میان ما عوامان من هیچ کسی به عدالت و صداقت حاکمی که برای شایعین کرده ام نیست و نیازی که می دهم فقط برای اعدای خود مظفری از عدالت است، یکی از ناخواهان گفت: اگر واقعاً چنین تصویری داری مستور بده او را تا که تکه کند و هر تکه اش را به شهری بفرست تا هر دم آن شهر را از عدالتش برخوردار نشود!





# مصاحبه با یی نظیر یوتو نخست وزیر سابق پاکستان بهای سازش از حمایت طالبان پشیمان

یابد به دنبال یک  
را حل سیاسی بود  
ونه نظامی

یی نظیر یوتو در دیو بوست از ۱۷۸۸ تا ۱۷۹۸ و ۱۸۹۲ تا ۱۸۹۶ به عنوان نخست‌وزیر پاکستان یکی از تصمیم گیرندگان و صحنه گردان سیاست در این کشور بود. در سال ۱۸۹۶ شوهر او اسفند زخمی با محکومیت برای قضاوتی در زندان به قتل رسید و یی نظیر یوتو خود در زندان است. از طرف دیگر رئیس مجبور فعلی پاکستان ژنرال مشرف در این کشور دچار مشکل شده است، چرا که از طرفی باید با قوای غربی علیه بن لادن و طالبان همکاری کند و از طرف دیگر اصول گرایان پاکستان را که به طالبان بسیار نزدیک می باشند، راضی نگه دارد.

در مورد این مشکلات و معضله ظهور طالبان و پیشرفت و قدرت نمایان این گروه که ابتدا در دوره و علمداری یی نظیر یوتو صورت گرفت محله نیوزویک مصاحبه ای با یی نظیر یوتو ترتیب داده که حاصل آن را در زیر می خوانید.

□ □ □

تا نیوزویک: وقتی که شما نخست‌وزیر بودید طالبان در افغانستان اتمت است صاحب قدرت

قدرت بیشتری یافتند و ما در آنها شکیته روایت اقتصادی خود را با جمهوریهای تازه استقلال یافته در آسیای مرکزی جستجو می کردیم.

تا نیوزویک: کنترل شماری طالبان با چه چندی؟

• یی نظیر یوتو: بر آنها به خارج ما عمل می کردید و از آنجا که به حمایت ما احتیاج داشتند سعی می کردند که ما را ناراض نگه دارند.

تا نیوزویک: اکنون چه فکر می کنید؟

• یی نظیر یوتو: باید دیدی که اکنون من دارم از اینکه آنگونه از آنها حمایت کردیم پشیمان.

تا نیوزویک: تاکنون با یی لادن حلالاتی داشته اید؟

سال ۱۸۹۹ راجع به او شنیدم، مجلسی را می عدم اعتماد به دولت من داده بود که من شنیدم که معادل ۱۱ میلیون دلار اتمه از عربستان در راستای حمایت از راضی عدم اعتماد به پاکستان رسیده بود. من که از این امر ناراضت داشتم، مردم یکی از وزرای کابینه خود را به عربستان فرستادم تا با پادشاه عربستان سؤال کردیم که چرا او رفتاری سیاسی ما در داخل پاکستان حمایت می کند؟ او پاسخ داد: بود که این عمل از بخش خصوصی سرزده و دولت کشور را در آن نقشی نداشته است و به وزیر کابینه من گفته شد که این شخصی بسیار مناسب است و هیچ علاقه ای به حضور یک زن در مراکز دولت در کشورهای اسلامی ندارد و هم او بود که آن حمایت را از رفتاری ما اعلام داده بود.

تا نیوزویک: فکر می کنید طالبان بن لادن را

بلند و باطل از قریبانی شما... می در افغانستان کارند.

تا یی نظیر یوتو: حضور خواجهانو افغانه افغانه شد.

• به تدریج در سال گذشته اتفاق افتاد است.

تا یی نظیر یوتو: و در

• همین طور است.

تا گفته شده که طالبان راجیده سروس محلی پاکستان است.

• بدون تردید.

تا یی نظیر یوتو: چه اتفاقی در افغانستان می افتد؟

• مردم افغانستان حق این را دارند که تصمیم بگیرند چه قدرتی را در دست بگیرد و چه کسی باید برود آنها را در مؤخر را انتخاب خواهند کرد.

تا آیا شما می خواهید در آینده دولتی استقلالی در افغانستان تشکیل دهید که تمامی دوست‌ها را دربر بگیرد مانند پیشوند با تحکیم و سایر اقوام.

• این اصل زیربنایی است که باید همه اقوام افغانستان را در حکومت دانات داد تنها دولتی در افغانستان می تواند در آرامش عمل کند که تمامی اقوام را در سرزشت کشور شریک کرده باشد. خود من در سالهای حکومت بر افغانستان سعی را فر داشتیم تا مردم شمال و جنوب بر یکدیگر ارقام شوند.

تا گفته می شود که طالبان و بن لادن با یکدیگر کفایت متوجه هستند.

• بن لادن یک بلای آسیای است!

تا آیا بن لادن و رهبر طالبان ملا عمر شویک حرم هستند؟

• هر فرد مذهبی جوانی است که به یک حکومت خالص مذهبی اعتقاد دارد و بر این نظر است که می تواند روزهای اولیه اسلام را در افغانستان تجدید کند.

شاید چرا شما را این حمایت کرده؟

• یی نظیر یوتو: طالبان در واقع دانشجوین افغانی در دانشگاههای پاکستان بودند که پس از ترک روسها تصمیم گرفتند به کشور خود بازگردند. گزارشها و اطلاعاتی که به من داده می شد حاکی از این بود که طالبان در کشور خود طرفداران بسیاری یافته بودند. آنها به شغل صلح و آرامش بودند. در ابتدا ما تصور می کردیم که طالبان یک نیروی تربیت کننده در افغانستان باشند و دولت من این هدف را داشت تا با دولت تازه استقلال یافته در آسیای مرکزی روابط صحنه قرار کند و حضور طالبان در وسط این رابطه در ابتدا امری مثبت برای ما تلقی می شد، ما می خواستیم از این تازه استقلال یافته در آسیای مرکزی کمک و راهز گیم و در عوض سپه خود را به این کشورها حاضر کنیم و برای این مهم احتیاج به راهز ارزیت از طریق هندوار داشتیم (چایی که طالبان سفر بودند) از این راهز برای حضور بریم که طالبان بتواند برای ما سلامت این راهز برای روابط تجاری را آسیای مرکزی تضمین کنند و احساس کردیم که حمایت از آنها در مناطق شایع ملی پاکستان قرار دارد.

تا نیوزویک: طالبان در عوض چه می خواهند؟

• یی نظیر یوتو: ابتدا ما از آنها حمایت دیپلماتیک و سیاسی به عمل آوردیم و جستار برای آنها سوخت و مواد غذایی تهیه کردیم، ضمن اینکه اجناس حمل و نقل آنها را نیز ناخیم کردیم. بنابراین طالبان روزبه روز

تا راجع به اوضاع افغانستان چه نظری دارید؟

• بسیار شوایکم است. هر ساختی که می کردند برد و مشکلات مردم افغانستان افزایش می یابد و من از خداوند متعال می خواهم که کشور ما را از این عذاب نجات دهد.

کریان آنرا کرده است. نجات دهی؟

تا چه نقشی شما ایفا خواهید کرد؟

• تنها یک نقش را برای خود قائل هستم، من به دنبال سلام و موفقیته نیستم و فقط می خواهم به عنوان یک مصلحتی و ایجادکننده آرامش شناخته شوم.

تا آیا می خواهید به کشور خود بازگردید؟

• قلند این است که یک مجلس اضطراری را بوی جرگه به زاری پشتو را در افغانستان تشکیل شود و این کار باید هر چه سریعتر صورت گیرد و پس از گذشت دو سال و ایجاد یک دولت موقت این مجلس باید به یک مجلس دائمی خواهد شد.

تا برخی از دیپلماتها در پایتخت‌های خوبی بر این اعتقادند که طالبان و پس از اسارت بن لادن می توان در قدرت بیک گشتند و بوی دیگر معضله‌ها حکومت طالبان باید پایان بپذیرد عقیده شما چیست؟

• طالبان یک گروه مشکل ساز هستند و در تمام افغانستان مشکلات عده ایجاد کرده اند. حتی برخی از اعضای طالبان اهل افغانستان نیستند.

تا آیا شما به حضور غربیها و پاکستانیها دوستان طالبان اشاره می کنید؟

• عقیده ما این است که خارجیهایی که در گروه طالبان حضور دارند، می خواهند پاکستانی باشند. غرب

# مصاحبه نیوزویک با محمد ظاهر، شاه سابق افغانستان در افغانستان پیروزی کامل مشکل به دست می آید

شاه تصدیق افغانستان درحالی که در ولایت شیک و معز خود را بازیدندگندال پیروزی می کرد.

برای تعیین پای پس از ۲۸ سال دوری از کشور به بولشت قدر می کند. محمد ظاهر ۸۶ ساله در سال ۱۹۷۲ پس از ۲۰ سال سلطنت بر کشور خلیف افغانستان در مقام خود خلع شد و به خارج از کشور تبعید گردید.

او خود را یک اصلاح طلب می خواند. نامزرتی مشکل از این واقعیت است که در طول بسیاری از مردم افغانستان حتی چنان او به عنوان یک دست‌نشانده و با حداقل دوست سیاسی غرب شناخته می شود. هر اکنون دولت متحد عربی اعتقاد دارند که ظاهر شاه نتواند در میان مردم کشورش تفکیرهای شوهرش علیه حکومت طالبان، برچینن پایگاههای به اصطلاح نروستی را ایجاد کند.

محمد نیوزویک مصاحبه ای با این شاه لیبیایی ترتیب داده که طی آن اوضاع داخلی افغانستان و معضله و نیت او مورد گفتگو قرار گرفته به نجات برگزیده این افغانی توجه فرمایید.

□ □ □



# حمایت از مردم مظلوم افغانستان

مردم مسلمان ایران روز جمعه گذشته بر تمام شهرهای ایران، حملات ناخبرانه آمریکا و انگلیس علیه ملت مظلوم افغانستان را با شرکت در راهپیمایی‌های باشکوه از نماز جمعه محکوم کردند.

مردم مسلمان ایران حسن ناگید بر ضرورت مقابله با تروویسم آمریکا را فائده صلاحیت برای رهبری این حرکت دانسته و همبستگی خود را با مردم مظلوم افغانستان و فلسطین اعلام کردند.



مجموعه سهند

● بی نظیر بود، تصور نمی‌کنم به این کار دست بزنند. اگرچه علاقه به راه‌حل مصالحات آمر بارم و از درگیری نظامی حمایت نمی‌کنم اما کمتر می‌توانم خاتمان از طرح مطالبات از وضع اصلاح کافی داشته باشند.

● تا سوز و گداز دولت نظامی از سوی مشرف قبول همگویی با تروویسم، فایده است (با استناد به این عمل حمایت می‌کنند)

● بی نظیر بود، من هم طرفدار پایان دادن به تروریسم هستم چرا که طالبان را اکنون یک بیوه در خدمت تروریسم می‌شناسم، حسن اینکه آنها در سیاستهای داخلی پاکستان نیز مداخله می‌کنند.

● تا دیوریکه ایام در مورد عدم تبعیت در پاکستان نگران هستیم

● بی نظیر بود، در میان افغانان نظامی و امنیتی در پاکستان حمایت طالبان وجود دارند، اما در میان مردم معمولی پاکستان چنین حمایتی وجود ندارد.

● تا دیوریکه اوضاع فعلی را تا به حصول چگونه می‌رسد

● بی نظیر بود، زمان بسیار سختی است اگر کار به درگیری نظامی کشیده شود، به علت وضعیت ارتش پاکستان مسکن است باآرامی و ناامنی در پاکستان شروع شود و از آنجا که پاکستان دوستان کشور بر جمعیت مسلمان جهان است، ناآرامی در میان ملت مسلمان پاکستان می‌تواند کشورهایی جهان اسلام را نیز تحت تأثیر قرار دهد، به نظر من اگر بتوانیم به راه‌حل سیاسی و صلح آمیز دست یابیم به مراتب بهتر است.

تا تعدادی از این موارد که بن لادن متهم است طالبان نمی‌توانستند افغانستان را باطلی بوی خود بسازند

● من هم بر این باور هستم.

● با راجع به بن لادن چه می‌فکند؟

● از مرد خطرناکی بوده و هست و حضورش در افغانستان حایه نگرانی است.

● تا شما با رهبران دیوریکه متحد شمال در افغانستان ملاقات خواهید کرد، آنها قسمت کوچکی از افغانستان را تحت کنترلی خود دارند و با طالبان در حال جنگ هستند آیا می‌توانند به یک پیروزی نظامی دست یابند؟

● پیروزی کامل مشکل به دست می‌آید و ما باید به دنبال یک ائتلاف همه جانبه با تمامی گروه‌ها و اقوام متشکل در افغانستان باشیم تا بتوانیم یک مدت طولانی خدمت‌گزار تشکیل دهیم.

● تا چگونه می‌توانید به کشور باز گردید؟

● در صورتی که آزادی و دموکراسی در افغانستان برقرار شود و تمامی تبعیدیان بتوانند به کشور بازگردند با تحقق به شرط من به کشور بازخواهم گشت.

● تا زمانی که خصوصی را بوی بازگشت توسط خود دید؟

● مشکلی برای من در این نوعیت زمان زیادی را در دست گرفته‌ام و باید به کشور برگردم.

● تا بومی معصومند که پس از خروج روسها از افغانستان، آنها به کارهای جنگ باروسها به متحدین در افغانستان کمک می‌کردند به ناگاه افغانستان را رها کردند و این را یک کشور فراموش شده به حساب آورد.

● این فکری است که قریباً تمامی مردم افغانستان در سر دارند، پس از آنکه خطر اشغال روسها رفع شد افغانستان یک کشور رها شده بود نه تنها توسط آمریکا بلکه تقریباً توسط تمامی دنیا.

# قاتل خانگی

مصحح: روبرو داجست

برگردان: فارسی، مریم گوهستان

«مان کوک» ما مور بازنشته «آف» آی.  
یک روز در تابستان گذشته در انان انتظار زندان  
اینگی در چگون نشسته بود انتظار در اینجا برای او  
در دو سال و نیم گذشته تبدیل به یک عادت شده بود.  
در باز شد و حتی اکنون پس از ملاقاتهای بسیار هم  
کوک کم آورده بود. در اینجا نسخه جوتری از  
خوش ایستاده بود.

«سلام پدر»  
هر دو در مقابل هم نشستند و آنچه که «کوک» را  
حیرت زده کرده بود این بود که چطور سر نوشت هر دو  
آنها را به اینجا کشانده بود.

\*\*\*

این جنایت شهر «مورنو کانتی» واقع در  
«جورجیا» را تکان داده بود. میگل که تا آنجا ۱۹ ساله و  
گراشت هنرپسکون ۲۲ ساله با انوسیل به دریاه  
ژولیت رفته بودند. پارگی که محل گردش جوانان  
است، کسی بعد از نیمه شب انوسیل دیگری پشت سر  
آنها توفع کرد. راننده آن یک اسلحه «آبار» ۱۵  
برداشت و به سمت ماشین هوندا سیویک این دو  
شلیک نمود. در سکوت مرگبار بعد از شلیک قاتل به  
سمت ماشین رفته و از تانچه دستی پنج گلوله دیگر  
شلیک کرد. سپس او کار تانچا را بیرون کشید و پس  
از اینکه روی بدن او تف کرد با خودروی سواری خود  
از محل حادثه دور شد.

برای دفتر کلانتر مورنو کانتی و دفتر پلیس  
جورجیا سرخی باقی نمانده بود. دو چه خورین ۱۹  
پروک فشنگ از دو اسلحه متفاوت و یک لکه آب  
دهان از یک قاتل ناشناس.

حان کوک یک کارمند ۲۷ ساله سابق  
«آف» آی. مثل هر کسی دیگری در آن ناحیه این  
موضوع را در سیر اخبار شلیک می کرد. او که پدر  
چهار فرزند بود نمی توانست از دست دادن فرزندش  
را به این شکل خشونت امیز هضم کند.

او از اینکه چنین جنایت وحشیانه ای به این گوشه  
آرام جورجیا راه یافته بود احساس انزوه می کرد. او  
روزی را به خاطر می آورد که به کودکش  
می گفت: «من می روم تا امنیت را برای بچه های



دروانگانی او از خشنگاه اجتماعی مناسبت شده  
بود.

«کوک» لعلهای را به یاد آورده که پسرش از  
پوسته خردتر آمد. اندی ۱۲ ساله بود که با یک گروه  
او کلیسا به اردو رفته. در بیرون از خانه موقع  
ماهیگیری و شکار بود که او حالت مطلوب خود را  
یافت. از آن موقع بود که فعالیت های بیرون از  
خانه پدر و پسر را به هم نزدیک می کرد.

حول و حوش ساعت ۱۱ بود که اندی به  
پلهای پدرش پلش داد. کوک از پسرش پرسید:  
«پلیس در رابطه با قتل دریاچه ژولیت به دنبال تو  
است. چیزی در این مورد می دانی؟»

\*\*\*

زمانی اندی یک تفنگ «آبار» ۱۵ داشته یعنی  
همان نوعی که از آن برای کشتن آن دو دانشجو  
استفاده شده بود. یک تفنگ شکاری سبک با  
گلوله های مرگ آور که حتی می توانست یک خرس  
را هم از پای دریاچه چه رسد به دو دانشجو...

ما موران و فی یکبار دیگر صحنه جنایت آن شب  
را مرور می کردند. سرچه می شوند که گلوله های  
شلیک شده از تفنگ «آبار» ۱۵ از فاصله ای  
نچندان دور به انوسیل و سر نشانی اصابت کرده  
است. پس چگونه ۱۹ گلوله «آبار» ۱۵ یعنی نیم  
گنجایش خشاب کوچک این تفنگ برای مرگ آن

کودک زنان زیبا و مردان پیر به ارمغان آورده. اما با  
وجه سخت گویی او خشونت صبر جامعه را لمس  
می کرد.

در حالی که ۲۲ پلیس ایالتی و محلی به دنبال قاتل  
بودند این رئیس پلیس «آف» آی. زیرستان خود  
را راه نمایی می کرد تا در کشتن این گروه به معین  
قانون کمک کنند. اما تمام این گونشها نمری  
نخستین و این گروه ۲۲ نفر نتوانست تا پاییز روی از  
قاتل به دست بیاورند.

در بعدازظهر یکی از روزهای ملایم پاییزی  
«هان کوک» در خانه گویی تلفن را برداشت. پشت  
خط «زندگی آتون» یکی از ما مورانی بود که هنوز  
روی پریده دریاچه ژولیت کار می کرد. او اخیراً با  
اندی پسر کوک صحبت کرده بود و چند سوال از او  
داشت. اما ترانسته بود او را گیر بیاورد. کوک قول  
داد با پسرش ارتباط برقرار کند.

«اندی» متولد چهارم جولای ۱۸۷۹ است. او که  
چهارمین فرزند کوک بود یک پسر سر به زیر و تنها  
به نظر می آمد. علی رغم اینکه از چهار زبانی  
برخوردار بود و در دوران تحصیل همیشه جزء  
شاگردان موفق بهمنار می رفته اما حقیقت این بود  
که پس از جدایی پدر و مادرش که او تقسیم گرفته  
بود با پدر به زندگی خود ادامه دهد. بر اجتناب اطراف  
خود سرخورده شده بود و این سرخوردگی باعث



دو دانشجو به پختن گشته کافی نبرد.

اینک سؤال آیتون هم در مورد همین تفنگ بود و اندی هم یک حجاب سریلا به پلس داده بود. او گفته بود تفنگش را برگرد گذاشته است و در مورد آن چیزی نمی داند.

اما خود کوک هم با توجه به سابقه فعالیتش در «اف.بی.آی.» می دانست که این سخنان الدی دروغی چنانکه پیش نیست، برای همین با اصرار زیاد او پرسش خواست تا حقیقت را به او بگوید. اما اندی به شدت مقاومت می کرد. حتی سعی کرد تا تلفن را قطع کند. اما بی فایده بود چون می دانست که پدرش دوباره تلفن خواهد کرد و حتی ممکن است به سراغ او بیاورد. الدی می دانست قبل از اینکه بتواند فرار کند. پدرش به او خواهد رسید.

درست مثل یک بچه رویا که هر چند هم که سریع بدود باز هم این والدین او هستند که از او سرگیری می دیند راه او را می بینند و او را به سمت خانه بازمی گردانند. از همین روز تصمیم گرفت تا به سؤالات پدرش پاسخ بگوید. اما با آنکه پاسخ داد «اصراً بکن پدر نمی شود به تو گفت، آخر تو هم یک پلیس!»

کوک گفت: «خب الدی. در وهله اول من پدرت هستم.» او همان احساسی را داشت که هنگام بازجویی به او دست می داد. او در ابتدا با سؤالات اولیه شروع کرد تا متوجه شود که در مورد واقعه درادور دریاچه ژولیت چه می دانند؟ «آیا تو در آن شب آنجا بودی؟»

پله. کوک نفس خیلی کشید. پیش خود خدا را سپاس گفت که این بازجویی به صورت تلفنی انجام می شود. می دانست که دیگر نفسی برایش نمانده است. احساس می کرد سرش گیج می رود. با خود آرزو می کرد که اندی فقط به عنوان یک شاهد در آن ماجرا حضور نداشته باشد و نه هیچ چیز دیگری... او باید آخرین سؤالی را می پرسید. آن هم کاملاً فاطم لحظه های درنگ کرد. لورنس صدایش را گرفت و در حال که به خود را والدین می داد گفت:

«آیا تو به آنها شک کردی؟» سکوت آن سوی خط چند لحظه انعام یافت و بعد فر کمال ناباوری الدی پاسخ داد:

«پله. دنیای «جان کوک» درهم شکسته شد. پدر خوش این عمل بی رحمانه را مرتکب شده بود. اما چه انگیزه ای؟ سؤالی بود که تا پایان شب خلوت غمزه و تنهای کوک را آزار می داد. او با خود می اندیشید که چرا این اتفاق افتاد و به چه راحتی زندگی الدی را که در واقع زندگی خود کوک بود. دستخوش این تغییر و تحولات شد.

او سالها با شعار «اف.بی.آی.» زندگی کرده بود شعاری که در اولین سال صبحگاهی و بیدوش به «اف.بی.آی.» آه گرفته بود. «لطیفان شجاعت. صداقت» حالا همین کلمات برای او دیگر معنا نداشتند. به عنوان یک پلیس قانونستد او می دانست

چند کند. با این حال به عنوان یک پدر این چیزی بود که از او می ترسید. او فکر می کرد بطور او پرسش را ناپذیده گرفته بود؟ کسی بعد همان صبح او کاردار خود را ملاقات کرد اما جوابی برای سؤالاتش نیافت. او نمی دانست وظیفه شغلی خود را به عنوان یک پلیس به انجام رسانده و یا اینکه احساس پدرانه اش را در موقعیت فعلی زندگی اش بسط دهد؟

به نظر می آمد فقط یک عمل مانده بود که او را خلاص می کرد. کوک به دیدن کلاستر رفت و اعتراضش را بازگو کرد. وقتی این موضوع بر ملا شد. اندی آن روز صبح به خاطر شکار غیرقانونی بازداشت شده بود. در پایلی اولین ۲۶ ساعت آیتون مره جران را به قتل های دریاچه ژولیت در ایالت جورجیا ربط داده بود. اما نه تا آن حد که بتواند کسی را بازداشت کند. کوک پرسید:

«می توانم با او صحبت کنم؟» کلاستر اندی را تا دفتر پلیس همراهی کرد و سپس این پدر و پسر را تنها گذاشت. کوک هم گفت: «الدی ما باید کار درست را انجام بدهیم. واقعاً چه اتفاقی افتاده است؟»

اندی در حالی که می لرزید. گفت: «پدر! من می توانم... من نیوهم... کسی با چیزی مرا وسوسه کرده بود...»

همان روز اندی متهم به قتل «میکل کارلنایا» و «گرات هندریکسون» شد. او هیچ وقت دیگر از این جنایت حرفی نزد. تنها چیزی که مانده بود آزمایشهای دزدی بر روی D.N.A. مورده در آب دکان ناف شده روی جسد میچل بود. جسد دختری که دراج زیبایی و جوانی گشته شد.

اما جان کوک دروغ گفت. به بهترین شاهد در احتیاجش برای اثبات حقیقتی که به ماچرا هر چند گنگ اما اعتراضی کرده بود. اما جان کوک پیش از هر کسی دیگری افسرد شده بود. شاید درد او از مصیبت فرزندش هم سنگین تر می نمود. او اینکه اولین بازی که خبر این جنایت را شنیده بود به پلا می آورد. از اینکه نتوانسته بود درد مشترک والدین مصیبت دیده را درک کند سخت اندوهگین می شد. زدی که او اینکه موفق به درک آن شده بود.

قبل از اینکه محاکمه اندی شروع شود پیش از یک سال سپری شد. مدتی که صرف تحقیق در حواشی حادثه ای شد که اینک برای بازپرس و دادستان ابالتی جورجیا کاملاً مشخص شده بود.

\*\*\*

اولین روز دادگاه جان کوک مشغول گوش دادن به اتهامات پدرش بود. کوک هفته های لحظه ها را مرور کرده بود و در انتظار آن پسر می بود. لحظه ای که او بارها و بارها به عنوان شاهد پیش آن را تجربه کرده است. او سعی کرده بود یاد جرم پدرش متعقبات دهند و معازات او را سبکتی در نظر بگیرد. او آخرین شهادتی بود که به جایگاه فراخوانده شد. همین که به جایگاه شهود نزدیک می شد همه چشمها به او نگاه می کردند. با در نظر گرفتن شرایط

قتل یعنی مرگ دو نفر در یک عمل وحشیانه الدی در آستانه مجازات مرگ قرار داشت.

کوک همانطور که بارها به عنوان «مأمور «اف.بی.آی.» عمل کرده بود دستش را بلند کرد. «آیا قسم می خورید هر آنچه می گوید جز حقیقت محض نیستد و جز حقیقت چیزی بر زبان نیاورید؟»

پله. وکیل ناحیه سؤالات خود را شروع کرد: «آیا کما متهم را می شناسید؟» اندی سرش را پایین انداخت و با صدای گرفته ای گفت:

«او پسر من است.» دستش به شدت می لرزید. اگرچه با صدای نرم و بیگانه به سؤالات پاسخ می داد و در هر سؤال مهر صحت دیگری بر محکومیت پدرش می کردید. اما لورنس دستان او کاملاً مشهود بود.

ساختی بعد هیأت متصفه وارد شور شد. آنها یکساعت وقت داشتند تا اتهام اندی کوک را بررسی و رأی به در مجریبت و یا برائت او دهند.

هیأت متصفه رأی به قتل درجه یک داد که محکومیت آن اعدام با صندلی الکتریکی بود. الدی از محل زندان مورگوانگانی. آخرین رأی دادگاه را به پدرش اطلاع داده بود.

جان کوک بدون هیچ معطلی به محل دادگاه بازگشت و طرح دعوی را برای فراهم خواهی مجدد داد. کوک در دادگاه تجدیدنظر به هیأت متصفه گفت:

«من از شما می خواهم که برای یک لحظه چشمانتان را ببندید و خود را جای خانواده های هندریکسون و کارلنایا بگذارید. بیشتر شما پدر و مادر هستید و می توانید تلخی این واقعه را ببینید. حال به من بیاندیشید و بگویید آیا حاضر می شوید تا من هم به سرنوشت همان والدین بخت برگشته دچار شوم؟»

صدای گرفته و لعن مضطرب کوک دل پدر هندریکسون را هم به درد آورد. او هم همین عقیده را داشت.

اما سرانجام نظر هیأت متصفه دادگاه تجدیدنظر چیزی جز رأی دادگاه اول نبود. کوک اینک در انتظار اعدام فرزندش به پسر می بود. اندی سکوت کرده است. او مدت ها است که سخن نمی گوید. سرش را از نه ترسانه اند. حال اندی بدون آن سؤالی لغت و بلوند جذبات خود را نیز از دست داده است. او تابه ها را برای رسیدن به مرگ ملی می کند. می آنکه حتی کلمه ای سخن بگوید.

آنچه حتی برای کوک هم مشخص نیست اینکه چرا فرزندش این پایان دردآور را برای خود و او به همراه آورد. میچل ۱۹ ساله و گرات ۲۲ ساله چه عملی انجام داده بودند که مستوجب چنین تقویمی دردآور شدند؟

این را هرگز «تا این لحظه» هیچ کسی نفهمید!

# حکایت امیر جوان بخت و سرزمین افسانه‌ها

## قسمت سوم



مخاسو گلشن

«نه چروکتهای صبرت سیاه و پریشان  
سنگت می خورم که هیچ جادویی در کار  
نست»

چس گوش خود را به دهان امیر  
نزدیک کرده و امیر جوان بخت گفت  
«خوران را از اینجا دور کن، آنکه  
زرتار را به من بده و من او را به جایی ببر  
که دست خوران به عاتقش»

مخاسو با حیرت گفت

«نقطه همین؟  
نقطه همین؟»

مخاسو به خوران نگاه کرد و کمی به فکر فرو  
رفت و به امیر گفت

«چه می‌بینی؟ در سر می‌دوران؟ از این سخنان  
چه منظوری داری؟»

«باز کی که منظوری همین است که گفتی،  
بلورکن که من هیچ علاقه‌ای به خوران ندارم و او  
خیالانی شده است»

خوران که از درد به آن دو چشم درخته یزد پای  
خود را با خشم بر زمین گذاشت و گفت

«شما دو تن با هم چه می‌گویید؟ من دیگر خسته  
شده‌ام، ای مخاسو خشمگین روزه از این جا برو و  
بر با محرم تنها بگذار»

مخاسو بخند تلخی زد و گفت

«تو را با محبت تنها بگذارم؟ بشم کن ای  
خوران بی‌آبروی، چرا با غرور من چنین می‌کنی؟ چرا  
به فکر آبروی من زده نیستی؟ هیچ می‌دانی که اگر

تشنه بدرت بفرستد که زبانه‌های تو نیگورین و  
کوچک‌ترین دخترش حاضر شده با آغیزهای

بی‌لیقت و ترس وصلت کند چه فراموش گفت؟  
خوران به او نزدیک شد و مشتکی بر سرش گذاشت  
و گفت

«این آخرین بار باشد که تو بازه امیر عزیز من  
چنین سخنانی بر زبان می‌زانی، تو به حیوانات نگاه  
بجاری شدای و منتظر را از دست داده‌ای، کاری نیست  
که به امیر نازیم بگویم نظری خود را به تو نشان  
دهد و با یک ضربه جان شکار تو را به دیار نیستی  
بفرستد»

بر قسمت اول خواندید که  
شهرت سرگرم گشتن همه حاکم برای  
امیر جوان بخت بود که بطلبش شده و به پادشاهی هرا و  
دختر زیبایی به نام زرتار آزاد که توسط «سام زرد»  
طلبش شده زرتار و می‌گوید که شایسته دعام  
است در این لحظه «مورلی» دختری سالم زود را دور  
راهن می‌روی می‌آید و با دین امیر جوان بخت دانه  
در می‌شود و از امیر جوان بخت به حاضر اینکه  
دشمنی هراش را مشتاق نکرده متعجب شده و ست  
حق در حق قیاس شده و می‌آید با امیر جوان بخت  
تعارف کرده و خوری به دینش بر سرش «سام زرد»  
می‌دهد تا با امیر حسن عروسی او را با امیر و برادرش  
خوران دیگر با شش «سر عروسی» خوران با یک  
آشنایه به دینش بگذرد خوری می‌آید، تو خشم  
لحظه غمزه دهوان «به نام مخاسو خشمگین که او  
واقعاً مطلع شده و در خانه از امیر خوران  
می‌خواهد او را با «مورلی» و آشنایه تنها بگذارد تا  
شاید بتواند امیر جوان بخت را از خشم و پشت پا  
«مورلی» بدارد و او را مشورت اینکه به «مورلی» که او  
نظر آسانی بود توان بی‌صفت و صفتی خوشش  
دارد آسیمی برسد آنها را تو می‌کنش»  
و اینکه پادشاه هرا

همه رفتند و خوران و امیر و مخاسو را تنها  
گذاشتند، مخاسو به امیر گفت

«چه می‌خواهی از حاضر توری خوران را از من  
بگیری؟»

امیر گفت

«گوش خود را به دعام نزدیک کن تا به تو  
بگویم چه می‌خواهم»

خوران فریاد کشید

«مخاسو، وای به حالت اگر امیر مرا چادر کرده  
باشی و چیزی بگوید که از دلی برخاسته باشد»

مخاسو گفت

«از تو سوالی می‌کنم که باید پاسخ بدی، زرتار  
کجاست؟»

«زرتار؟ تو باز زرتار چکار داری؟»

«زرتار را به اینجا می‌آورم و او را با حقیقتی تلخ  
روبه رو کنم»

خوران گفت

«تو دیواله شدای، زرتار در حدی نیست که  
برون با بودنش بتواند باعث شود که من با هیچ گونه  
حقیقتی روبه رو شوم، زرتار اسباب بازی من است  
که پدرم به من هدیه کرده است»

مخاسو گفت

«اگر زرتار اسباب بازی توست پس چرا اینجا  
نست؟»

«به دو دلیل، نخست این که دیگر بزرگ شده‌ام  
و می‌خواهم از دواج کم پس به اسباب بازی نیازی  
ندارم، دیگر اینکه...»

مخاسو خندید و حرف او را برید و گفت

«بزرگ شدای؟ تو هنوز خجسته برخت خار هم  
نشده‌ای، چگونه ادعای منی که بزرگ شده‌ای؟»

خوران با نظری بی‌اعتماد گفت

«بخرم، من بزرگ شده‌ام و ۳۱۷ سال از عمرم  
می‌گذرد»

مخاسو گفت

«۳۱۷ سال، اچه جان تو هنوز...»

خوران گفت

«کالی ست، بگذار پاسخ سوالت را بدهم، دلیل  
دیگر این بود که نمی‌خواستم لطف زشت و بی‌ی گلی  
عائد زرتار روح عزیزم را آلوده کند، به همین  
دلیل به پدرم گفتم که فردا او را به جایی دور دست  
بفرست»

«خوران عزیز، اگر زرتار را به اینجا می‌آوری، به تو  
لیت می‌کنم که تنها کسی که شایسته شوهری  
توست من قسم و سو»

امیر به مخاسو اشاره کرد که گوش خود را به  
گوش من نزدیک کن، مخاسو سرش را پایین آورد و  
پرمید

«چه می‌گویی؟»

«استم به دامت، کاری نکن که خوران بفهمد  
که من او را دوست ندارم»

مخاسو سرش را کنار برده و خوران گفت

«زرتار را می‌آورم، اگر توانستم حرفی را که زدم  
لیت کم برای همیشه از زندگی تو بیرون خواهم  
رفت»

خوران گفت

«قول می‌دهی؟»

«به جان تو قسم می‌خورم که به یزدانگ از  
زندگی تو بیرون خواهم رفت»

خوران گفت

«پس بقیه‌ای صبر کن تا بروم و زرتار را بی‌آورم،  
همکاری که خوران رفت، امیر به مخاسو گفت  
ای مخاسو بزدان، من از خوران می‌ترسم و

بسر دارم که اگر بفهمد که او را دوست ندارم و  
تلاشته زرتار هستم مرا و زرتار را هلاک کند»



## میخاسو گفت

- راستن را بگو، چگونه ممکن است که تو غوران را بخوابی و زرتار را به او ترجیح دهی؟ اگر پاسخی قانع کننده به من دهی کاری می کنم که تو و زرتار آسبی نینید و به وسال هم برسید.

- میخاسو جان، من امیرمادام غوران غریبه است.

- هیچ آدمیزادی حاضر نیست با غریبه ها وصلت کند، این از گذشته غوران ۲۱۷ ساله قبل از ۲۲

ساله ام، زرتار نیز ۱۷ ساله است. آیا قانع شدی؟

- نه، ولی با خود فکر می کنم که شاید کسی غوران را طلبم کرده باشد و اگر نه معال است که مرا بکندارد و به امیرمادام زشت و لاغر و تمیزی چون تو دل

ببندد، با این که روضار آرایشگر بدن تو را با روغن می تراود، چرب کرده است، هنوز از تن تو بوی گل

می ترواند، من که میخاسو خشکین هستم، تحمل چنین بویی را ندارم، در حیرت کم که غوران چگونه می تواند بوی تو را تحمل کند.

- امیر گفت

- از این حرفها بگذر و مشکل مرا حل کن! تنها می کنم که مرا در جایی دور تست پنهان کنی. آنگاه

زرتار را زرد من بیار و تا از خشم غوران در امان باشم!

- میخاسو گفت

- اگر چنین گفتن آیا قول می دهی که غوران را به من بدهی؟

- قول می دهم.

- پس همین اینک تو را در جایی پنهان می کنم.

- این را گفت و درخت کهن سالی را از ریشه بیرون آورد و امیر را در گوتالی که ایجاد شده بود

گذاشت و درخت را به آرامی سر جای خود نهاد، در این هنگام غوران با زرتار آمد و به اطراف نگاه کرد

و با خشم گفت

- چه بلایی سر امیر آوردی؟

- میخاسو گفت

- هیچ. او به من گفت که از تو بدش می آید و

دلاینت زرتار است. به من گفت که او را از شر تو خلاص کنم و زرتار را به او بپرسانم، تا عمر تارود

سپاسگزار من خواهد شد. آیا اینک قبول می کنی که او به دردت تو تسخیر و تنها کسی که شایسته

مهری با دوست منم! او چنان نادان است که این زرتار زشت روی را به تو ترجیح می دهد.

- غوران تعمرای کشید و درختی را که نزدیکش بود ریشه کن کرد و با آن به میخاسو ناخوت و گفت.

- تو دروغ می گویی. حصادت تو را و داشت که امیر مرا هلاک کنی.

- سپس سر برانداخت و بر سر میخاسو گرفت.

- غوران آرام باش! بپور کن که راست می گویم.

- ولی غوران خشکین تر شد و نشته تنگی از زمین پوراشت و بر سر میخاسو گرفت. خوبی کرد

رنگ از سر میخاسو بیرون جید. میخاسو ناگاه ای زرد و خراست بلند شود ولی غوران خود را روی او

الذاخت و گلوش را بشرد و با فریاد گفت

- تو را می کشم ای میخاسو خشکین ناله کار.

- میخاسو کوشید تا خود را از چنگال غوران رها

کند اما توانست پس با صدایی که به سختی از حلقش خارج می شد گفت

- مرا رها کن. من نمی خواهم با تو بجنگم و اگر نه می دانی که با یک ضربه می توانم تو را هلاک کنم!

- ولی غوران فریاد می کشید و گوی میخاسو را فشار می داد. صورت سیاه میخاسو سیاه تر شد

و شمشیرش از چشم خانه بیرون زد و حس کرد دیگر نمی تواند نفس بکشد و پنهان این مشت محکمی به

چانه غوران زد و او را روی خود به سوی افکند.

- غوران ناله و با فریاد گفت

- نگهبانان، نگهبانان. به فریادم برسید. میخاسو خشکین تارود مرا می کشد، کمک کنید.

- ناگهان ده فیوز زاده نومند در آسمان نمایان شدند و فرود آمدند و بر سر میخاسو ریختند و بین آنان

جنگی هزلناک در گرفت، در همان لحظه نخستین میخاسو سرش را از نگهبانان را از بدن جدا کرد

سپس درختی را که قبلاً آتش زده شده بود پرتاب کرد و به جان نگهبانان افتاد. در آن گیر و دار، یکی از

نگهبانان نخته سنگ بزرگی را به سوی میخاسو انداخت.

- میخاسو با درختی که در دست گرفته بود به آن ضربه ای زد و آن را دفع کرد ولی نخته سنگ به

سوی غوران پرتاب شد و به سر او خورد و مغزش را متلاشی کرد.

- غوران حتی ناله هم نکرد و زمین افتاد و مرد.

- میخاسو با دیدن این صحنه با خشم بسیار بلیه نگهبانان را کشت و کنترل جزایر غوران لیست و

صدایی گوش خراش گریه کرد، پس از گریه بسیار همان نخته سنگ را برداشت و بر سر خود گرفت و

خود را کشت.

- زرتار که در این مدت گوشه ای پنهان شده بود نا آسبی نینید. از بهنگاه خود بیرون آمد و با این که

بسیار لرزیده بود و رنگش بر رخسار نداشت از این که می بیند طلسمش پایمال شده و می تواند به راه خود

برود خسته شد و با شادی و با صدای بلند خداوند را شکر کرد و خراست پرواز کند و بروه که صدایی

شنید. خوب که گوش کرد صاحب صدرا شاخت و پرسید

- ای امیر جوان بخت. آیا این صدای توست؟

- آری ای زرتار عزیز. گراست کن و مرا بیرون بیاور.

- تو کیایی؟

- میخاسو مرا زیر این درخت پنهان کرده است.

- زرتار به درخت هالی که آنجا بودند نگاه کرد و گفت

- گمان کنم دانستم زیر کدام درختی. ولی من نمی توانم تو را بیرون بیاورم زیرا این درخت بسیار

سنگین است.

- ای زرد دار گرامی! اگر مرا بیرون نیاوری

خوارک کره ها و شمرات خواهم شد. آیا خدا را خوش می آید که امیر جوان بخت که سلطان هست؟

- اقلیم است خوارک کره ها و کزدها و حشرات هفت زرتار کوشش کرد تا شاید درخت را جابه چا کند

ولی سرانجام خسته شد و گفت

- پاور کن که دلم می خواهد تو را بیرون بیاورم

ولی نمی توانم. خودت بگو چه کنم تا همان کار را انجام دهم.

- آیا کسی در آن نزدیکی ها نیست تا بیاید و به تو کمک کند؟

- نه هر کسی که در اینجا بود کشته شده است. از غوران بگیر. نا میخاسو، من هم باید هرچه زودتر از

اینجا بروم زیرا اگر افراد سام زرد سر برسند، مرا با خود می برند و می خورند.

- ای زرد دار مهربان! بدان که من به خاطر عشقی که به تو دارم به این روز افتادم، تنها می کنم که

بروی و چند نفر را به اینجا بیاوری.

- زرتار با ترس گفت

- دیگر چیزی دیگر نمی گمان می کنم که افراد سام زرد تارود به اینجا می آیند، ساکت باشی و به آرامی

نفس بکشی زیرا اگر تو را پیدا کنند به جزای مرگ غوران. تو از خوارک مورچه ها خواهند کرد. من نیز

گوشه ای پنهان می شوم تا آنها بیایند و بروند.

- زرتار خود را پنهان کرد و پس از چند لحظه گروهی از افراد سام زرد سر رسیدند. همه آنها با

دیدن اجساد نگهبانان و جزایر غوران و میخاسو، بر سر گرفتند و نعره کشیدند و گریه و زاری کردند. پس از

مدتی یکی از آنها گفت

- ای یاران اندوهگین! مرگ غوران زیباروی، مصیبتی است که از طاعت همه ما بیرون است. ولی

باید حقیقت را بپوشیم که غوران عزیز را از دست داده ایم. پس بیایید خاک بر سر بپوشیم و گریه نکنیم

سوی سام زرد برویم و این اندوه بزرگ را به او خبر بدهیم.

- باری هر کسی که راه افتادند و رفتند. کسی که

گفتند امیر زرتار را صدا کردند گفت

- زرتار عزیز! آنها رفتند. بهتر است تو نیز بروی و چند نفر را برای کمک پیدا کنی و با خود بیاوری.

- امیر از آن زمان که بیرون آمد و گفت

- ای امیر جوان بخت، من بروم تا اگر شتد چنه

غیر برای کمک بیارم ولی گمان نمی کنم بتوانم کسی را پیدا کنم زیرا این جا قلمرو سام زرد است و

هر کسی که این جا باشد از افراد اوست.

- به خداوند توکل کن و برو، ولی اگر کسی را پیدا نکردی باز گرد و مرا تنها نگذار.

- قول می دهم که باز گردم ولی اگر نیامدم بدان که اتفاقی افتاده است و نتوانستم باز گردم.

- این را رفت و رفت. ساعتی گذشت و هوارا گریه شد و زرتار نیامد. امیر نگران و هراسان شد و

نمی دانست چه کند. با حور گفت

- اگر فریاد بزنم و کمک بخواهم، ممکن است

افراد سام زرد این اطراف باشند و صدایم را بشنوند و مرا پیش سام زرد ببرند، اگر هم هیچ بگیرم و انتظار

بکشم از گرسنگی تلف خواهم شد.

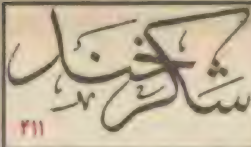
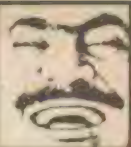
- در این فکرها بود که صدایی شنید. خوب رفت

کریه و دی قهقهه صدایی که می شنود چیست، خواست

فریاد بکشد و کمک بخواهد که ناگهان ریشه های درخت تکان خورد و حس کرد که کسی را می چینی

روی زمین است و دارد خاک را کنار می زند...

انده دارد



## خنده

بر غم و اندوه دنیا، خنده را شلیک کن  
 پا که پاره اشکبش، از تیزی گریک کن  
 غصه و غمهای دنیا را، به دنیا واگذار  
 کم جهان را بهر خویش و دیگران تاریک کن  
 آن محقق گفت، خنده عسر را سازه زیاد  
 پس بخند و بر صدوسی، صبر خود نزدیک کن  
 از هر آن چیزی که غم می آورد، دوری گزین  
 حس شادی را درون قلب خود تحریر کن  
 مگر که خواهی بهر خود آسودگی در زندگی  
 غویش را کمتر به کار دیگران باریک کن  
 بی خودی یا باخودی، ایراد از این و آن مگیر  
 جای ایراد و پنهان کار خود را تیک کن  
 مگر کسی بر مردمان بکشد اهدا می کند  
 باور او باش و اندر کار او تشریک کن  
 اخم اندر چهره «مرشد» سازد چهره را  
 با تبسم های شیرین، چهره ات را شیک کن  
 مرشد احمد - قم

## با گرانی ها ساز

می رسد پایان ماه و من دلم بگیرفته باز  
 زانکه مانند روی دسم، فیض آب و برق و گاز  
 چونکه نتوانم پیردم، گرمش و امکی  
 بهر انبساطش مرا لازم بود عمری دراز  
 چون به پیش کار فرمایم بنالم گویدم  
 یا حقوق خود بسوز و یا گرانی ها بساز!  
 پس که هر جا می کشم گردن برای پول وام  
 گردنم گشته دراز و بدقواره مثل غاز  
 می کند قبض تللف، مخلصت را قبض روح  
 یا براند از سر کم موی من، برق سه فاز  
 لشکر سرمایه داران هم برای نفع خویش  
 ترکتساز می کنند و گشته اند گردن قراز  
 در نتیجه اکثریت از تورم دور فشار  
 عده ای هم فارغ البالد و سیر و بی نیاز

نصف امیرعبدی - کارون  
 دوست عزیز مرده چه توان کرده قزلی جدی دربار پاییز بودا با میز یا هم  
 به نستم مرید و از سروده «باغی کشتن شاعران» هم خوش خرم شام نشد.  
 در انتظار سوزهای طنزآمیز و جالباتک شما هستم - عزت زیاد

شهرت تنهایی بی حمایت همه جا رسیده و تعداد واحدهای دانشگاهی های همه  
 جا کشته شده، از هر جا که شوه استاد آورده و از همه دانشجویان پدر فرآورده.  
 قرضی نکند تا بداند پول ترم  
 تازه بود از این هر کشتن و کار  
 گر خود از این مرحله بیرون نکند  
 آشپزخانه را فرمود تا ناغذاهارا چرب و چیلی کند و بگهیان بگهیانی را امر  
 نموده تا گزیده آمینیان را به بیرون برت نماید تا به دانشجویانی که مخارج را کامل  
 پرداخته اند خلعت دانشجویی بپوشاند و به مدرک مبارک برساند.

محمد مرادی فر - تالش

## رشته دادن

مگر برنج باشد گران، نان لبنا ارزان که هست  
 مرغ و ماهی گر گران گردیده، پادشاهان که هست  
 گر کباب برگ و ششلیک، مثل چنجه شد گران  
 نان فانیون یا پنیر و گوجه و ربنا که هست  
 مگر حلیم و کله پاچه، گشته از مستکبران  
 لوبیاچینی بخور، در سوپر و دکان که هست  
 مرغ اگر ترخش فروز گردیده، نخمش را بخور  
 قیمت آزاد آن، هر دانه جل تومان که هست  
 مگر که بزمین شد گران و نرخ تاکسی هم زیاد  
 با فشار شرکت واحد باز، ارزان که هست  
 مگر به داروخانه ها، دارو نیایی، بی خیال  
 دست هر دلال «ناصر خسرو» پشت آن که هست  
 جیره های غیر نقدی، مگر دو چندان تر شود  
 درد جانکاه گرانی را کمی درمان که هست  
 هر کجا پارمی نداری، هست علاجش اسکناس  
 رشتو دادن، حل هر مشکل در این دوران که هست  
 «بی جوتیل»

## دغدغه های بی خیالی

غم بود به گردنم و بالی  
 خدان نشدم هر آنچه خواندم  
 پس خاطر من چنان شود شاد  
 تا آنکه رسید از تو «راشد»  
 الحق که مرا ز غم و هالندی  
 جز دوری روی مثل ماهیت  
 ممنونم از این همه محبت  
 کتب دغدغه های بی خیالی مجموعه ای از اشعار طنز راشد انصاری است.  
 چمنبد مقدم عزیزم  
 بتنا فلسفی به قیمت آن  
 پولش به حساب من بریزید  
 الحق که شما چه خوش خیالی  
 خارج از تصارقات خالسی  
 چون تنگ شده کمیت مالی  
 جشید مقدم - وردآورد

## پایان داشت

چمنبد مقدم عزیزم  
 بتنا فلسفی به قیمت آن  
 پولش به حساب من بریزید

## حکایت

مشت دانشگاه آزاد را که قبول داشتن موجب لذت است و پول پرداختن مزید  
 داشت هر پولی که از جیب بیرون می رود چیزی از مال است و چون به حساب  
 دانشگاه واریز می گردد گیرنده حال، پس غر غر شهریه پولی موجود نشد و بر هر  
 پولی قبضی واجب.  
 از جیب و حقوق که برآید  
 بافتا خود من با دانشجویان فی الشروع الترم بعد الترم.  
 فرد هسار به که به دانیال پول  
 ورنه سوزانوار به دکتری اش  
 مگر غمده پولش بخر آید  
 هر عملی فرستاد بهجا آورد  
 مدرک خود را ز کجا آورد





فرهاد در دام

زیر نظر آید: گوشت

### داستان شیرین یک ضرب المثل

#### این هفته زبان سرخ سر می خوریم

می گویند، شئی نیزی به طلب مالی، گذارش به ملاک تهرانی (بالنده پازچه از سوی و اویضا اندک و آواز حزینی شنید، فزه از آوازا فروش آمد، به فروش رفت و بر گوشه ای پنهان شد.

بالنده دبیلی پریشش و نگر می یافت و با هر تلم و پودی که می یافت، نا خود می گفت: «ای زبان مرا و سر مرا لنگه دار که گویند زبان سرخ سر می دهد بر باد. پس ای زبان سر مرا بگه دارا» در دمد متعجب ظاهر، مگر بود و نا صبح انتظار کشید تا سیند عاقبت کز چه می شود. بالنده دبیا را تمام کرده آن را در پاچه زینتی بست و روان شد. فزه نیز بی او رفت. بالنده هر قسمی که بر می داشت نا خود می گفت: «ای زبان سر مرا بگه دار» به عیضانی رفت تا به باز گاه حاکم رسید که روزها در آن برای عیوض باز بود. دبیا را تقدیم حاکم کرد. حاکم دبیا را پسندید و به هزار از آفرین گفت و از او پرسید: «ای استاد بالنده این دبیا را فرستاده به چه کار ایذاء مرد بالنده می نامند گفت: «ای حاکم فرمان ده این دبیا را در خزانه نگه دارند تا روزی که مرگش فرا رسد. آنگاه آن را بر بعلوت کشنده، حاکم بر آشت و فرمان داد تا زبان وی را از گلاش بیرون کشند و دبیا را بر آشت افارند، دبیا را بسوزند و بالنده را به هلاک برسانند. فزه طاعت نیازه و پای پیتی بهاد، امان خواست و حکایت خود را با حاکم باز گفت. حاکم متعجب شد. فزه گفت: «ای حاکم می آیند بر این طبع مردم که این مرد دیوانه است و پریشان است و می ریش به حقیقت بجای او شسته و به حق بود حال خود دانی.»

حاکم از سرتوشت مرد حیران ماند و از گفته بالنده گلشت. اما فردا بر اثر انعام داد زیرا که او را شش دانا و بالنده را دوست بانی داشت. فرستنده نهمه ناطقی از کاروی

### ضرب المثل لوی

○ شوه که دانی و میهنش شتر می.  
بر گردان شد که ناریک شد از سیاهی آن ترس.  
○ خنده وری دل شک را می یو.  
بر گردان خنده از دل شک بر می خیزد.  
فرستنده مهره شادوی  
از روستای عاشقی تو اوباش معسکی

### مواسمه چله به در در ایل قشایی

اواخر بهستان که هوا کم رو به سردی می رود عشا بر نشانی از سرحد به طرف گرمسیر کوچ می کنند. پس از گذراندن چنین احوال و رفتی به نشاندن در گرمسیر می رسند تا نیمه های پاییز که

هوا مناسب است به چیدن چا تغییر مکان می دهند و در زمستان به کمار (بعل) بصر می روند و پترونی ساد زمستانی و مخروطی شکلشان را بر می می کنند. رفتی که چهل و پنجمین روز زمستان می رسد آنها می گویند زمین به ابتداء یک نفس صبر گرم شده است. در اواخر زمستان و روزهای نزدیک به نوروز هنگام شروع کوچ به طرف گرمسیر می رسند. چرا که در آن زمان در آن منطقه زمین گرم شده و نوعی غلب گرمسیری خاگرد که به آن «همن» می گویند، رسیده است اما استفاده زیاد این غلب نیز گوسفندان را بیمار می کند. به همین دلیل دیوار جای طوره را آئینه به اندازه اندکی تغییر می دهند.

در این تغییر مکان کوچک مقدار کمی هیم به اضافه طت نا خفت در کنار هم قرار می دهند و آنها را آتش می زنند. بعدها ایل نکه های آن را که اغلب از سر دیگهاست به دست می گیرند و دو طرف آتش را به هم می زنند و گوسفندها را از میان آتش می گذرانند و با صافی بلند می خوانند اوله به در... چله به در... روزهای اول هم مدفاری آب در یک طرف می ریزند و آن را روی چوپان و گوسفندها می پاشند. گوسفندها با اشتیاق از روی آتش می پرند و چوپانها دست و پا می کنند و می خوانند.

شصت ششم افغانم کلک. رادم افغانم پشت به زمین نهاده.  
بعد از مدتی هم کوچ اصلی شروع می شود و عشایر به سوی سرحد حرکت می کنند.  
فرستنده صیاد تک از روستای کودیان شیرازی



### دوبیتی های گیلانی

دلیم می خواس که آهوی تو باشم  
هیشنه سر به زانوی تو باشم  
دلیم می خواس که از گلفا دلائی  
هیشنه ور بر روی تو باشم  
(۲۰۲۰)  
به پشت بوم الو می بینم اشتر  
به ناست قاپ پاوی می بینم اشتر  
همو یاری که با مو ناز می کره  
به شش تون جو می بینم اشتر  
فرستنده محمد تاضعی نونانی از گناباد

### باورهای عامیانه مردم هالندوان

○ اگر گلی گوسفندای ماته به دنیا بیاورد آن مال خرابی برای آن خانواده خواهد بود.  
○ اول از مرغ نلیله به میهنش رفت،

○ در مناطق کوهستانی برای گرس باران کند آب آرمغانی را در آب می اندازند.  
○ در پارهای از مناطق برای آسمن باران آتش می زنند و در هفت چشمه می ریزند.  
○ اگر روی سبزه اول پایش برف ببارد آن سال کوب و باران خواهد بود.  
○ فرستنده محمود منوچهری از آمل

### چینشهای دشتانی

○ واچه شیر دشتال، موئی چال.  
بر گردان آن بیست شیر واز گران شده را جستر کن کتیر گودال.  
خراب ریشی  
توضیح: منظور از کتیر گودال همان دغان است که در صورت متل گودالی در میان است.  
○ واچه سوخی دی دزی، دزخی دی بوی.  
بوی دی دیوید  
○ جوان فیلیس  
بر گردان چشمان سرخی روی دزخی دزخی روی سنگی سنگی روی دریا.  
جواب قلبلان

راوی: ناصر شیرنشین  
فرستنده: محمد نصی ابوشه از بر جاز

### اصنافی نوین گان به گویش گیلکی

پرستو حاج حاجی افغان شود / افرنی لاجی /  
بلند چین و شوم / اناخور دال / ازاع شکرت / اکلایم /  
لایح / از لایح است / افر / اقلب / فریش / اده /  
جیلنگ / دم بلاگون / اشته به سر / کو کوئی /  
اشابیک / پریش / ابروله / فوران / خوان / اکوبر /  
کتیر / مرغ / کرک / ایکه / زنج / اگنچسک /  
ملیحه / اگنچسک / چای / موخو / اگنچسک /  
کوچک / زیل / دم / دمی / اگنچسکی / که / روی /  
زمین / می / نشیند / خود / با / جمع / می / کند / که / دشتن /  
او / را / آیند / خرس / کون /

فرستنده: حسن مهدوی از سیاهکل

### ضرب المثل های آذری

سو باراییب آحماف / کوز باراییب باحماف /  
بر گردان آب برای حیران باقی آوریده شده  
است و چشم برای نگرین.  
دافلیسان دولیسا / بیک بیوگون اولیسا /  
بر گردان به دوله عادت گردای / شیلد یک ورو /  
فرام شد.  
فرستنده: عسکری مهدی زاده از میاندوآب

### مردم گنجان معطوبه که

○ اگر طوفان با لطمی خاضی کتیر هم قرار بگیرد  
فلحا آن روز میهنی از راه خواهد رسید.  
○ اگر بچه کوچکی شروع به چارو زدن اقلی کند  
صاحبش باید خود را برای پشیمانی از میهنش آماده کند.  
○ به هم زدن لویی موجب جنگ و جدال می شود.  
○ اگر لنگه کفتی روی کفتی دیگر قرار بگیرد  
صاحب آن کفتش به سفارت یا زیارت می رود.  
○ فرستنده: مساله هاشمی از کشال

# فریدون فروغی از میان ما رفت!



آغازش را دوستان می کنند.

او علاوه بر داشتن صدای خوش گیتاریست و پاپیست و نوازنده ملایم هم بود.

## تکلمی به آثار فروغی

از فروغی حدود ۷-۸ آهنگ استودیویی و یک کنسرت با نام فریدون فروغی با آغزای نو... در دسترس است که ظاهراً آخرین کار او بوده یا اینکه آثار فراوانی از او موجود نیست، با این حال به گفتن بسیاری شام آهنگهای فریدون فروغی ماندنی و جاودانه است.

اما اطلاعاتی رسیدن به این و رها شدن

میرد بیم و امید

احتمالی است که تجربه بعضی دیوار و شکست

با به پرواز بلند...

فریدون فروغی در روز جمعه سیزدهم مهرماه در پنجاه و چند سالگی بر اثر سکته از میان ما رفت و در دل خاک آرامید. در زمان حیات او که قدرش را ندانستیم امیدواریم با برگزاری مراسمی در خور و شایسته رفتن را به سوگ نشینیم.

تجربه بسته می شد شب می رسد

چشم آدم نداده تو می دونی

اگر آتش بگذرد فردا می پزد

مگر فردا چه می شد تو می دونی

\*

بانش شلا و گرامی و در خاطره ها زنده

عزیزت فریدون فروغی هست و به ویژه جامعه موسیقی کشور را شکر کرد. او یکی از خواننده های خوب ایران بود که اکنون از میان ما رفته.

بسیاری از اهالی موسیقی و هنر که موسیقی را می پسندیدند، در عالم او متأسف بودند. که چرا او؟ وای خوب ما انسانها به از دست دادن کسانی که دوستشان داریم غلظت کردیم.

خاک به خاک استخوان به استخوان و ما به اصل خویش بازمی گردیم.

صدای فریدون فروغی صدایی واقعاً خاص بود. صدایی لایق در حنجره ای می پروا و بگفتی به اعتقاد جامعه باعث شد تا آهنگهای مثل شاید فوزک یا تشکلا طلوع خورشید، سال فصولی... از وی به جا ماند ولی چه شد که دیگران تا مدت ها اسی از فروغی نشنیدیم؟ آیا دیگر کسی نتوانست بخواند؟ یا اینکه چون قبل از انقلاب می خواند، دیگر اجازه نداشتند؟ اما نه فروغی در جاهایی همچنان می خواند اما نمی توانست برای مردم بخواند و یا کلت ارائه کند؟ چرا؟ مگر بسیاری از بازیگران نوازندگان و خوانندگان قبل از انقلاب در حال حاضر به فعالیت هنری مشغول نیستند؟ مگر به اینکه اگر از هنرمند هنرش را بگیریم او را کشتند؟ می دانم چرا و به چه دلیل الهیاتی زندگی یک انسان را کور می کنند؟

مگر فکر این است که راههایی که منم شده بود، همه «سلیبسی» را خاله اول و دوم خود اعلام کنند. فروغی در ایرانی ماند و ترفت؟

می دانیم که او ایران را و مردم وطنش را دوست داشت. ولی ما ظاهراً زیاد او را دوست

نداشتیم چون به او اجازه ارائه هنرش را ندادیم.

عسریه غم تو دلم زبندوبه

دل من زتدون طوره تو می دونی

آثار شهابی و ازاد را آهنگهای فردوسی

مشخص است و این خصوصیت ماندگاری



زیر نظر جعفر گودرزی

## پاسخ به نامه ها

\* عزیز شا همایونی ای نعلی

دوست عزیز و برگزیده در نامه متشکرات

ابتدا به پیشنهادی درخور توجه و ارزشمند تشکر از سلسله جنگ هر - به گفته و رشته خودتان - اشاره کرده ام و سپس ایراد گرفته ام که چرا آن نقدها و مقالاتی استفاده می کنید که فاقد ارزش اند و محتوای اینچنینی ندارند یا به علاوه اشاره کرده ام که چرا مثلاً یک بحث نقد و تحلیل را به یک اثر و یا فیلم می آرید اختصاص می دهید.

دوست عزیز اگر نقد و تحلیلی درباره فیلمی - به زعم شما بی ارزش - چاپ نشده چگونه می آرید بود آن مشخص و مطرح می شود؟ مگر همه آن فیلم را می بیند؟ خیلی از دوستان به ما متذکر شده اند که ما از روی نقدهای شما به نقاشی فیلمها می رویم و این هم نوعی اظهار نظر درباره نقدهای هنری محله است. امیدواریم جواب روشن و کافی بابت بکنیم.

\* حمیداصغاری ای آقای جادی

برای اینکه در لیستها نشان دهند کسی پاسخ قطع شده است، های او را از زانو به عقب خم می کنند و می بینند. در فیلم ناخته خورشید هم دست گیتاریست را بسته بودند. البته اخیراً این کار را با کامپیوتر انجام می دهند.

\* باقر - ملوی ای نسو

خواننده گرامی محله ما بیشتر و شکی متعصبی هنرمندان را نداریم تا برای شما و خیلی عظیم دوستان را سبباً امثال کیم.

\* شهاب طاعری ای نعلی

اولین جوایز اسکار در سالهای ۱۹۲۷-۲۸ اهدا شد و برندگان اصلی آن عبارت بودند از: بهترین بازیگر نقش اول مرد اسبیل پاتینگر. بهترین فیلم بالها بهترین کارگردان فرانک بورزاج برای فیلم آسمان هفت بهترین بازیگر نقش اول زن حالت گیجور.

\* و حاکم حوضی ای تروخود

همدرد مرشاه ساخته مشترک که مرصیه میروند و محمد تقی طالبی است. در واقع کارگردان هنری این فیلم مرصیه میروند و کارگردان سینمایی آن محمد تقی طالبی است.

فیلم مرصیه منوشتا محصول سال ۱۳۴۴ است.

## قابل توجه خوانندگان گرامی

«جنگ هنر» در نظر تازه پس از مدت ها ناخبر مجدداً مفعول

ویژه خوانندگان را راه اندازی کند تا از کلیه خوانندگان و دوستانی که طی سالها

ما همکاری به شایسته دارند تقاضا می شود مطالب خود شامل خبر، نظر، پیشنهاد، گزارش

مصلحتی و... را تا هفته دیگر برایمان ارسال کنند تا بتوانیم از میان آثار رسیده بهترینها را در دو صفحه گردآوری کرده و به چاپ برسانیم.

دوستان عزیزان در نظر داشته باشند که مطالب حضاری یک صفحه کفایت می

و خوان نوشته شود.

با تشکر بعضی هنرمندان



## ● فرهنگ همگانی

با حالا هرچه کافلا کلاسور. خودکار بیگ و روان نویس داشته ایم به کار گرفته ایم نا از معنایان سینا و تلویزیون دفاع کتب بخصوص در مقابل تولیدات مشغله تلویزیون که البته صدای این دفاعیات به لیست حاشیاتی ما برای روی به صفحه تلویزیون برده است. اولی این بار می خواهیم از گروه های فیلم سازی و عوامل آن حمایت کنیم البته اگر شما نظریه شما را بکنید

حتماً توجه کرده اید که آثار تلویزیونی و سینمایی خارجی از صافگی و فضایی غایتی و طبیعی برخوردارند. و اصولاً یک گروه فیلم سازی به شدت به همبستگی و معاونت افراد جامعه نیازمند است!

چندی پیش به همراه یکی از دوستان از خیابانی شرعاً و محلی که در آنجا فیلم را فیلمبرداری می کردند می گذشیم. در آنجا که می بایست در نزدیکی محل استقرار این گروه از انجمن رسیدن می شدیم مترجم انگلیسی و چروخت یکی از اعضای گروه که بعد مترجم تفسیر بسیار کارگزاران ما با آقای که بعد تصمیم از ساکنان همان خیابان همکار با شرکت این کار است. تسبیح علی. ولم اینکه عجله داشتیم خطر زخمی و موضوع را پرسیدیم.

یکی از اعضای گروه گفت: «ما حدود پانزده دقیقه در این محل بیشتر کار نداریم. نم ساعت است از این آقا که منتظرش را اینجا پارک کرده. بعد اشاره کرد به پانزده کار خیابان. می خواهیم شش خورده یا چهار متر از طرف پارک کنند! آقا! ایشان اتفاقاً سریع که ماشین می باید همین جا متوقف در منزل باشد. این چوری اثر فیلم شما هم می افتد نمی خواهیم باطلان را مع کینه بروید جای دیگر...»

خلاصه ما مانده بودیم که به این اوضاع بخندیم یا متأسف شویم. در همان حال رو به دوستان گفتیم ای بابا همین کارهای اگر همین می کرد یکدست کارکنان از فیلم سازی اینجا تصویربرداری کند چه حینش از ما می رفت! البته این موارد معصیت ندارند اما چند مورد از این مشکلات را می توانیم به عنوان چند دقیقه ای برای مطالعه می کشند! اصلاً کسی فرهنگ همگانی و دانش محصور نشستن لازم نیست! نگذار هر یک جامعه است. چه خوب است ما به عنوان افراد این جامعه مطالعه می هم در شرف برخورد و همکاری در جوامع دیگر داشته باشیم!

## ● شبکه فرهنگی و هنری سینما و ماشین و سه چرخه

همان گونه که قبل باور کرده بودیم شبکه دوم سینما به شبکه فرهنگ و هنر مشهور است آن هم به خاطر جهش مضامینی که در تولید برنامه های انبی و تحلیل های فرهنگی داشته است ولی نمی دانیم چه دلیلی دارد که این

## یادداشت های پراکنده

مسافر صحرایی

### برنامه ها از جفت و بست آنجانی و خود را بیست!

به عنوان مثال درحال حاضر بعد از اخبار ساعت ۱۰:۳۰ از این شبکه برنامه ای با نام «خونگه واز» با اجرای شاعر خوش بیان کشورمان سیل محمودی و به تهیه کنندگی سیدویس مناجانی بخشی می شود. هر بخش آن که اغلب بیست دقیقه با نیم ساعت است حسنه و گریخته به زندگی و آثار شاعران سده های مختلف می پردازد که حجم بیشتر آن را هم فرانت اشعارشان در می گیرد. از آنجا که هرچه به ریشه فرهنگ و ادب کشورمان متصل باشد. ما را خوش آمد بهتر بود به این برنامه بپذیرد. یکبار و اما بی دفاع نمی شد. چگونه است که مسافران آگهی و فالک هرگز به اطلاع رسانی در همه شبکه ها در ساعات از وقت تلویزیون را به خود اختصاص می دهد. از وقت مضامین ارزشمند این چنینی باید در بیست دقیقه در نظر و با بیان برزق سروداش هم بیاید! حتماً چون در این برنامه ها ماشین و سه چرخه جایزه می دهند!!

### ● عصر جمعه و ضد حال!

از زمانی که به یاد داریم همیشه گفته اند عصر با غروب جمعه برای همه حال و هوایی دلگیر و حزین دارد اما ضربه آخر این دلستگی غروب روزهای جمعه را فیلم های سینمایی شبکه یک می زند که خدا از سر تصویر نشان بگذرد. چون قیامت هم روز جمعه است!!

پس درنگار؟ قطار کار آگاه بازی و بخش کشی!

چهل پنجاه درصد از برنامه های سینما را برنامه های خارجی نمایش می کنند! گذشته از برنامه های مستند جرایم جنایی و لند و پاریس با فلورا توسط گروه کوهنوردی آماتور و موبایل نورس و مرمرین از آمیکسکلا در شبکه چهار و شوالیه های عدالت و گوزن کلا در برنامه کودک و نطفه ها و دوربین مخفی شبکه پنج برسد می هم به فیلم های سینمایی تعال باز که مشتاقاً بخش اعظم خریدهای خارجی را شامل می شود و احتمالاً بیشترین سرمایه گذاری هم روی مجموعه های پرآورد و شلوغ که هنوز شده است! چنانچه اداره کلی نمایش برنامه های خارجی سینما که بر اساس ملاطفتی چون گیتیک و زیبایی شناسی برنامه خریداری می کند. پیرا فکری به حال عصرهای جمعه شبکه یک می کنند؟! بابا تلویزیون است! چشواره سینمایی که بیست یک اثر

را هر چند ماه یکبار به معرض نمایش عموم می گذارند؟! عصرهای جمعه در حد پوشش جالبی هستند شما دیگر با تکرار سکرواژ ضدحال نزدیک!

### ● تلویزیون و تب فونال

الحمد والصلوات و مایه روی در هر امری جزو خصایص آدمهای معطل و منتظر است. همان طور که شاهدید بارهای مقدس جام جهانی فوتبال مدتی است آغاز شده و تب و تاب فونال هم با طبع درین مردم با هیچ پخشیه ای و روزی نمی آید! اما آنچه مهم است به آن توجه کرده اوقات و مهج شدن برخی از افراد هنگام نشستن فونال است که گاهی به شکل خودرانی از طرف صحنه و کوبیدن مشت بر بالشت و پشینی و تادر هوان نموده می آید! جدا از اختلافاتی که معمولاً بر سر نشانی برنامه های همزمان با پخش فوتبال از سوی اعضای دیگر خانواده به وجود می آید و باعث استیصال آنان می شود! اما بیایم فونال یک ورزش و نهایت یک بازی است که شما چه خودتان را خلق آویز کنید یا مرتب بشنید و آن را نشناخته البته کسی که ذهن و تفرق کردن همراه با نشستن شگفتی ماضی ندارد! بازی فوتبال خوشی را طی می کند. فشن اینکه بازیکنان هم صدای شما را از میزبانی می شنوند که چطور توپ را شوت کنند و به باعث هم به اطلاع عموم می رسد. لازم نیست شبیه بزنید و سبک را بر سر خود و همسایه ها آوار کنید!!

### ● کیی رایت مطلبوعانی!

درواقع جس ما از نوع پخیل و تنگ نظر نیست. اما موضوعی که قرار است خدمت شما عرض کنیم: به نوعی تلویز افکار است!

چندی پیش رفیق لطیفی سؤال کرد که چرا ما با دانشتار پراکنده را در نشریه فلان با نام اقتصادی و مستعار می نویسیم... ما هم قسم و آید آوردم که جز اطلاعات فرهنگی در هیچ نشریه دیگری قدم نمی زایم چه رسد به قلم! گفت فلان نشریه و فلان مجله مدتی است پراکنده های پراکنده چاپ می کنند مثلاً همین مجله «اطلاعات هنری». بعد از این نصیب چند روز پیش شخص دومی هم این مورد را به ما یادآور شد و برای این تشریف و نامه به ما فرجا و حلأ گفت! خلاصه از ما انتظار و از آنها اسیر! باید از حله افق جراتی صادر می کرد! اولی حالا مشخص شد که سبک و فرمول هم فراتر می دهد. جانب محصوره اکبرانه نیز اوضاع دشمن سینما که در پایان نشستن متعصر به فرد بهایه های حاضر... قبل از هر چیزی! درکات را دادند. حال جهت رفع شهادت حاد را اعلام کنیم که ما از دیگرانی می یابیم می آید جیبا نشریه «برده ها» اسم دیگر می نداریم این تشابهاتی نمی هم مربوط به فصل کیی رایت در مطبوعات است!



لیغات اسلامی ملی گفتگویی گفت  
«علیات» ساخت مجموعه سینا آزادی تهران.  
آبان ماه اسفند آغاز می‌شود.»  
سینما آزادی در ۲۹ فروردین سال ۷۶ برابر  
ساتنه آتش‌سوزی تخریب شد، آزادی به عنوان  
یکی از بهترین سینماهای تهران چندسالی است  
که در خاموشی به سر می‌برد.

### کنسرت بزرگ در تالار آندیشه

کنسرت بزرگ موسیقی «کوبان» در روزهای  
دعیم پازدهم و دوازدهم آبان ماه در تالار آندیشه  
جوده هنری سازمان لیغات اسلامی برگزار  
می‌شود.  
رهبری این ارکستر را دنداد ساح‌زاده  
به عهده دارد.



لقریه،  
صنوبر و  
عجینی  
راعی  
«پروین»  
ظفریه  
بازیگر

مسعود و تحصیلکرده سینما به زودی در فیلم  
چندین مجنی راعی با عنوان «صنوبر» ایلانی  
نقش خواهد کرد.  
صنوبر از مضمونی تاریخی برخوردار است.  
نظریه چند فیلم مستند هم ساخته است.

### نمایش سیاه‌بازی «زنجیر عدالت» در تالار سنگلج

نمایش سیاه‌بازی «زنجیر عدالت» از ۱۸  
مهرماه در تالار سنگلج به روی صحنه رفت.  
این نمایش، قصه یکی از حکام را بیان می‌کند  
که به تقلید از انوشیروان ناقوسی به دربار  
می‌آویزه داد.  
این نمایش هم روز به جز شیعه‌ها ساعت ۱۹  
در تالار سنگلج به روی صحنه می‌رود.  
زنجیر عدالت را عبداللّه کریمی کارگردانی  
می‌کند.

### تخصصی و هفت کردار در سالی اصلی

فریا تخصصی بازیگر سینما تئاتر و تلویزیون  
درحال حاضر مشغول بازی در نمایشی با عنوان  
«هفت کردار» است.

سینمای انقلاب و دفاع مقدس تا یکی  
دو ماه آینده چندین فیلم خود را جلوی دوربین  
می‌برد.  
این فیلم نقیقل در سل جنگ و بعد از جنگ را  
به تصویر می‌کشد.

### برنامه‌های هنری رادیو فرهنگ آموزش فیلمنامه‌نویسی در رادیو فرهنگ

آموزش فیلمنامه‌نویسی، برنامه‌ای از گروه  
دانش و آموزش شبکه سراسری فرهنگ صدات  
که سری جدید آن به نازکی روزهای سه‌شنبه  
ساعت ۱۲/۲۵ از این شبکه پخش می‌شود.  
این برنامه به آموزش روش نگارش فیلمنامه  
می‌پردازد و خاتم السبب نحلی کارشناس این  
برنامه است.  
آرژان‌الامی سرپرست، زیلا امیرشاهی گوینده و  
سهرابی تهیه‌کننده این برنامه هستند.

تعامل نقاشی سنی و نقاشی مدرن در گلستانه  
دوستانان هنر نقاشی می‌توانند از این هفته  
شنونده برنامه گلستانه در روزهای جمعه باشند.  
گلستانه برنامه‌ای زنده و چهار ساعته است  
که روزهای یک‌شنبه، دوشنبه پنج‌شنبه و جمعه از  
ساعت ۱۸ پخش می‌شود.  
این برنامه دارای بخشهای متنوعی مثل  
هفت‌هنر، شعر تازه، میرگرد هنری و نقاشی است.  
پروین رفوگران گوینده محمد سادات اختری  
سرپرست و شهناز دهکردی تهیه‌کنندگی گلستانه را  
برعهده دارند.

### فروتن در مجلس قربانی کردن سینما!

محمدرضا فروتن به زودی در نمایشی به  
کارگردانی «بهرام بهیایی» ایلانی نقش می‌کند.  
این نمایش «مجلس قربانی سینما» نام دارد و  
فروتن در کنار مزده تمسلی هنرنامی می‌کند.  
پس از رفتن و زولیت این زمین باز است که  
فروتن در نمایشی ایلانی نقش می‌کند.

### جشنواره رشد، آبان ماه

سی و یکمین جشنواره بین‌المللی فیلم رشد.  
آبان ماه در تهران و مراکز استانها برگزار می‌شود.  
در این جشنواره فیلم‌های داستانی، تپیش و  
داستانی الیچین به نمایش درمی‌آید.

### سینما آزادی تهران دوباره ساخته می‌شود

معاون خدمات حوزه هنری سازمان



هاشم پور  
تلویزیون له  
فقط سینما  
چشمه

هاشم پور بازیگر  
حرفه‌ای و قدیمی  
سینما که مدتی  
است کم و گزیده  
کار می‌کند. دو سه روز دیگر بازی در چندین  
فیلم «رسول ملائی پور» با عنوان «فازج سنی»  
را آغاز می‌کند.  
«فازج سنی» سردهمین فیلم بلند سینمایی  
رسول ملائی پور است.  
فرهاد قلمیان انوشیروان ارشد، رویا  
تیسویان و... دیگر بازیگران این فیلم هستند.  
هشپور هم گذشته چند شیعه‌بازی نوچند مجموعه  
تلویزیونی داشت که از آنها سه باز زد.

### فیلم‌ها به روایت گیشه

مریم مقدس	۲۵ روز	۲۲۵ میلیون تومان
شبهای تهران	۸۰ روز	۱۸۸ میلیون تومان
آواز غو	۲۰ روز	۱۷۲ میلیون تومان
پر پرواز	۲۰ روز	۱۶۸ میلیون تومان
بهشت از آن تو	۲۵ روز	۲۲ میلیون تومان
گاو	۲۵ روز	۹ میلیون تومان

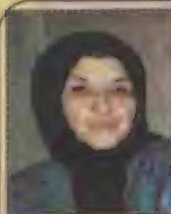
### محمدرضا داوودنژاد و ماجراهای بانوی کوچک

محمدرضا داوودنژاد بازیگر خوش‌نقش  
سینمای ایران از امروز مشغول بازی در  
چندین فیلم کار مهدی صباغ‌زاده با عنوان «بانوی  
کوچک» شده است.  
بانوی کوچک از امروز چهارشنبه ۲۵ مهرماه  
جلوی دوربین رفته است. قصه فیلم درباره دختر و  
پسر جوانی است که علی‌رغم مخالفت والدینشان  
با هم ازدواج می‌کنند و...  
دیگر عوامل این فیلم به شرح زیرند  
مدیر فیلمبرداری حسن مللی‌زاده تدوین  
مهدی صباغ‌زاده تهیه‌کنندگان مهدی صباغ‌زاده  
داوید پاپایان.

### برزیده و تقابل دولل

عبدالحسین برزیده مدیرعامل انجمن





سلیمانلی  
و تولد  
پوش!

برون سلیمی  
بازیگر قدیمی و  
خردای سیما  
و تلویزیون.  
در حال حاضر  
مشغول بازی در  
یک مجموعه تلویزیونی با عنوان «تولد  
مبارک پسر» است.  
این مجموعه در شهر اسفهان جلوی دوربین  
رفته است.

برای برنامه‌های داخل و خارج از کشور  
موسیقی را همراهی می‌کند و هر از چند گاهی کنش  
را روانه بازار موسیقی می‌کند.

### مهران مدیری و ستمزد ۵۰ میلیون تومان

از این سو و آن سو شیده می‌شود که مهران  
مدیری برای بازی در مجموعه تلویزیونی «درس  
والدین» پنجاه میلیون تومان ستمزد گرفته است!  
مهران مدیری در این مجموعه نقش مردی را  
بازی می‌کند که چهار فرزند دارد و همسرش را از  
دست داده است، او مجدداً ازدواج می‌کند و همسر  
جدیدش هم سه فرزند دارد، هفت فرزند او و همسر  
جدیدش زندگی را برای آنها جهنم می‌کنند و...  
درسرو والدین را مسعود نوایی می‌سازد.

### رسول نجفیان و کاست جدیدش

رسول نجفیان در کنار یک به بازار فرستادن  
کاست جدید خود با عنوان «کوچه پس‌کوچه‌ها»  
است.  
نجفیان در کنار کار وقت‌گیر مجری‌گری



ابوالفضل  
جلیلی و  
روایت  
عاشقانه در  
پاریس

جلیلی فیلساز  
چهره‌ای و نام‌آشنای سینمای ایران به همراه ۲۰  
کارگردان صاحب‌نام جهان، به‌زودی در پاریس  
ساخت فیلمی را با عنوان «عاشقانه عاشقانه»  
آغاز می‌کنند.

این فیلم ۲۰ اپیزودی است و هر اپیزود آن را  
یکی از کارگردانان مطرح جهان می‌سازد.  
زمان و مضمون داستانهای این ۲۰ اپیزود، پنج  
دقیقه‌ای و درباره روابط عاشقانه در ۲۰ ناحیه شهر  
پاریس است.

ابوالفضل جلیلی، نسخه فیلم خود را پیرامون  
ناحیه ۹ شهر پاریس می‌سازد.  
از دیگر فیلسازانی که در این پروژه فعالیت  
دارند می‌توان به ژان لوک گدار وودی آلن  
البته فان و... اشاره کرد.

### نگارخانه‌های شهر مادر کیجا قرار دادند؟

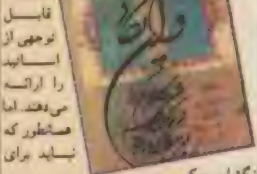


در زیرزمین  
یک آپارتمان  
و دور از خیلیان  
اصلی قرار گرفته  
و با این‌که  
معروف هم  
هستند و آثار

### مطمناً یکی از بهترین راههای

ارتباط با هنر و هنرمندان بازید از آثار  
ایشان است، آثاری که برگرفته از خلافت ذهنی  
و کارایی فردی آنهاست. نگارخانه‌ها مکانهای  
مناسبی هستند برای برقراری این نوع ارتباط  
در واقع اولین و مهم‌ترین هدف این مکانها  
شناساندن هنرمندان است، حال با چنین مزیتی  
آیا شهرداری تهران نباید تحت ضوابط و قواعدی  
خاص و مشخص اجازه بازگشایی گالری را در  
نقاطی معین از شهر بدهد؟ این بحث هم مثل  
بحث آپارتمان‌سازی در تهران است که هرچاپنا  
شد آزادی ندارد و فقط به فکر حق و حقوق و  
مالیات کامل و به‌موقع پرداخت شدن آن هستند!  
قطعا درست نیست که مثلاً چهار گالری در  
حوالی میدان ونک باشد و آن‌وقت که مثلاً فلانکه  
صادق‌به حتی یک گالری هم نباشد. یا در شرق  
تهران کمتر اثری از گالری به چشم بخورد.  
اصلاً چرا نباید در جنوب شهر، تعداد قابل  
توجهی گالری و فرهنگسرا موجود باشد؟

گفته‌ای از نزدیکی نامناسب این مکانها. آیا  
باید برآمد و چگونگی مکان موردنظر از طرف  
سازمان مجوزدهنده، نظارت شود که آیا مکان  
گالری، زیرزمین است یا پست‌پام است یا طبقه  
ایکس (X) یک برج چند طبقه؟ نور لازم را دارد  
یا نه و خلاصه اینکه امکانات صحیح یک  
گالری را در اختیار هنرمند و بازدیدکنندگان قرار  
می‌دهد یا نه؟ بخشی از گالریهای فعلی در  
وضعیت مکان نامناسبی قرار دارند، مثلاً  
گالریهای نزدیک خیابان ولی‌عصر (اتج)



قابل  
توجهی از  
آثار  
را ارائه  
می‌دهند.  
که  
تسلیم برای

### بازگشایی یک

مدرسه جدید راضی به استفاده از خانه‌ها برای  
تشکیل مدرسه باشیم (با توجه به ساخت  
نامناسب آن برای استفاده موردنظر)، در مورد  
گالریها هم باید توجه کافی و لازم از سوی  
مسئولان مربوطه به این مهم بشود.

از بین خودی نیست و پنج نگارخانه رسمی  
تهران، دو نگارخانه «برگ» و «سبز» خوشبختانه  
از امکانات مناسب گالریهای استاندارد برخوردار  
هستند و می‌توان گفت که جزو بهترین و فعال‌ترین  
گالریها هم هستند اما قیه چه طور؟

حوزه صالحی

### داوود میرباقری پرده عاشقی و بالا برد

نمایش «پرده عاشقی» - مجلس زن‌کشی - از  
۲۲ مهرماه در حوزه هنری به روی صحنه می‌رود.  
این نمایش نوشته و کارگردانی داوود  
میرباقری است و حسن پورشیرازی قریبا گوئی  
عنايت بخشي و... در آن بازی می‌کنند.  
نمایش پرده عاشقی هر روز رأس ساعت  
۱۹:۳۰ در تالار اندیشه حوزه هنری به روی صحنه  
می‌رود.

### غار مهاجر و افسانه عشق در آمریکا

فیلم‌های افسانه عشق ساخته فرهاد مهران‌فر و  
غار مهاجرت ساخته سیروس حسن‌پور در پست  
و چهارمین دوره جشنواره میل‌والی که از ۱۲ تا ۲۲  
مهر در ایالت کالیفرنای آمریکا برگزار شد  
شرکت داشتند. این فیلم‌ها به ترتیب در بخش  
سینمای جهان ویژه، سینمای ایران و فیلم‌های کوتاه  
بخش کودکان این جشنواره به نمایش درآمدند.  
فیلم‌ها از طریق CMI به این جشنواره ارسال  
شده بودند و به زودی در دو جشنواره دیگر آمریکا  
به نمایش درخواهند آمد.



## از «پشت پرده سینما» چه خبر؟!



از پنجاه فیلم ایرانی در جشنواره‌های بین‌المللی است که با تحویل عجیب و غریب صاحب اثر مناسب در دست جایزه بوده است.

### نگاهی به نکته سیه

گودستان؟... کدام کوهستان و متعلق به کدام کشور؟ عراق، ایران و یا ترکیه... این معلوم نیست پس بهتر است بگوییم اگرچه در مکانی نامعلوم و در سربوئی محبوم گرفتارند.

معلمانی خائمان پس از پسران بخند سیه‌پیشانی را بر پشتشان حمل می‌کنند و به دنبال شاگردانی جدید می‌گردند. یک معلم به صف نوجوانانی گره می‌خورد که از مرد - کدام مرد؟ - جس قیاحی می‌کنند، بیگری لیلی آواره را پینا می‌کنند تا به دنبال سرزمین‌شان بگردند و در کنار جاده را زنی از خواب می‌کند تا به او و پسرش درس بدهد.

نقشه‌های سیاه بیشتر به کارایی سنگ‌های

فی آید در مقابل کوله‌های نگهبانی مرزی را آیسیم این فیلم که حسا باید چینی میان گری و سوریتسم پیدا کنند. انقد متقاعدکننده است که از کوچکترین کارگران دنیا - فقط بست و دو سال - به‌دور قیول کرد با بست و دو سال سن و کسی تجربه در سینما و یک پدر کارگران حفا نمی‌توان ترغیف داشت که او «پژولینی» مؤثر ایران باشد. به‌قول جنرف اندرو، «مسک مشهور منجه تلم اوت» پلان یکی از فیلم‌های ایرانی - منظورش نخته سیه است - یکی از زیرکانه‌ترین و هوشمندانه‌ترین نمونه‌های شالوده‌نگری در تاریخ سینما است...

که فقط باید به این متفکران به نرخ روزخور گفت باهمان کدام تالوده‌نگری اسلا کی مارجر بعل محض است. نو به‌کدام اصل مراجعه می‌کنی نادر اسلا مگر از روایت شکل و نشانی دیده‌ای که صحبت از شالوده‌نگری می‌کنی؟

### ما هم بلدیم!

گرفتن جایزه سیمایی توسط فیلساز ایرانی همیشه نقطه قطعی در سیمایی این دیار بوده است و ناخواسته به‌خاطر می‌آید آقای عیسی کیاریست. شاید در اولین سیماکرانی بوده که پای این سیمای را به جشنواره‌های جهانی باز کرده و به‌دولتی

طی دهه ۷۰ به‌ویژه سه سال اخیر شاهد نمایش بیش از پنجاه فیلم از ساخته‌های سیماکران دیارمان در آن‌سوی مرزها - از اروپا و آسیا گرفته تا کشورهای آمریکایی - بوده‌ایم که بیشتر این فیلم‌ها در جشنواره‌های سیمایی کشورهای مختلف و در بخش‌های متنوع (اساقه و ویژه) شرکت کرده و بیشترین امتیازها و جوایز را به‌دوره اختصاصی داده‌اند.

ششیم این اخبار و این آئینه شرکت در این رویدادهای هنری - در هر رشته‌ای که باشد - خوبست و خیلی هم خوبست اما... به‌دشوفا و شریله‌ها؟!

اما اول از خوبی‌اش بگوییم: مخصوصاً اینکه در کوششی عیسی سیماکران خارجی اگر بتوانی گوی سبقت را از آنان بریابی و جایزه جشنواره‌های سیمایی - از انواع بین‌المللی‌اش - را از دست صاحبان آن - ما توجه به اینکه سینما و فنون و اختراعاتی یکجا متعلق به خود آنهاست - بگیری و ثابت کنی که «تو ای ایرانی هم در این مقوله حرفی برای گفتن داری.

«ما راستی به چه فیتی؟!» یعنی اینکه به دست آوردن این جایزه مخصوصی از فغان جشنواره بین‌المللی در ازای گفتن چه نوع حرف و سخنی و چه نمایشی بوده که هبات داوران آن جشنواره کذا و کذا را خوش آمده است. تا به دشمن رسید؟

پس امروز در چهارراه عصری ایستاده با فن آوری و ارتباطات عجیب و غریب و بعد و «سیمانه» هم در این رهگذر با ایستاده همیشه از این دستاوردها به خلق اثری دست یازیده که رزایی‌اش در مقابل ما آن رنگ می‌یازد و عدالتی خوب می‌دایم. سیماکران فرنگی و پنگه‌دینی عیسی خوب استفاده از آوا و ریتم و سست و سوش را بلداند.

علی‌احمد «من» ترغیف قریب‌افز وقتی می‌شود که جایزه‌های سیمایی در جشنواره‌های معیبر جهانی به قبلی تعلق گرفته با تصویرهایی از مردمی در چندمعدای که هیچ‌گونه رابطه‌ای با اساس ندارند. جامعه‌ای بکر که قانون را نمی‌فهمند و هرگز طبیعت پله، آزاد و هادان قانون و بدون توجه به آن به راه خود می‌روند؛ جامعه‌ای که بدغدشه زندگیشان به‌مثابه انسانهای خالص‌ترین حفر است. انسانهای امروزی که به‌یکباره به‌زمان گذشته برپایب شده‌اند و چون انسانهای نخستین در هراس از شب و رعد و برق و هشتی در اضطراب عجیب و افشود و به‌سم می‌برند و... آیا نباید تعجب کنیم؟...

مخصوصاً اگر بدانیم این فیلم فقط یکی



«کلیدش را زد» که به همین مناسبت کلی هم فوق کریم - تا هیس اواخر که کوچکترین فیلساز ایران - تانده هم جهان خدا عالم است - خلفه سیرا - مخملیات حرفی برای گفتن در جشنواره‌های بین‌المللی داشت.

در حال حاضر هم بیش از پنجاه فیلم روز و درشت - شمار هم حساب کنند! - ایران را در حال سبایش در کشورهای خارجی است. با در بوم آکران و با منتظر آوری به جشنواره‌های منطقه‌ای و بین‌المللی و فارادی و آسیایی و آوریایی و فرنگی و نمی‌دانم چه و چه و چه...

نگاهی به خبرهای زیر خالی از لطف نیست. حداقل ملتی به پرستیزمان می‌آزاید. ملاحظه بفرمایید.

● «عروس آتش» خسرو سیمایی که تنها فیلم ایرانی شرکت‌کننده در بخش مسابقه سی و پنجمین جشنواره کارگوری واری بود جایزه بهترین بازیگر مرد - حمید قریب‌افزاد - را دریافت کرده. حسن اینکه هبات تآوری دفراسون بین‌المللی انجمن فیلم نیز به‌برنامه فیلم هود را به این فیلم داده. همین فیلم - عروس آتش - در سیست و ششمین جشنواره سیمایی در آمریکا ترانس آل مین سی فیلم برگزیده عنوان نیم را به‌دوره اختصاصی دهد.



● فیلم «رنگ خدا» ساخته مجیدی

همچنان در آمریکا از فروش بالای پرخورده است. فیلم فیلی مجیدی «پندهای آسمان» که توسط سیماسکی بهشت شد. مجموعاً ۹۰۰۰۰ دلار در آمریکا فروش داشت. در حال حاضر فیلم «رنگ خدا» در راس موفق ترین فیلم های ایرانی از نظر فروش ۱۳۳۶/۱۹۸۵ دلار با دایان پکنسر و یکسین روز نمایش - قرار گرفته و همچنان نمایش آن ادامه دارد.



«رنگ خدا» که

تاکنون چهارده جایزه بین المللی دریافت کرده با شرکت در دوین جشنواره سینه مانیلا فیلیپین، تورنتو، جایزه بزرگ جشنواره و جایزه بهترین بازیگر مرد (آسین محراب) را به خود اختصاص داده و در دو سیمای شهر مانیل به نمایش گذاشته شود. خشنا «تولد یک پروانه» ساخته مجیدی رانی در اوایل دوره جشنواره سینه مانیلا در سال گذشته جایزه شیکسار شیکه از طرفی سینمای آسیا را به خود اختصاص داده بود.

● جایزه بهترین فیلم تجربی پنجاه و یکمین جشنواره فیلم مونت کاتینی به «بشت پرچین آسمان» ساخته قزاق فرشته حکمت اختصاص یافت.

● فیلم «خروس بران» ساخته پژمان فخراین در بخش مسابقه و جشناسایی یک زن» ساخته سعید بهشتی در بخش ویژه جشنواره به نمایش درآمدند. که بلاگ ویژه بهشتی نمایش به «فشناسی یک زن» تعلق گرفت.

● پرند کوچک خوشبختی ادیوین، عروس، جاده های سرد رنگ باره دوم و شایزه در هفته فیلم ایران در مرکز فرهنگی فلسطینی امان (اردن) ۵۰ تا ۱۱ مرداد.

● «رنگ خدا» در بیست و چهارمین جشنواره کرایست چرج (آمریکا).

● عشق شب در نورث وست فیلم فروم سیاتل (آمریکا).

● همراه با در دل تنهایی (منوچهر طبیب) در بخش هنر منتقدان پنجاه و سومین جشنواره لوکارنو (سوئیس).

● یک روز پیش، جمعه و زمانی برای سنی اسپها در پنجاه و چهارمین جشنواره ادینبورگ (اسکاتلند).

● «ناآواز» تور (علی محمد فاضلی)

در پانزدهمین جشنواره ادس (آلمان) ک. «موزن» در ششین جشنواره سارایوو (بوسنی و هرزگوین).

● شب و چین آسمان - عروس بلژای (در جشنواره مونت کاتینی) - بخت سیاه (در جشنواره لاو روتسل) - سکرده خاطرات و رویا (در جشنواره زنگلی) - غرنده سب کیه خاله دوست گجلست - طعم گیلاس (در انجمن فیلم طهریرعاز داکا - بنگلادش) - بید و باد درخت جان (در چهاردهمین جشنواره واین کشتی آمریکا) - چرخ خرد گلید، مرد کوچک و عروسی خواب (در هفته فیلم مدرسه تابستانی اوهرسکه هارنستد جمهوری چک) به نمایش درآمدند!

● نمایش عمومی دیگری با کتشی های کتشی اروسل مدرععلی از چهاردهم ژوئیه (۲۲ تیرماه) در سینمایی فرانسه و نیکیا کتشی آغاز شد و... تا اینجا قضیه همه چیز در جای خودش قرار دارد. سینمای تعالی داریم. سینماگران خوبی هم داریم. فیلم های خوب هم می سازیم و منت منت خورارش را هم که ملاحظه فرمودید. در الفسی

لغات دنیا که سینمایی دارند و جشنواره های سینمای ایران هم یک پای لایت جشنواره است و چیسارلیپ خطرناکی هم هست و جوایز را هم بدو می دهند - حداقل در این چند ساله اخیر که چنین بوده - اما... اما چه کنیم که دل بدین مالوای بدی ساز کرده شاید هم به این دلیل که دنیای خالی ما با همه بازیگرانی به سن و وسایل ارتباط جمعی نظیر تلگرام و فاکس و هواپیمای لاردهیسا و تلویزیون و... بالاخره مافزاره و...

و وسایل دیگر چنان بهم زده شده که دیگر کرد زمین جای بزرگی نیست بلکه خیلی هم کوچک است - دندکه جهانی - و چنانچه اگر در آمریکای کسی عطسه بکند، لحظه های بعد جواش از مصر می رسد که غایت باشد!

نتیجه اینکه هم آن سرخیلی ها یعنی آمریکایی ها و هم این طرفی ها مثلاً اروپایی ها این کشور را که در آسیا قرار دارند و به نام ایران خوانده می شود خوب می شناسند از روحیه و منش و کثرت و رفتار مردمش گرفته تا ناش و سواد و معرفت و علاقه علم الاشیاع و اجتماع ایرانی در و بوجه به وجب خاش و مریش را خوب می شناسند و بیشتر از ایران - ایرانی هم «سینما» را می شناسند که در تمام خوشای پرورش نشو و نما داده اند تا به این درجه از هنر رسیده است. هنر از آن هنر است که ما، جاعات ایرانی سینما را به نظر از آنان درک می کنیم و حرف و پیامبران را هنری تر از آنان به یاز سینما می ریم. کلی باعث تعجب است! این موضوع وقتی بیشتر به حس بدبینی دامن می زند که گویی شما هم برای فرهنگی تان و این سینما را به همان اندازه به هنر می شناسید که فیلم فلان و بهمان فیلم ایرانی داشته بایتم.

نماینده

با رشد سینمای ملی کشورهای توسعه نیافته

و یا در حال توسعه رقیبانی با به عرصه وجود گذاشتند. اما بحث و یا خصوصیت اصلی چنین کشورهایی با چنین فیلم های توطیری آن بود که تنها بر توسعه ناآگاهی کشورهای مبدأ، تکیه می کردند. آنها به درشت نشینی پیش از مدد گر بر سر افتاد، بحث را به حوزه های زندگی شهر و روستایی محدود می کشیدند. برای همیشه از صحنه سینما زنده می شدند، «محمد آقندر» «حینه» سینماگران ایرانی بهترین نمونه است. فیلمی که به سال ۱۹۶۸ با نام دروغ های سالهای آتش زیر خاکستر - در گن ۱۹۷۵ نقل طلا را بدو قبض بود کسل و خسته کنند. فیلمی بود از یک جامعه سیاسی توسعه نیافته و حاکی از هرگز رابطه بشری و بدون هیچ گونه طرافت سینمایی همان گونه که بعدها «امریالی علوان» و «مهدی شریه» هم گوشه اند معضای حقی را در چهره واقعی می نشان می کشند. حاصل چه شد...، سینمای ایران باور می کشد و به رشد از این رفت و دیگر چنین کسی از آن فر جامع سینمای بی المللی، با چنین توفیقانی برده نمی شود! راستی چرا؟

اکنون پس از سالها ما می بینیم که به دنبال توش و تانوشی و انقلاب دوم در فرانسه طی سال ۶۸ و برنده شدن این فیلم گفته و گفتند واقع «سپاهان آتش زیر خاکستر» بود که می توانست موج تحلیله فشار و از بد دولت فرانسه را به سوی که ایران کشاند و یکشاند و جایزه بخل طلای کن جبران مافات بود. با تلافی به آنچه گفته شد. وقتی که سینمای ملی ایران تصویر می ساخته و در جریان تمام سینمای ملی کشورهای ارائه می کند که هیچ کشوری چون او تصویرگر جامعه اش نبوده بده احساس غرور نمی کشد، چرا که تصویری که ارائه شده تصویر جامعه است که روابط اجتماعی ندارد سیاست قانون هیچ مفهومی را القا نمی کند. استثنای هست که در دل طبیعت می قانون بدون مقدمه مهمی زندگی می کنند و توانایی برقراری ارتباطی عقلی با یکدیگر را ندارند - بیشتر به استثنای نخستین می مانند که هنوز رابطه اجتماعی را درک نکرده اند و دوران ابتدایی و غارنشینی را تجربه می کنند از غالب اضطرابات و معضات های تنهایی معاصر تهی هستند و بهترین حالت هراس و ترس و اضطراب برایشان هراس از مرگ و زندگی و ترس از شب و سگ و رعد و برق پیاپی است... به من بگوئید آیا ما این گونه ایم؟

بیکار دیگر به سفر کنند. رانده شده، آید باد خاک - دودند - دوزن - طایرو... نگاه کنید...

به بعضی فیلم هایمان جایزه دادند چون خیلی خوب طبق خواست دزدی آنها جامعه خود را به کار یکبارگی از جامعه زد به توسعه تصویر کرده بودیم فقط همین، واقعاً همین میزاد!

ولی اشتباه در اینجا است آنان باید به سینماگران واقعی ما - و نه فقط یک فیلم و دو فیلم آنهم در ادامه «هشون» خنرم هرگز - نگاهی دوباره بیندازند. بین خنده ای نه نه بل خنده ای روی مسخر فرق قاضی و جود دارد. باور بفرمایید.

## سیری در ادبیات حماسی



۱۶۸

لاریجانی

افراسیاب برای سپاهش پیغام فرستاد که شاید از بودن در کنار من خسته شده باشی، این است که پیشهاد می‌کنم تیران را بگریزی و هر کجا را که پسندیدی، برگزینی و سبزی و فرمان برانی.

### رفتن سیاوش به چین

سیاوش از این پیشنهاد شاد شد و دستور داد کانش آماده رفتن شوند؛ پس گنج و سپاه و توشه فراوان با خود بردند. پیران نیز با او همراه شد و ایشان را نخست به ختن برد و از آنجا که او خود از آن دیار بود، سیاوش را میهمان کرد و همگی یک ماه را به شادی سرگرفتند.

سیاوش به گشتار او گشت شاد  
بزو شای و کوس و کُنه بر نهاده<sup>۱</sup>  
بسلج و سپاه و نگین و کلاه  
ببرند با گنج یا او به راه  
فراران عسکری بسیار استند  
پس پرده خوابان سپهر استند  
فریگیس را در عسکری نشاندند  
کُنه بر نهاده و سپه را برانند  
از او بسان رنگت پیران گرد  
به شادی همه راه با او میرد  
بر رفتن نادان به سوی خُتن  
همه نامداران شدند انجم  
که سالار زبیران از آن شهر بود  
که از بد گمانیش بی‌بهر بود  
همی بود یک ماه مهملان اوی  
بندان سو چنین بود پیمان اوی  
ز خوردن نسیاود یک روز شاه  
گهی رود و می. گاه نخچیر گاه  
پس از یک ماه، دوباره فرمان آماده باش آمد و  
سیاوش به همراه پیران و دیگر کانش به سوی  
دیاری که در نظر داشت راهی گشتند. مردم و  
بزرگان شهر چون از رفتن آن گاه شدند، به بدرقه  
آمدند و با آنها بدرقه کردند.

سر ماه سرخاست آوای گوی  
بدانگه که خیزد خروش خروس  
بسیامد سوی پادشاهی خویش  
سپاه از پی پست و پیوان ز پیش  
بر آن فرز و نوم اندر آگاه شدند  
ببزرگان به رام شهنشه شدند  
به شادی دل از جای برخاستند  
جهان را به آیین پیار استند<sup>۲</sup>  
از آن پادشاهی خروشی به‌خاست  
تو گشتی زمین گشت با چرخ راست  
ز نس نالته جنگ با رود و نای،  
تو گشتی بجنب همی دل ز جای  
پس از چندی به جای آبادی میان کوه و دریا  
رسیدند که به چشم سیاوش بسیار خوش آمد. پس  
آنها را پندید و به پیران گفت: «من در این  
سرزمین شهر بزرگی می‌سازم و کاخ بلندی  
برمی‌آورم که شایسته ناخ و تخت باشد». پیران  
شاد شد و گفت: «هر چه من دارم، از آن توست و اگر  
فرمان دهی، من آن چنان که می‌خواهی، برایت  
بسیازم».

به جای رسیدند گاهای بود  
یکی خوب فرخنده بنیاد بود  
به یک روی دریا، به یک روی راه  
به یک روی پیر گوه و نخچیر گاه  
در خستان بسیار و آب روان  
همی شد دل سالخورده جوان  
سیاوش به پیران سخن برگشاد  
که: «ایست برویم فرخ نهاد»<sup>۳</sup>  
بسیازم من ایندز یکی خوب جای  
که باشد به شادی مرا رهنمای  
برآرم یکی سازستان فراخ<sup>۴</sup>  
فراروان بدو اندر، ایوان و کاخ  
نشن گهی بر فرازم به ماه  
چنان چون بود درخورد شاج و گاه<sup>۵</sup>  
بدو گفت پیران که: «ای خوب‌رایی  
بر آن رو که اندیشه آید به جای  
چون فرمان دهد، می از این‌سان که خرابست  
برآرم یکی جای با ماه راست  
نخواهم که باشد مرا سوم و گنج  
زمان و زمین از تو دارم سیخ»<sup>۶</sup>  
سیاوش بدو گفت: «کای اختیار  
درخت بزرگی تو آری به یار  
مرا گنج و خوبی همه زان توست  
به هر جای رنج تو بیست نخست  
یکی شهر سازم بدین جای من  
که خیر بماند به او انجم»<sup>۷</sup>  
در هنگام بازگشت، چنان که به دل سیاوش  
افتاده باشد، نگران شد که: «آیا ساختن اینجا به

مردم خواهد بود یا نه؟» و چون از اخترشناسان  
پرسید، پاسخی شنید که اندوهگین ساخت و  
اشکش را درآورد. پیران دریافت و جویا شد. آنگاه  
سیاوش همچون پیشگویان از آینده تلخ خود گفت،  
از آن سوم خرم چو گشتند باز  
سیاوش همی بود با دل به راه  
از اخترشناسان پرسید  
که: «گر سازم آیدز یکی جایگاه،  
از او فر و بختم به سامان بود؟  
و گر کار با جنگ سازان بود؟»<sup>۸</sup>  
پس گفتند یکسر به شاه گزین  
که: «پس نیست فرخنده بنیاد این»<sup>۹</sup>  
از اخترشناسان پرسارود خشم  
دلش گشت پُردرد و پُربان چشم  
چنان تکاور همی داشت نرم  
همی ریخت از دیدگان آب گرم  
بدو گفت پیران که: «ای شهریار  
چه بود که گشتی چنین سوگوار؟»<sup>۱۰</sup>  
چنین داد پاسخ که: «چرخ بلند  
دم گسرد پرورد و چنان نه‌شد،  
که هر چند گیرآورم خواسته،  
همان گنج و هم کاخ آراسته،  
به فرجام یکسر به دشمن رسد  
بدی بد بود، مرگ بر تن رسد...»<sup>۱۱</sup>  
برخی نشانه‌های کهن شاهنامه در این بخش  
افزوده‌هایی دارند که به بیان «صفت کنگدز»  
سیاوش می‌پردازد و خلاصه آن، چنین است که در  
فاصله مسیری یک ماهه از دریای چین، پادبان  
فراخی است و پس از آن شهری آباد و آنگاه کوهی  
سر به فلک کشیده که کنگ دژ را در میان گرفته، یا  
تپواری بلند و استوار که راه را بر سپاه دشمن -  
گرچه انبوه - می‌بندد و سپس شهری بزرگ با  
خانه‌های بسیار و آباد، کاخهای فراوان، باغهای  
زیبا، آب گوارا و شکار بی‌شمار. سپس به دشمنی  
پنهان می‌رسیم که چیزی از نعمت و آبادانی کم  
ندارد. سیاوش نیز آنها را برای خویش برگزید و  
کاخ بزرگ و شگفتی ساخت و معنی نیز بر او  
کارگر نمی‌شد و چنان شگفت‌انگیز بود  
که آن را کسی تا نیند به چشم  
تو گویی ز گویند، گیرند خشم!

۱. کوس: خیل بزرگ. به: راند. نوشه: سلج، مزاح.  
۲. به آیین: مطابق رسم و سنت. ۳. زیارت: آیین است. آفرین،  
خرمجا: فرخنده؛ دیکم و حصه: بنیاد. ۴. سازستان:  
شهرستان، شهر. ۵. شایخ: زودگذر. هارنی: ۶. بگری: یا.





# انتقام

قسم دوم



از طریق آن معامله زعفرانی آسان تر باشد، بر اثر این کج گیری ناگزیر بود که ستمهایش را روی سینه نگه دارد و برای آنکه کج به همان حال خود بماند، در نهایت مهارت فرقه‌هایی به کار رفته بود، و با این ساز و برگ جز قسمت پایین بدن هیچیک از اعضای خود را نمی‌توانست تکان دهد.

تنها چیزی که فراز گاهی به زندگی بکساخت او لطف و چاشنی ای می‌داد صدای زرتاله یا هر فالنامی بود که ننگ نیک به ذهن او راه می‌یافت، با وجود این گاه به گاه بازه‌ای از جمله هار گوشه‌ای از محبت‌هایی را که میان چند نفر جریان داشت، می‌شنید.

«دانشان من ریاضی است... گسترین عقلی نمی‌توان برایش توانید»

«آنگر آن بیرون حساب می‌رسی رسید، شاید الآن مرده بود»

«باید عقلی وجود داشته باشد... همینطوری که این پلا را بر کسی می‌آورند؟»

«من همین عقیده رو دارم... مخصوصاً که پلیس هم هست...»

سپس صدای کسی را که شاید صدای وکتر بود، چنین می‌گفت:

«متناهیست جناب سروان... اگر پیش از آلمان‌ها اصرار کنید، احتمال می‌رود که غلط خود را از دست بدهید... باید فرصت داد که به حال بیاید»

و شخصی که «سروان» نامیده می‌شد با دلقوری گفت:

«مگر ما وقت زبانی داریم که تلقن کنیم...؟»

در این زمان بود که کم کم از برزخ این دنیا عجب و شریب بیرون آمد، دو عالم به این کار کج کرد. یکی آنکه می‌خواست به اختلال مشاعر گرفتار شود و دیگر آن که صدای مردم را به عنوان صدای سروان آنروز شناخته بود، لازم بود که با او حرف بزند و این کار را هم بی‌ترنگ صورت بدهد.

درست نمی‌دانست که دربار چه چیزی باید حرف بزند، اما لازم بود که حرف بزند.

اما با وجود این، وقتی که به هوش آمد، مایه نگرانی دخترها و پسرهای خودش، تا آن روز بر اثر حادثه شگرفی که در عصر باطن او روی داده بود، حس عزاداری گریسته را بر زبان بار نهاده بود، بشریح که روزها می‌گشتن اضطراب و تشویش دخترها بیشتر می‌شد.

یکی از پسرها رسید

«دکتر آبا به نظرتان در تمام عرش گرفتار فراموشی خواهد بود؟»

«دکتر رو بر گرفته و گشت»

«لله... گمان نمی‌برم که چنین شامی داشته باشد»

یکی همچنان در صاف گچی خود عرق می‌ریخت و به قوانین پسران گردن می‌نهاد.

ابتدا هر باروی مشکینی را که به او داده می‌شد سعی خود و بهانه‌های این بود که احتیاجی به آن ندارد، حقیقت آن بود که از خواب و حرکت داشت و فرستادن از این بود که دوباره گرفتار رؤیایی بشود که

از آگاه به نبوی عارضی با تحول جامعه به وجود آمده و به دلیل سوخ ناگهانی «دکترابود» لوئیس نویسنده پلیسی نویسنده، مثلاً در پنجاه نور هم جمع شده و دیگر آنکه پانزده است که رمان پلیسی تالیف نویسنده شکل داده است و به نوبت به رمان دارای معما رمان دلخواه او، رمان ساد و غیره تبدیل شده است، نویسنده داشتاده بعضی داشته‌ها هم از این جامعه مستثنی نیست با این آگاهی که او نویسنده‌ای بود که در باره جود خلق می‌پوشید بعضی در باره «دکتر آگاهی»

کار آگاهی را در نظر بگیریم که تقریباً از طبقه متوسطی است که می‌خواهد آنها را به نام سبزه‌دار، مثل آنها سعی می‌کند، مثل آنها سعی می‌پوشد به انداز آگاهی‌اش است و خلاصه فرقی است که انتخاب کرده است برای مادی ناچیز زندگی و رفاه‌های داشته باشد.

اگر کارگاه خصوصی وطنی قلم به دست بگیرد چه می‌شود؟

رمان دارای معما را پیوسته می‌دهد که تا آن زمان امکانات تقویتی را بسط می‌دهد که تا آن زمان مشاهده نشده بود، وقتی انتقاد را می‌خواند این نکات را تأکید خواهد کرد.

آنها پس از اجرای ماورای همچنان که آمده بودند در تاریکی تأیید شده، اما اشیاء بزرگی مرتکب شده بودند که از دید یک جانی‌نگر کره‌ای هرگز قابل بخشش نبود زیرا می‌کسی پلیسی نمرده بودند.

او پس از آن زعفرانی که خورده بود، در سب، یک معبر، زنده ماند و حافظه خود را که از دست داده بود کم کم بازیافت.

غدت ششی فلفه بی‌حرکت و نیمه بهوشی در دنبلی بر سر خواب و برد زنده ماند... در صدای از کج که گردن او را با نیمه بدن در میان گرفته بود محسوس بود، بالای سینه‌اش را شکلی داده بودند که

رمان پلیسی زندگی که در برابر معما «انتقام» پاورقی قرار مجله

توترا و رمان پلیسی تحلیل‌های زیادی انجام گرفته است و چون نویسنده‌ای رمان پلیسی و معما می‌نویسند تحقیقات دقیقاً با به کلمات افشایی می‌پردازند و با گمراه شده در جزئیات می‌دانند به فهرست تلفظ سبده می‌کند و به معنوی توضیح نمی‌دهد چنان‌که رمان پلیسی به صورت رمان دارای معما رمان سرگرمی، رمان سبده رمان خنده‌دار و غیره گسترش یافته است.

و اما به‌دلیل انتشار «انتقام» شاهکار «دانشی» هسته با وجود آثار کوچک و محدود به‌ویژه به نفع نظر دیگری را در برنیم نقطه نظر نویسنده‌ای پلیسی نویسی که قصه‌هایی ادغام می‌کند و در باره شیوه‌هایی که آنها را در ذهن می‌پوشد.

رمان پلیسی نویسنده‌ای را در ده‌ه‌ها خود دارد به او ساختاری را تحمیل می‌کند که هر گونه نظری در آن بعین گمراه شدن لسان‌طبع نیست و غلط ما نشان دادن همین ساختار است. این کسی خواهد بود پلیسی را یا تا به حدی توضیح دهد در کتاب و اقتضا شده است، نخست آنکه بداند چه است که سه عامل اصلی رمان پلیسی یعنی جایگاه، فرقی و

در قسمت نخست خوانند

عقباتی پلیسی افسر صابری دراز

پلیس در حرف و در کنار هوس جوشی کشی

نست بود که در حرف جوشی پاد میرال آمد

می‌نمود و بی از آن که ستمهای میکی و او

دیار به سبده می‌سند پیش جشم‌های میکی

و با سبده و به طرز وحشتناکی قصه‌ها کرده و به

نقل می‌مانند و سبده با شامیک چند گونه به

آوردی را بر... به تصور خودشان... به قبل

می‌رسانند اما ندر و سرلوشتن چیز دیگری

برای این معبر باعوش پلیس صابری در نظر گرفته بود...



هر بار بیشتر از تلخ ترین و جگر خراش ترین و اعصابها  
بزد.

خلاقیت وسیله ای یافت که این خاطره را هر بار که  
به یادش میآید از خود دور سازد. به این ترتیب این  
خاطره را از خود دور می ساخت و آن را مثل یک  
حیوان موش و درنده و خاموش تر گوشه ای از ذهنش  
تعطیل می کرد. در جریان روز به آسانی توفیق  
می یافت که این حیوان را در نفس بگه داره اما پس  
از آن شبهای تراز تنهایی فرا می رسید... و او وقت  
بود که پرستار مهربان بیمارستان با دلسوزی از راه  
می رسید و به کمک او می شناخت.

وقتی از خواب بیدار می شد و در میان غرق  
سری قرطبه می خورد پرستار را در پایین تخت خود  
نگران می دید. ناگهانی بود که مثل چه ای آرام  
و خاموش. اشک می ریخت و پرستار می گفت  
- گریه کن... باز هم گریه کن... کسی اطلاع  
نخواهد یافت... من هرگز به کسی نگفتم...  
گریه کن... بختی و دلش را گریستن بهترین مسکن  
است... گریه کن!

میکی از روی غریزه می دانست که می تواند به  
او اعتماد داشته باشد و چون زمانی فرا رسید که  
می توانست با حقایق روبرو شود گفت:

- من باید سروان آندریوز را هر چه زودتر ببینم...  
\*\*\*

پیش از ملاقات با سروان آندریوز. دو نفر از  
ماموران اداره آگاهی به دیدنش آمدند و آلبوم عکس  
های تنه کاران را آوردند. در مدت دو روز میکی  
صدقه عکس را زیر و رو کرد اما از کسانی که در  
جستجویشان بود اثری ندید. ناگزیر باز دیگر فایله هر  
دو مرد را برای نقلی که در خدمت پلیس بود به  
تفصیل شرح داد. اما باز هم نتیجه ای حاصل نشد.  
صبح آن روزی که سروان آندریوز به دیدنش  
آمد از رختخواب بلندش گرفتند و پاهایش توان و  
قدرت تحمل بدن را ندانست و گشتن از خدمت و  
تشراری که زره گچی سنگین برای او به وجود آورده  
بود. برای آن که چند قدمی راه برده ناگزیر زیر  
بازوهایش را گرفتند.

سروان آندریوز مرد پاریک اندام و تحصیل کرده  
ای بود که چشمانی خاکساری رنگ و نافذ و کنجکاو  
داشت و همه وجوهش از اقتداری واضح حکایت  
داشت. او روی صندلی کنار تخت خواب میکی نشست  
و گفت:

- خوب آقای فیلیپس. می خواست مرا ببینی؟ من  
در خدمت

بلد جناب سروان...  
و لحظه ای مرد ماند و پس از آن دوباره چنین  
گفت.  
اگر موافقت کنید. می خواهم که خودم سامور  
کشلی این قضیه باشم.  
چشمان سروان به حال معنی داری به زره گچی و  
پس از آن به پهلای بی مصرف میکی - که اکنون زیر  
پتو پنهان بود - خیره شد.

- بچه خان من از این پیشنهاد تو بسیار  
خوشحالم... اما برای آن که نسبت به تحقیق بزندی. چه  
عواملی در اختیار دارید؟

میکی فیلیپس که خوب منظور سروان را درک  
کرده بود حق را به او داد و گفت  
- بسیار خوب. پس گوش بدهید: پیش از هر چیز  
باید بگویم که این دو نفر از مردمان طرفهای مغرب  
بودند.

سروان آندریوز بدون اینکه تغییر حالتی به چهره  
اش دهد پرسید:  
- از کجا می دانید؟

و میکی فیلیپس لحظه ای چشمانش را بسته  
و برای آنکه رنگ سوخته ای داشتند.  
سروان شانه ای بالا انداخت و به آرامی گفت  
- با یابندن نور ثانوی قرمز هم هر کسی می تواند  
برای مدت کمی رنگ سوخته داشته باشد! خودت که  
باید این را بهتر بدانی!

میکی فیلیپس با بی خود صگی گفت:  
- می دانم. اما رنگ تیره پوست این دو نفر.  
رنگ پوست آهنهایی بود که در هوای آزاد و زیر  
آفتاب زندگی کرده باشند. در این مورد تردید ندارم  
سروان!

سروان بی لحظه ای مکت پاشخ داد  
فیلیپس شما خیلی صاحب نظر هستید... خوب  
دیگر چه چیزهایی می دانید؟

میکی لپهاش را ترک کرد. و مثل همه دفاعی  
که لازم بود آن شب و هشتاک را پاشخ آورد سراپا به  
لرزه درآمد.

- به نظرم آن مرد بلند قد حدت ها پیش یک  
آرایشگر بوده!

آندریوز به آرامی پرسید:  
- از کجا می دانید؟ برای آنکه تیغ در دستش بود؟

میکی با خشان تشع پاسخ داد  
- نه... اما طرز به دست گرفتن تیغ ترسظ او...  
آندریوز در برابر چهره شکتجه دیده این مرد  
چهران و صاحب استعداد با احتیاط جواب داد  
- سبکی است.

سروان قری العاده به بجات او علاقتنه بود. پیش  
از هر چیز برای آنکه میکی فیلیپس یک انسان واقعی  
بود و دیگر آن که میکی را یکی از بهترین ماموران  
زیروست خود می دانست.  
میکی در تخت خواب خود به حرکت و به فیضان  
آمد و پیشانی به غرق نشسته. می خواست بنشیند.  
اما نتوانست. و سروان آندریوز ناگزیر زیر پتو او را  
گرفت.

میکی در فضای خرابهای خود گفت:  
- اگر قبول کنیم که این مرد مسلطی بوده باید  
فرض کنیم که در یکی از مدرسه های حرفه ای فرسی  
خرانده است. و این مؤسسه ها پرورنده شاگردان خود را  
معمولاً - بر طبق قانون - نگه می دارند! درست میگویم  
جناب سروان!  
سروان آندریوز این مطلب را تصدیق کرد و  
گفت.

- ما در همه این آموزشگاهها از این سو تا آن  
سوی آمریکا به تحقیق خواهیم پرداخت... اما حالا از  
نتیج این جنایت حرف بزنیم! موافقت میکی؟

میکی نفس عسفی کشید:  
- بسیار خوب. رایج به غل این جنایت حرف

بزنیم... من به مغز خود بسیار فشار آورده ام و همه  
انتخابهای را که در آن قضیه - همان قضیه ای که تازه  
فیصله داده ام - پیشان در میان بود از نظر گذرانده ام.  
اما به هیچ نتیجه ای نرسیده ام و...

میکی در مقابل نگاه سخر آمیز سروان آندریوز  
سرخ شد و حرفش را برید.

قضیه ای که میکی فیلیپس به آن اشاره می کرد:  
پرورنده «ماروین» بود... بگانه قضیه ای که میکی  
خوابه تنهایی به گفت از ماموریت یافته و در سلبه  
فرست ظلی جبارت و نادیده گرفتن خطرات از  
میدان آن میگذرد. پیروز بیرون آمده بود. توانسته بود  
در بست و شست سالکی از عرجه شوان سوم به  
شوان یکم ترفی کند... سروان آندریوز ناگزیر چنین  
تصور می کرد که میکی جز این افتخار افتخار دیگری  
بدست نخواهد آورد. او سرخو را با حالتی متشکرانه  
نگاه داد و گفت:

- ما ابتدا در پاره احتمالی اینکه ابتکار شاست  
گرفته از آن پرورنده باشد. کار و تحقیق کردیم.  
«ماروین» حافق دغسل در زمان خواهد بود... و  
هیچگونه رابطه ای هم با گانگسترها و تبهکاران در  
بیرون از زمان ندارم. از این گذشته که به او پولی  
پرداخته بودیم... و نه دوست و آشنایی به او پولی  
برسانه... در واقع چیسکی در حال حاضر به فکر  
اویست و به این ترتیب هیچ امکالی وجود ندارد که  
«ماروین» در این جنبش دغسل داشته باشد.

میکی گفت:  
- از این که در این پاره حرفی زدم معذرت  
می خواهم.  
سروان آندریوز که این عذرخواهی را پذیرفته  
بود گفت:

- می دانم... می خواهید ببیند آیا کسی با شما  
خود صلی داشته یا نه... اما ما هم به توبه خودمان  
ما ماموریت های گوناگونی را که ناگهان به شما محول  
شده و افرادی را که در این ماموریت ها مورد تعقیب  
شما قرار گرفته اند از نظر گذرانده ایم. و باید بگویم  
که متأسفانه هیچ نتیجه ای به دست نیامده است و من  
نسبت به این قضیه که در این پیشاند پای انتظام در  
میان بوده سخت متشکرم.

- با وجود این بالاخره باید هرکاری دلیلی داشته  
باشد جناب سروان... ولی من شخصاً از وجود هیچ  
قشنی خبر ندارم.  
- و...

سروان آندریوز که دهانش را برای گفتن کلمه ای  
باز کرده بود لحظه ای مردد ماند و پس از آن به حرف  
خود ادامه داد:  
- و اما... زن نان کنی چطور؟

انتهای دارد



زم نظر - محمدرضا مهدیراده

# شش ماساکه راز

## با سهراب

گرچه آن گوشه دنیا نهاست  
سنگ از پشت نمازش پیداست  
مثل یک خلوت پر جاده بود  
شط پر شوکت شمرش باعاست  
جور دیگر به جهان می نگریست  
رود بر موج نگاهش زیاست  
دست او شاخه نیلوفر عشق -  
- که در اندوه دلم، پابر جاست  
دل او خوابیگه چلچله بود -  
خواب بر بالش او یک رؤیاست  
کاش می شد به دلش راهی جنت  
او که در سمت کویرش، دریاست  
من از این گوشه به پادشاهستم  
گرچه آن گوشه دنیا نهاست  
فرزاد نصیری شهنی - مسجد سلیمان



## فریاد

فریاد که غم دارم و فریاد درسی نیست  
انگار که در وسعت شهبام کسی نیست  
من هستم و تنهایی و آغوش خیابان  
من هستم و دلتنگی بسی وقفه باران  
انگار که دنیای خیالم شده خاموش  
بر بستر روحم زده شد مهر فراموش  
دلتنگم و این بغض گواه دل خونم  
بنگر که چه اندازه گرفتار جنوتم!!  
ای عشق! بیین قدرت پرواز ندارم  
در خانه دل پنجسره باز ندارم  
اندیشه خوابیده دریا! کمکم کن  
ای تور اهوایی شبها! کمکم کن  
انگار که معنای سفر رو به زوال است  
از شدت این حادثه پرواز محال است  
عمریت درین فاجعه فریاد درسی نیست  
افسوس که در غربت شهبام کسی نیست  
دیگر همه جا سایه من طرح خیالیت  
«امروز که محتاج توام جای تو خالیت»  
حبیب جعفری خورشیدی

## غزل مرود

بهار یا کلماتی زلال شد آغاز  
همین که نام تو از احتمال شد آغاز  
گل از گل تو شکفت و دچار شد چمنی  
و سرنوشت من از این خلال شد آغاز  
به من اشاره زدی از غروب می آیی؟  
و دره و داغ من از این زوال شد آغاز  
سرم به عشق و جنون درد می کند، دیربست  
که آسمان من از این دو بال شد آغاز

## بهبانه

من بهبانه توام، تو بهبانه منی  
از تو دل نمی کنم، دل ز من نمی کنی  
دوست دارمت چنان، کز تو دل نمی کنم  
تا ابد اگر مرا بشکستی به دشمنی  
شانه ام برای تو، تا که سرنهسی بر آن  
گرده ام برای تو، گر که زخم می زنی  
لحظه و همیشه ای، مثل سنگ و شیشه ای  
گاه سرد و بی فروغ، گاه گرم و روشنی  
من پرلده ای غریب، بی نصب و ناشکیب  
سر به دام می نهسم تا تو دانه منی

□

همقفس! به من یگو آسمان ما کجاست؟  
من دلم گرفته از این حصار آهنی  
این مرام عشق بود - داستان سنگ و رود  
من همیشه ماندگار تو همیشه رفتی  
می روی و بعد تو حال و روز من؟ می رس  
آتش قناده در بافه های خرمی  
کوربسی احمدی

من و سکوت و غرویی که بر صدام ریخت

مرور خاطره با این روال شد آغاز  
علیرضا دهری - قائم شهر

## ژوش

کبریت زده فانوس را روشن نمود و رفت  
رنگ فضای خانه شد زرد و کیود و... رفت  
در انتهای بی کسی، وقتی به خود آمد  
شمعی به نور خاطرات خود، قزود و رفت  
این بار هم - مانند هر شب - در کنار رود  
شعری برای بغض های خود سرود و رفت  
راه زیادی مانده بود، اما بدون ترس  
خود را مهیا کرد و - آغوش گشود و... رفت  
فانوس را خاموش کرد و بی صدا، آرام  
خود را از این تاریکی شهبام، زدود و رفت

□

کم کم محو شد، ردهای مرد هم گم شد  
انگار مردی - شکل این مردم - تبوه و رفت!  
جعفر عسکری - قم



## روح سبز

تو هنوز روح سبز باور منی  
گاه فکرم می کشم برادر منی  
نیستی از دلم هنوز هم غریبه است  
ای که نیمه غریب دیگر منی  
در دلم بهار نیز جور دیگری است  
حسب دارم آن بهار بهتر منی  
صبح با نسیم می رسی ز دورها  
هر غروب همکلام آخر منی  
عبری از تو گرچه پشت میله گذشت  
باز سبز مانده و صنوبر منی  
نسبت به ابتدای عشق می رسد  
افتخار می کنم برادر منی  
عبدالحسین رحمتی

## گفتم کمی از خود بگویم...

بوی مسفر می بارد از بال و پر من  
از آسمان پر شد تمام باور من  
من می روم تا اشتیاق سبز پرواز  
تا از قفس خالی شود بال و پر من  
بعد از من ای همسایه دلواپس ها  
تو ندکی گاهی باش بر «بلوفر» من  
من خوب می دالم پس از باران دلم را  
می خوانی آرام از غزلهای قر من  
آنگاه غریب می وزد از شانه شهر  
تا می رود بر پادها خاکستر من

گفتم کمی از خود بگویم. یادم آمد

هرگز نفهمیدی چه آمد بر سر من  
کتابخانه

## یاد تو

دلی از جش درد و آه دارم  
در این سینه غمی جانکاه دارم  
به هر جا می روم ای نازنینم  
گل یاد تو را همسراه دارم

## مجنون

بیا جانا بیسن حیوانی ام را  
و داغ عشق بر بیستانی ام را  
بیا تا با دو چشم خود ببینی  
چو مجنون بی سروسامانی ام را

## شکوه

کنار پنجره  
میان طریق چشمه  
به روی لپهای یک شاعر  
نه درون چشمهایش  
یا در ورقهای دفترش  
یگو چرا غریبه ها؟  
مگر من شاعر نبودم  
که چشمهایت را

غریبه ها میروند؟

آینه صادق - محمدمحسن

## تنهایی

تنهایی من  
مانند شب پلدا  
بر از راز و رمز است  
بر از ستاره و شب بو  
بر از خاطره و آه  
تنهایی من  
یک دشت وسیع است  
دشتی که شقایقها را  
می شناسد

ناهد احمدزاده - کرج

شکوه نشستی - سبزی  
صاحب جزو شاعران سبک هستی است و حسن  
شما درست است. این غزل از دوست  
اگر دل از علائق کنده باشی

چنان گرم از بساط خاک بگذری  
به منزل بار خود افکنده باشی  
که شمع محفل آینه باشی  
سعد نعمت زاده - پاسوج  
خورشید با کلماتی چون  
طوفان، اگر خدایان شرابی مقدم و آه  
تکس و دوزخ کافیه می خواهد بود.  
مهاجر معز می - شیراز  
عشقی فریادی بر وزن دافلان دافلان  
بشیرانی چون حکایت می کند  
از جدایی ها شکایت می کند

بشنو از من به دافلان  
چون حکایت دافلان  
می کند - دافلان  
از جدایی - دافلان  
ها شکایت - دافلان  
می کند - دافلان

نامه های من را خواندم آن سالها با معانی  
بیشتری خواهد بود  
فرماند نظریه: عزیز - مینا کریمی تهران - فیه  
هرانی؟ - مرادی نوشهر - وحیده شکران بروجرد -  
مرتضی درویش حسری پل سفید - مهدی آفرینی ملایر  
فاطمه رحیم احمد - سیده صفی رزمگیر - سرمد سرا -  
هانی هشیار دشتی تهران - ابراهیم کمالی نیا شهرری -  
حسین رضایی مقدم - گلستر - نجبه رضازاده زواره - مریم  
گللی بابل - فتح الله رضی فیروز آباد فارس - محمد  
کریمی فرید گرگان - حیدر ساوکی کنگاور.

سه دویشت از اسماعیل مزیدی - علی آباد کتول

## بدون عشق

بدون عشق دنیا دیدنی نیست  
گل باغ محبت چیدنی نیست  
جدا زین داستان و این ساله  
کتاب زندگانی خواندنی نیست







# کیش سکا

پسته محمد ابدلی

هو مرق که در قلعه کمرکوه مشغول گشتگی بودند طوری آهسته و محاسب صحبت می کردند که حتی باد شهر برآمد هم نمی توانست بادشان را از بالای قله فریادی در دیوار بیرون ببرد این قلعه درست مشرف به دریای بود که بیشتر شب به نگهبان فرم افتاده از پشت بوم بود با جوی که قله را از سر بزم شهر برآمده و از فرای آن رود فصل بایز فرا می رسید اما دره کمرکوه با رودخانه پر آب و سرسبز بی نظیری همچنان محصور گشته جلوه می کرد.

مرد ناشناس اولی که از فن حدایش معلوم بود فتوز برده داشت برایش سرنگشته پرسید:

اگر خودمون وارد شد بشیم بهتر نیست؟

ناشناس جواب داد:

کسی که سگ دانه خوش پارس نمی کنما

مرد جوان که از چنگی و زیرکی نبوتش با اطلاع بود با همین جواب قانع شد و سکوت کرد تا دوست با خبری باشد

همچنان نقشه کشی را وایش شرح کند او ادامه داد

ما ساهلست که از مردم کمرکوه چنین و کمرکوه بالا

مواجه می گیریم اما با این شورش و اختلالی که بر سر

صاحب و مالکوت در دماغه پیش آورده سود ما چندین برابر

میشد اگر این جهالت شورش چند صد مرتبه جلوتر بیان

خود کمرکوهی هایشان سراسیمه آید به من خبر رسیده چند

نفر از بزرگانشون قصد طردن از ما در خواست کمک بکنن

خدا خدا من مرد جوان با بی نظری رسید یعنی اینقدر فریبنا؟ همه

دوم پاسخ داد فاین بزرگان ساهلست صلیبی جز صدانی

بغلان و قتلای قای حربه به گوشه شوره نخورده با یک خرمه

می خون میشن و دوی زمین می افشند مرد اولی از روی فریب

و تودای رسید اگر شورشیها تمام کمرکوه تصرف کنن

چهار مرد ناشناسی دوم که از نکتها و لواصل طولانی بین

گفتاشند - در حین صحبت - پیدا بود که پیر و سالخورده

است خنده بلند و تپاله لری کرده گفتند - همین روزی

یک چنین روزیانی رسید کردیم از او جوانی سگ مردم

برده مثل سگ کیشش می کشم بیشتر از آن بدهشند نکته

حداقل چند سالی مشغولش می کشد آن وقت

و دست است و بدد محطه پر از آب که صیال یک حلی

ترسند می گردن اول کار ما هر درست از همین جا شروع

میشد پاسخ پیرمرد شگ و بریده پیشانی در فل دوست

جوان و بی تجربه اش اختلاف بنظر این پرسید - این حسین که

می گی به خوشن آسین نمی رسونه؟ پیرمرد گفت

اولا که پایده صامتش روی می گرداند در تاتی یک

سیری خالیه که می خورده به سوی بر شجاعت که معلوم

از اندام به گفتش سبکتر همیشه خوار و ذلیل حسین مثل

گراز می مرنده که روی گراز غلت نخورده وقتی خرابی به

با پیاده مردم هم آسعه برای شکارش لازم دارن هم عسله

که بیای میز عشقون باشه

با نه اواخر شهر برآمد در اقلانای پنج و پنج و مرز

مرد می داد، مرد دوم - که من سر را پخته بود - بکنی از این زنبورهای نیمه جان را برداشت و همچنان که بالهایش را می کشد گفتند بهترین موقع برای جنگ و تهاجم همین حالات... هم مردم محصور از آتش و زور داشت کردن، هم فصل یگاری رسیده آدم یکل به خوشش آمدند و زرم من مردم کمرکوه خوب می شناسم وقتی به چون هم می افش اولانی که تیرش و جبین می زنی به سو که کم هم وقت جنگ می زنی به کاهدون وقت شای به میدون

چند کلاه می صاحب از سینه کش کرد پایین می آمدند و طرف تها بود دره کمرکوه می رفتند سگهای نگهبان گفته بود برابو هم ایستاده بودند و پارس می کردند اهالی کمرکوه بالا و کمرکوه پایین تا آنجا که می رسیدان و سالخوردهگان آنها به یاد داشتند بر سر مالکیت این دره اختلاف داشتند اما بطرف مسالمت آمیز و با جدوی اسرار آمیز حدیگر را تحمل می کردند، هر دو مردی که در قلعه کمرکوه غلبه می کشیدند لطماتی شست از اطراف می نقشه کشی برداشتند و به دره سرسبز و شوق انگیز کمرکوه که پارس سگها آرامش و هم آسایش را به هم داده بودند خیره شدند، مرد جوان که احساساتی شده بود از دوست پیرش پرسید:

تجلیب مسکه در این نکته نبشت اختلاف وجود داشته باشه؟ پیرمرد نگاه مرموزانه ای به او انداخت و جواب داد اختلاف؟ چه اختلافی؟ این ما حسین که طرف ایجا می کشیم و شورش می بریم؟ مرد جوان که هنوز نجب نامیر آروشن روحش و شوق انگیز دره کمرکوه بود دوبره پرسید:

اما که داریم از دستر این فکر زده ا؟ استاده می کنیم

دیگر چه نیازی به اختلاف و ایجا جنگ و دغا داریم؟

پیرمرد که می خواست راه گروته پسنکی و نسبی را از

هم اکنون در مقابل دوستش شد دلیل پاسخ داد هاین

سرسبز دره همیشه تیرجه گیاه ساهلست پیرمرد از مقابل

تیرجه مشرف به دره کمرکوه دور شد، مرد جوان هم در

ناشناسی راه افتاد پیرمرد گفت: صفا پات باشه این قلعه

جای آدمهای احساساتی نیست و گرنه تا به حال پادشاهان

لسل اندر مثل شاهر شده بود؟ باید بگورتن منند آدم

وقتی پیر می شد خیره قدرت حیات سراسی بعضی ها به

ناشناسی غر می زند و برای او اتصال قدرت می کشد

زشتی ها هم مثل ما بازی خوس جنگی بزرگان می کشد و

می شنیم نشانی کنیا

مرد جوان فقط مشر زانگان داد، معلوم نشوده علامت

ناید سخنان پیرمرد با آوری است و تلافیه همین گفتش

پیرمرد را عصبانی کرد و با تعجب گفت:

«معلول چی هستی؟ لیرت دنبال حسین بگه یاد اینجا

ببینم»

مرد جوان بی درنگ پیام گویانی را برای نکا کاشفی

نوشت و از زیر در اقل بیرون داد، این پیام به خطی نوشته

شده بود که برای هیچ یک از اهالی کمرکوه بالا و پایین قابل

خواندن نبود بعد هم دره پیرمرد کرد و گفت من مردم

کمرکوه رو از آب کشم و پیرم بالا پیرم سر نکال داد و

گفت: «آره» دو سه تا لیوان شیر آب تدارک بود»

مرد جوان از قلعه بیرون در اما نه پیرمرد و پیرمرد و

سوی چشمه رفتند، مسیر آبشاری را به سرعت پیش می برد

و با خود میزمزه می کرد: «هون بهتر که بر سر زرم غر

بزنم»

و تابه ایی بعد غرل دست معرشد

## پاسخ ما

محسنه والمو و رشت

مقدم زندگی را خواستم، سوزن دل بد نویذ یعنی خوب هم بود اما چند اشکال لقی در کاران وجود داشتند، اولاً که فساداری شهر حلجیه خیلی اروپایی عمل کرده بودیدا اما حلی که من می دانم ظر آن شهر حتی بکتر هم نیست که حرفه باشد، چه رسد به اینکه صاحب مد اوهیل آخرین مدل باشد اما «توما» که همتر از «اولا» می باشد حلیه جزو خاک غراب است و نه ایران یا باین حساب قبول می کنید که کل فاشناسان به ریخته می شود از موره پشتهاندان پیر انتخاب نویسنده ما پشتهاندان نویسنده مورثش نمی کشد

عده شری که لوقی

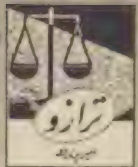
نویسنده می کشد در اولین پاسخ به شما یادآور شدیم که موضوعات تکراری کار نکنید که در پایان قصه معلوم می شود شخصیت اولی یک بی جان است! که صاحب قصه می پرسید حلیه است که با کسی کشی به جای خلق سوزنه به تکرار رو بنام و سوزنه، اما از این پی به این گونه قصه ها این پاسخ می نروا می دادا

مردی فاسیور و فاسیور

مشکل زلالی آمیز را خوانند، قصه ای که طی آن سعی کرده بودید مرگ پسرخانه مان را به خانه گزینان تسلیم بگوئید، خدا بسشش دهد، و اما حلیه رقم سالم که دلم می خواست پیرمرد مثل لفظ به این غلط که نتوانسته بودید از شهید روایت «دوم شخص راوی» برپیشان امکان چاپ پیدا نکردا

سایان صامت، ۷۴ صفحه از خم

فایست رنگه مان را خوانند، پیرمرد را که در ۱۷ سالگی پترانی این گونه بیخسی خوش جای تحسین دارد، اما اقصوس که قصه ات خیلی طولانی بود و نتوانستیم از آن بهرماند لیرم، منتظر آمار کوفته رفتیم،



زندگی آنی را فراهم سازند.

اسدالله امیداری

### شهرداری با زیاده‌ها چه می‌کند؟

همان‌طور که دهها بار از طریق تلویزیون و تبلیغات خیابانی مشاهده کرده‌اید مسوولان شهرداری تهران اعلام کرده‌اند که زیاده‌های اهالی تهران حدود شصت و ۹۸۰ تن جمع‌آوری می‌شود و از شهروندان خواشست کرده‌اند که زیاده‌هایشان را از ساعات دیگر بیرون نگذارند.



اکنون که نازم این نامه را می‌نویسم ساعت پنج دقیقه پلمب‌اند است، وقت کتبت ساعت ۱۲:۰۵ دقیقه نیمه‌شب است و من در حال اشتغال بوده‌ام و افراد بیچاره‌ای که از سرت زیاده‌های اموار معاش می‌کنند، چندین تریلت زیاده‌های اخلی محل را زنجیر کرده و بعضاً با درواشتن لثیای مورد نظر، زیاده‌ها را که مردم منظم و مرتب در کیسه‌های زباله ریخته‌اند به گوشه‌ای شوت می‌کنند. تا صبح هم که گریه‌ها و سوگ‌ها دلی از غزا ترمی آورند، البته باید دانست که ۹۹۹۹ درصد مردم تهران از دانشی محضه‌های نلزی مشک‌شبه فتن کبیتر چاهی که در جلوی درب منزل شمال‌شهری‌ها وجود دارد، معرومه [اصطلاحی است] از پلیس شهر هم صبح‌ها ساعت هفت و نیم صبح و استهای شرکت‌های خصوصی که با شهرداری قرارداد دارند، کیسه زیاده‌های هرچیز مردم را جمع‌آوری می‌کنند. در این میان مسوولان شهرداری تهران به جای اینکه به فکر کیفیت نظافت شهر باشند، میز ریاست را مفت چسبیده‌اند و به کشتن خود با شورای شهر ادامه می‌دهند، و آلفا تا آلفا آور است.

حاجی محمد طاهری

### بیمارستان راهبردی فاقد پزشکان متخصصی است

بیمارستان راهبردی به جمعیتی بیش از ۱۵۰ هزار نفر دارای یک بیمارستان است. متأسفانه این بیمارستان فاقد پزشکان متخصصی، خوب و مجرب است و هر وقت هم پزشک متخصص داشته باشد، عسر طرح است و بعد از یک یا دو ماه باید از

راهبردی کوچ کند و به مناطق دیگر کشور برود. این امر باعث بروز مشکلات فراوانی برای شهروندان راهبردی است. امیدواریم وزارت بهداشت و درمان و آموزش پزشکی اقدام لازم در این خصوص به عمل آورد.

راهبردی - محمدعلی بوسی  
خبرنگار اطلاعات هفتگی

### تاله شکیه بر زمین است؟

کوه تاله‌شکیه در حاشیه شهر بوکان قرار دارد و مردم این شهر و اطراف آن، روزهای تعطیل برای سیاحت و گشت‌و‌گردی به این کوه می‌روند.

طی ده سال اخیر تعدادی از اهالی بی‌اراده و بی‌خرد با زمین در این کوه کشت و پاد یا جان خود را از دست داده‌اند.

حال که امنیت به منطقه بازگشته، چه خوب است مسوولان نظامی اقدام به جمع‌آوری مین‌ها در این کوه بکنند تا امنیت گشایی که برای تفریح به منطقه می‌روند تا مین شود.

نادر یاقینی - خبرنگار اطلاعات هفتگی

### آب و فاضلاب عادلانه عمل کند

ببین و آب و کم‌آبی از جمله مشکلاتی است که مردم بسیاری از شهرها و روستاهای کشور با آن دست به گریبان هستند و به ناچار آب در سافت مختلف شبانه‌روز تقسیم‌بندی شده است اما مسأله در شهرهای چال‌نور این تقسیم‌بندی عادلانه صورت نمی‌گیرد. محله‌هایی وجود دارند که در طول شبانه‌روز آب ندارند اما بعضی از محله‌ها کمتر از دو ساعت از این نعمت برخوردارند و این دو ساعت نیز به نفع‌های فست اختصاص یافته است. از مسوولان محترم آب و فاضلاب تقاضا می‌شود در تقسیم‌بندی آب شهر حواشی عادلانه عمل کنند!

اسفندیاری

### شهرها مشکلات فراوانی دارد

شهرها از دیرباز شهرتند. سیرم با جمعیتی حدود ده هزار نفر، پنج‌گانه امکانات تفریحی، ورزشی و فرهنگی ندارد، یکی از دلایل عقب‌ماندگی این شهر قرار گرفتن در ۲۰ کیلومتری مرکز شهرستان است. متأسفانه امکانات بیمارستانی نیز در این شهر بسیار ناچیز است.

از جمله کمبودهای شهر موارد زیر است:  
۱- نبود کتابخانه عمومی و یا پارک مناسب برای مطالعه

۲- ندانستن حتی یک سالی ورزشی  
۳- ندانستن شبکه تلویزیونی و رادیویی استانی، شبکه مراستری نیز به‌خوبی دریافت نمی‌شود. امید است مسوولان منطقه برای رفع مشکلات این شهر تدبیر کنند.

علی‌اکبر رضایی

### قدردانی از برادر دانا

طی مراسم ویژه‌ای از اعضای برگزیده کانون امام جعفر صادق (ع) ایوانکی در بخش جنشوره فرهنگی ورزشی کانونهای استان سمنان قدرتی به‌عنوان

در این مراسم مجتبی نورمحمدی مدیر مسوول کانون فرهنگی هنری مسجد جامع ایوانکی برگزار این‌گونه مسابقات را گامی مؤثر در راه رشد و اعتلای جوانان و نوجوانان دانست و حضور جنشگر آنان را در این چنین جشنواره‌هایی گویای همین امر عنوان کرد.

در این مراسم که خانواده برخی از برگزیدگان نیز حضور داشتند روح قدرتی و جویازی اماند است. لازم به ذکر است کاروان کانون امام جعفر صادق (ع) ایوانکی در این جشنواره که با حضور مشاور وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی و سایر مقامات عالی کانونهای ساجد کشور چندی پیش در شهر سمنان برگزار شد موفق شد مقام اول توالیش برادران و مقام دوم توالیش خواهران، مقام دوم حفظ قرآن خواهران، مقام سوم حفظ قرآن برادران و مقام سوم و چهارم درویشانی برادران را کسب کنند.

شریف‌جو

### مشکلات مشکل راه دارد

فاصله شهرستانی بی‌ریز به بخش محروم مشکان حدود ۷۰ کیلومتر است. این درحالی است که اگر مسوولان هست به خرج دهند و با زیرساختی جاده خاکی که از گرده‌فراخ‌ها می‌گذرد آن را آسفالت کنند، این مسیر به‌کثر از ۲۰ کیلومتر تقلیل پیدا می‌کند و این بخش محروم امکان این را می‌یابد تا به منابع بیشتری دسترسی پیدا کند.

حالب اینکه آب لوله‌کشی این بخش به علت خشک شدن چاه‌ها از یک سال پیش قطع شده است. همچنین مسیر ۲۰ کیلومتری بخش مشکان به شهریار می‌چنان در دست ساخت است.

متأسفانه برای لوله‌کشی گاز از کارگر افغانی استفاده می‌شود و در نتیجه نیروی کار منطقه همچنان بیکار می‌ماند.

اسدالله کلامی

### شهرداری برای آبرو نیست؟

شهر مودشت با جمعیتی بیش از ۱۲۰ هزار نفر که بیشتر آنها را جوانان تشکیل می‌دهند، فاقد شهرداری است.

از مسوولان انتظار می‌رود که برای کاهش سطح فقرات بین مناطق محروم و غیرمحروم به مناطق محروم بیشتر رسیدگی کنند و زمینه ارتقای سطح



مرکز پیشگیری از بیماری‌ها - وزارت بهداشت و امور درمانی - تهران

# جدول

## جدول اطلاعات عمومی

### اقتی

۱- صوری که در خواب یا بیداری به ذهن آتشی می آید - چندین فصل اول سال غورشیدی - گوشه ۲ -  
 ۲- مردی و خود کامگی - برطور - در شاک و تاسف آور  
 ۳- از طوایف بزرگ کشورمان - گندم از آسیا برگشته  
 ۴- از جنس های باستانی ایرانیان - چلچراغ ۵- باقی که  
 به نام فاشله - رهرا (بی) صبر حضرت علی (ع) ثبت  
 شده است - از سلسله های قدیمی تهران - سه کیلوی  
 تهرانی - لالتر و گوشت ۵- خدا و مهور - مجسمه  
 پشت و پیر - معاهده ها برای نمایش لباسها - سرگذشتها  
 ۶- رشت کردن - این هم نام شکر برای خوک است - در  
 اکثریتی ۷- رها از مرد و وابسته به خلق - مؤمن  
 و کثرت است - حرف فاصله ۸- نوعی ساخت قدیمی - آتش -  
 لغوه و رخت - دوزیر و حبله ۹- دستی نازی - قلیله های  
 کوچک - پیش پروردگار - خدا نکند پناهی اش بر دامن  
 کسی نشیند ۱۰- آب تپه - در مناطق سرسبز در رستان  
 می بارد - فرخشی - با چنین آدمی نباید دوستی داشت  
 ۱۱- نلس خسته - از رشت های مسافت یو - تاجر ۱۲-  
 حرف شرط - سن و سالی از او گذشته است - حتی برای  
 یاران و عزیزان - شب چهار ۱۳- ارفغان سفر - از هیچ  
 چیز ترس به خود راه نبراهند داد - مرد یون و یون  
 بی شهر ۱۴- لعن و نفرین - مادر ورزشها نام گرفته  
 است - هفت صبریات آمده است - حسرتگی و  
 یکدیگری ۱۵- طریقی از حس که در قدیم در حمام  
 بیشتر موده استفاده بود - پدر عرب - ماهه رختندگی و  
 رونق است - چنانچه آدم به آدم نرسد - دلی این ضایع  
 هم می رسد - آب پاک ۱۶- بل و عدم - نوعی نمایشنامه  
 فسیلبر برای تئاتر و نمایشنامه برای سینما - کشوری  
 در قاره آفریقا ۱۷- آنها - عنوان اثری جلب که راوی  
 سر گذشت - حسن صباح است.

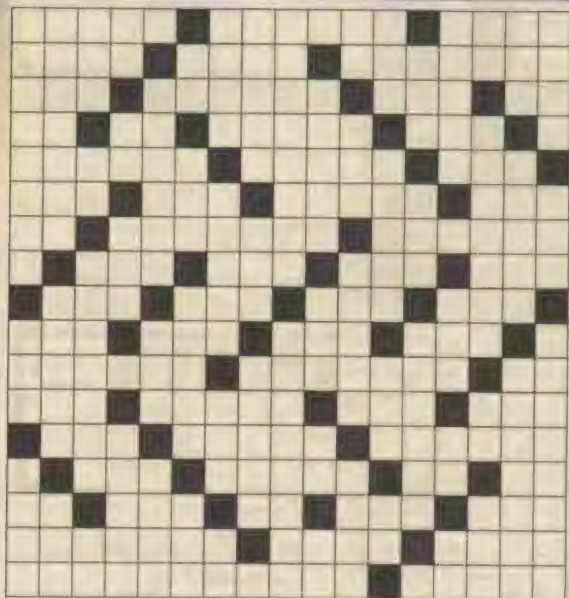
### عمومی

۱- برج و نهی از هر چیز - شهد و انگین - اثر  
 ارزشمند شعر بزرگ ایران - جامی ۲- آسانی و  
 سهولت - آنچه به رسم املت به شخص سپارند -  
 حرابت و پنداری ۳- گوشت آذوقه - آبگنی در آمریکا  
 - اهری که پاهای تاراده - سفر و گشت ۴- جامه بلند  
 که روی لباس می پوشند - شنگی است قیمتی - دوستی  
 - سپوند شایست ۵- ترک کردن و نهیدن - اخوی آن  
 شهرت جهانی دارد - موافق و خشنود ۶- چنین حریف  
 اصلا وجود خارجی ندارد - راه راست و آشکار - جوچه  
 و شک - چنین آدمی غیر ممکن است که خوب شود ۷-  
 خبره ای با سر در سلسله های فنیال - ناگفتنی است و  
 نباید فاش شود - نواری رنگ وارنگ که معمولا  
 دختران بپوشند - موهایی بر خود می بندند -  
 تاریخ نویس ۸- از شهرهای مهم و بزرگ آلمان  
 باغیادی کوچک برای گلشن سبزیت - اگر لاگرو

از این خبریانی که هر هفته چندین مجله را  
 صحیح حل کرده و به دفتر مجله ارسال  
 نمایند - دو نفر به قید قرعه انتخاب و به هر  
 یک هدیه ای به رسم یادبود تقدیم می گردد

جوایز یزدگان مستقیما به آدرس آنها ارسال خواهد شد

۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱



قدیم در کشورمان رواج داشت - نوشته ای که به موجب  
 آن دریافت یا پرداخت پولی را به دیگری واگذار  
 می کنند.

○○○

طراح زبان فنیلی از تهران

### حل جدول شماره ۳۰۱۵



باشد برای بیمار کردن گفته کانی است - اسب آذوقه ۲-  
 به راه داخلین و فرستادن - قلمی زیبا در قاره آسیا ۳-  
 مدت و زمان ماندن یک فیلم بر روی پرده سینما -  
 پلاتین حد - چنین فوسنی آدم را به راه ناخیراب  
 می کشاند ۴- گلی که تالا شکفته بلند - فروزان  
 ناتوان بدون دوران ۵- آشپز به دور ۶- غی حریف  
 وسیله ای برای سفرهای بیرون شهری - خودداری از  
 خوردن - نوادی ملید برای گیاهان و زمین های  
 کشاورزی ۷- خطی که میزان بالا و پایین رفتن تعداد یا  
 مقدار محصولات یا درآمدها را نمایش می دهد - خادم  
 پشتیبان - از ورزشهای تکرار تصاب ۸- در بارخانه  
 محل مخصوصی دارد - بوی ماندگی شنا و نان - این  
 روزها در شمال کشورمان فراوان سرازیر می شود و  
 باعث خسارات فراوان می گردد - مهلت خواست ۱۰-  
 هم رافیر دارد هم دریا - بالای هر چیز - از جمهوریهای  
 سابق مصری است - حبس اصلا بی نیی نهد ۱۶-  
 علوم دینی - وقت و زمان - یکی از خورشدهای ایرانی  
 ۱۷- مبارز مشهور لیبیایی که علیه ایتالیایی ها فیلم کرده  
 در آخر به دست آنها به شهادت رسید - از پهلوانی که در



## با هوش خود کنجار بروید

از هوشک معناری

### اعداد و تصویر ناپیدا

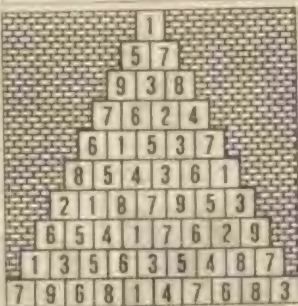
در میان این اعداد و نقطه‌های سید یک نقاشی نهفته است، برای اینکه موفق به پیدا کردن این تصویر شوید، تعداد یا خود کاری بردارید و از شماره (۷) تا شماره (۳۸) را از روی نقطه‌های سیاه با حفظ مسقیم بهم متصل کنید، پس از پایان خط کشی تصویر ناپیدا در جلوی چشمان شما ظاهر خواهد شد.



تعداد یا خود کاری بردارید و از شماره (۷) تا شماره (۳۸) را از روی نقطه‌های سیاه با حفظ مسقیم بهم متصل کنید، پس از پایان خط کشی تصویر ناپیدا در جلوی چشمان شما ظاهر خواهد شد.



### اعداد و خانه‌ها



### معمای پیمانه‌ها

۱- یک پیمانه سه لیتری و یک پیمانه پنج لیتری داریم، به چه طریقی می‌توانیم با آن هفت لیتر از مایعی برداشت کنیم؟  
 ۲- این بار یک پیمانه هشت لیتری و یک پیمانه پنج لیتری داریم و می‌خواهیم از طریق هشت لیتر مایعی برداریم، به چه ترتیب این کار را انجام دهیم؟  
 ۳- در بار دیگر می‌خواهیم با یک پیمانه چهار لیتری و یک پیمانه ۹ لیتری هشت لیتر از مایعی را برداریم، چگونه بطور این کار را انجام دهیم؟  
 با کمی اندیشه حتماً موفق به یافتن پاسخ خواهید شد.

### کوزل و شکارچی

با کادریک از مشاهداتی پنجگانه شایع کوزل کامل می‌شوید

در این تصویر تعدادی عنصر را در حله‌های مربعی شکل ملاحظه می‌کنید که روی هم چیده شده‌اند. شما باید متناوبی بردارید و از بالا و شماره (یک) به طرف پایین حرکت کنید البته از هر ردیف می‌توانید یک عدد را انتخاب کنید که ارتباط وقتی به آخر اعداد می‌رسید جمع حله‌هایی که از آن عبور کرده‌اید، عدد (۲۷) را نشان دهد.



### ملوانی در انتظار

که دوستی از صحنه یک نقاشی نهفته کرد و به خواش ملوان یک تصویر دیگر از روی صحنه اصلی کیه برداشت تا به عنوان بازگاری به او بدهد وقتی ملوانی در انتظار بازگشت لایق ناپدید می‌شود



### فروشنده بهداشتی تشویق باید گردد

آقای «علیرضا دلیلی» همکار اختیاری صحنه مستیخت عدسی در «خسروشهر» ضمن انتقاد از فروشگاههای غیربهداشتی که سلامت مردم را به خطر می اندازند در شرح تصویر مغازه ترگل و رگل مراد غذایی زادگاهشان نوشته : وزارت بهداشت برای کاهش هزینه درمان باید فروشندگان مواد غذایی سراسر کشور را مجبور به پوشیدن لباس سفید کند تا چرک شدن روپوش دیده نشود.



پنده ضمن تأیید پیشنهاد جناب «دلیلی» که بدون استدلال دست به دوربین نمی شود در ادامه

طرح بهداشتی مزبور عرض می کنم : روپوش سفید فروشندگان مواد غذایی در صورتی به نفع خریدار خواهد بود که آقایان مثل بعضی از پزشکان سفید پوش حق ویزیت و یا درواقع دستمزد خود را بابت چند متر پارچه بالا نبرند! خصوصاً صنف نانوا که برای گران قیمت اعظم خوراک مردم دنبال بهانه می گردند و لو حواث ولشکنند و نیبورگ!

### سوغات سردشت

گل تپه از توابع شهرستان مهاباد که جمعا بین ۳۰ الی ۴۰ خانوار هستند بدون کمک جناب فرماندار و مرحمت استادن و لطف این و آن خودشان آستین همت بالا زدند و مسجدی ساختند که اگر در استان کردستان بی نظیر نباشد کم نظیر است.

خوشخانه همزمان با شعرهای تکراری حمایت پرداخته در زمینه لزوم توسعه و اصلاحات گروهی بی ادعا به جای مصاحبه و حرف عمل می کنند، آقای «جعفر مام خیزری» ساکن «سردشت» در یادداشت تبصحه تصویر پیوست نوشته : اهالی روستای

حجر عدسی نویسی به عنوان عضو کوچکی از خانواده بزرگ اطلاعات هنکی حسن عرض ادب و

فرود آوردن سرعظیم در برابر مردان مسجدساز روستای «گل تپه» به سایر هموطنان روستائین توصیه می کنم در امور اجتماعی و رفاهی چشم انتظار کمک مسئولان نباشند چون آقایان همین قدر که به فکر حفظ میراث خود هستند باید کلی مسوولان بوده و توقع دیگری از آنها نداشت.



### پیشکوتای امروز، علی پوشان دیروز

هشده ساله از دومین هفته فصل پاییز یک دوره مسابقه فوتبال سالتی (فوتسال) میان موسسیدهای این رشته ورزشی تحت عنوان جام زندیابه بیرونی شکوری برگزار می شود. در نهمین دوره مسابقات مزبور که هنوز در جریان است از ملی پوشان صاحب نامی مثل جعفر کاشانی (مدیر باشگاه شاهین)، علی صباری، ابرج دانیالی فرد و محمد پنجعلی، مربیان فعلی نچینل به عمل خواهند آمد. همکار عکاسان که در اکثر مسابقات مزبور حضور داشته، ضمن اشاره به بازی ضعیف تیم ملی با سرمربیگری «پلاژیچ» مقابل زلمی گنتم آسیایی مثل تایلند و بحرین و همین طور سردرگمی آنها در جد مقابل تیم ملی عربستان که شانسکی مسابقه باخته را دو بر دو مساوی کردند، گفت اگر ملی پوشان امروز به فکر سلامت ساقها و جلب نظر دلالان باشگاههای صاحب دلار خارجی هستند ملی پوشان دیروز هدنی غیر از شکست حرفان خارجی نداشتند ولو

مثل «مهدی کشاورز» دروازه بان سابق تیم ملی (دومین موسسید از سمت راست) سه بار دشتشان بشکند و حالا با همان دست سه بار جوش خورده در سن پلاژی ۱۶۰۰ آخرین سگر تیم پیشکوران دفاع کند.





## ناخنگ به آرشو

حمله ارتش آمریکا و انگلیس به «کابل» و «پندهار» جهت درهم شکستن گروه طالبان حاکم بر ۹۵ درصد خاک افغانستان، میزان رشادت و زنده گن ایرانی را طی ۸ سال جنگ تحمیلی ثابت می کند. مجلس عبور که بدون کمک هیچ کشوری توانست مقابل ارتش متجاوز عراق با حمایت آشکار و پنهان دهها دولت از جمله همین آمریکا مقاومت کند، لذا بنده بر مبنای کار بزرگ و دلاوریان ایرانی صلاح دیدم پس از عبور شدن هفته دفاع مقدس عکسی مربوط به سوانح گذشته (پایه خبر نگاران از بنای پاییده شهدا در شلمچه) را انتخاب کنم، مجید شامغان نژاد اولین نفر از راست تصویر و حقیر یکی مانده به آخر هستم. هرچه زمان می گذرد میزان رشادت و زنده گان در دفاع از خاک مقدس کشور بیشتر نمایان می شود.



مراتب جهت افلاخ مسئولان مریدس بن سوار وابسته به جاسن عرض شد تا هنگام دعوا مراقدهای سیاسی (نه حرص و جوش برای حفظ

منافع ملی) پادشان باشد پستههای کفیدی آب و نان دار را عبورون رشادت چه جان برکفشی هستند.

## مسابقه شریخت لوردی



آسیا محبت راهیابی به جام جهانی

۲۰۰۲ است به میزانی لایان و کره جنوبی) عهد دیگری او هوطنان ما دفاع از افلاخ نظر کارشناسان نه چندندان باصلاحیت برنامه ۹۰ شبکه ۳ سیما به ورزش بومی زاده گاهشسان توجه دارند. از جمله این دو کوهنورد بهشتید درخت توده گناباتی که همکاران جنب «حسن فیاض لوغانی» تصویرشان را ضمن رقابت شکار کرده، باقیمر در پاره طرح غلط تبدیل بالمقای تهران به آپارتمان نوشته اگر این ورزشهای سر به فلک کشیده در پایتخت بود حتم پدایید ناکسون بسازد بفروشا صد پاره باچرب کردن سبیل مانوروان شهرداری منظم مربوطه. انهارا در تاریکی شب قطع و در روشنی روز به جایشان برج ساخته بودند!

روحانی که ازغان علاقه مندان نوبیال متوجه مسابقات مقاماتی کشورهای تازه

## استراحت کامل

جناب «هادی رضائزاده» هکار افغانی صلحه سخت عدسی در روشای «سیاهکلا» از توابع شهرستان «بابل» شکار دوربین خود را اختصاص داده به خواب راحت دون از دوستان بی نیاز از رختخواب و رختخواب و بالش و... متنها خدا کند در ادامه استراحت کامل آفتابان راندهای باچشمان ضعیف مثل حقیر عدسی نویسن هوس ماسه لوردی به سرش نزده باشند!



## موبایل تولهانان

این روزها نه فقط بزرگترا در هیچ قرصنی از عزایای نفی همراه خاقل پیشتند (لو مکانه مهمی با طرف مربوطه نداشته باشند) بلکه بچهها هم به این وسیله بزرگتر و دلبستگی پیدا کرده اند (در حد یک وسیله بازی) اگر استفاده از واژه «همه افراق باشد اگر رانندگان دو دستی هم عست به فرمان تعریفی ندارند چه رسد به یک دستی! اما عدای ترحیم رانندگی هم با وجود به مخاطره انداختن جان خود و سایرین دست از موبایل بر نمی دارند.

آقای «حمیدرضا دلووآبادی» خبرنگار اختاری اطلاعات هنگی در «اراک» ضمن اشاره به بیماری چشم و هجشی نوشته برادرزادام «پوریا» به تقلید از بزرگترا صدام در طرفن همراه او، آلو می کند و دست آخر کاشف به عمل می آید چون نشنه است «پاره دستور آوردن یک لیوان آب به والدین معترض می دهد. چه سر به راهی که قبل از مبتلا شدن به بیماری موبایلیسم مرتبا از بنده می پرسید: عیبرجان تشنه ات نیست بروم براهت آب خنک بیارم!»





## باتلاق مرگ

«نام» آدم میوز و اسرار آمیزی به نظر می رسید. وقتی با آن فریاد آهسته آهسته بلند شد و لایق پلانو و کلاه سیاه در خیابان ظاهر می شد. همه چشمها با دقت و احتیاط به سوی او متوجه می شد. زنهای با وحشت راه رفتن آرام او را نگاه می کردند و پیرزنهای چهرههایی در گوش می می گفتند. هیچ کس از او حرف نمی زد و او هم به کسی احتیاج نمی کرد. صبح ها از خانه شخصی و قدمی خود که در جویهای جنگل بود خارج می شد و قدم زنان خود را به شهر می رساند. بعد هم روی بیکت پلوار بزرگ مقابل آفتاب می نشست و با استفاده به یک لفظ نامعلوم خیره می شد. این کار هر روز او بود. گویی قفس بزرگ داشت که نمی توانست آن را با کسی در میان بگذارد شاید می ترسید شاید هم به کسی اعتماد داشت. او به هیچ کس حتی نگاه نمی کرد. گویی کسی برایش حالب نبود تا اینکه آن روز...

ناگهان او را دید. یک زن با لباسهای بلند و پوشیده چشمانی آبی و موهای طلایی و بلند. نمی توانست باور کند. نمی توانست باور کند. دختر مرده خلافتش یک بار دیگر زنده شده باشد. دخترش که او مرگش را با چشم خودش دیده بود. از جا بلند شد. چند بار چشمانش را مالید و با تعجب به زن مرموزی خیره شد. زن که انگار مترجم حرکت او شده بود نگاهی به او انداخت و لیکن خرموزی زده بود هم از او پرسید.

«اتفاق افتاده... شما چرا به من خبر داده اید؟»

«نام» غمی پنهانی کشید. نه این صدای او نبود. این صدا، کسی گفتش بهتر و گرفته تر بود. به همین طایفه او را نزدیک گفت.

«نه فقط شما شیفت عجیبی به یک نفر دادید؟ زن با لیکن سحر آمیزی از «نام» دور شد. تنه او چند لحظه به فکر بود رفت. بعد کلیه بغلی اش را فرو آورد و به یک جگن که در یک روزنامه چاپ شده بود خیره شد. زیر عکس نوشته شده بود این دختر دیسب به طرز عجیبی به قتل رسید. هنوز سرخی از قاتل یا قاتلین به دست نیامده است.

شیفت عجیبی بین این دو آدم وجود داشت که حیرت و تعجب او را برانگیخته بود. می آنکه خود بداند برآزاده به دنبال زن مرموزی روان شده که کجا او می رشت. اما این فانیته بود. زن که مترجم «نام» شده بود بالاخره در اتیورس مقابل «نام» ایستاد و پرسید.

«منظور شما از این کارها چیست؟»

«نام» که خود از این کارهایش تعجب کرده بود به

رو گفت.

«من باید چیزی را به شما بگویم. اجازه می دهید با هم یک قهوه بخوریم؟»

کسی جلوتر یک سیرور هست.

زن با همان لیکن خرموزی پیشرفت. چند دقیقه بعد آنها از اتیورس بیرون شدند و وارد یک رستوران شده در گوشه غلغلی بنشینند. «نام» سیگاری روشن کرد و از زن پرسید.

«راستی اسم شما چیست؟»

زن چهره ای که زیر چشمتی به او نگاه می کرد جواب داد.

«نام» با شنیدن این اسم فریاد خفگی را تعجب کشید. گفت.

««نوزاد» اسم شما «نوزاد» است؟ یاور کرنی نیست. چطور؟ چه چیز غیرعادی در این اسم وجود دارد؟»

«نام» در چهره ای که می گوشه استخر آب و ناراحتی خود را نشان ندهد گفت.

«آخر اسم او هم «نوزاد» بود... «نوزاد»!

زن در چهره ای که خود را متعجب و متحیر نشان می داد پرسید.

«او کیست؟ منظور شما را مترجم نمی شنود. لطفاً کمی روشن تر صحبت کنید.»

«نه سعی نکنید گذشته را به یاد می آورید. او همه چیز را بلور کرده... عشق مرا... آرزوهای مرا... و حتی زندگی مرا... نه... از من نخواهد درباره او حتی فکر کند. یا حرفی بزند.»

«من از حرفهای شما سر بر نمی آورم... شما آدم مرموزی هستید و من دوست ندارم با آدمهایی اسرار آمیز آشنا شوم.»

زن این را گفت و از جا بلند شد.

«نه... شما را به خدا نشینید. خواهش می کنم... شما تنها کسی هستید که می توانم به او اطمینان کنم. بسیار خوب... فراموشی را برای یک روز دیگر... چون حالا تعجب ندارم.»

بعد هم چیزی روی کاغذ نوشت و بلافاصله از رستوران خارج شد.

C C C

این واقعه باعث آشنایی «نام» با آن زن مجرور شد. از آن پس آنها اغلب با هم بودند. مردم دیگر کمتر «نام» را تنها می دیدند. گویی گذشته خود را یافته بود. آنها اغلب در پارک با هم حرف می زدند یا در رستوران با هم غذا می خوردند. «نام» احساس می کرد که هیچ فرقی بین او و «نوزاد»ی مردانش وجود ندارد. از این رو با بی صبری تمام می گوشید و منتظر بود تا روزی با «نوزاد» از دوایج کشته آید. البته او پاره ای پیشنهاد را مطرح کرده بود و می ترسید که پاره ای از جواب منفی می داد. می گفت فعلاً خرموزی و ازدواج برای او امکان پذیر نیست! بیشترین گوشش «نوزاد» این بود که هر طور شده راجع به «نوزاد»ی مرده اطلاعاتی به دست می آورد. اما «نام» هیچ وقت از گذشته تلخ خود حرفی برای زن نمی گفت و هر وقت شخصی راجع به این موضوع به میان می آمد «نام» دچار رنجه شخصی و ناراحتی می شد. حتی چند بار با «نوزاد» نزاع کرده از او خواست اصلاً راجع به این موضوع سؤال نکند. و همین باعث

کنجکاری بیشتر «نوزاد» شده بود.

با گذشت زمان عشق و علاقه «نام» به «نوزاد»ی جدید بیشتر می شد و هر بار که او را می دید با اسرارهای فانی از دوایج می کرد. ولی «نوزاد» با همان بهانه می آورد و از دوایج را به عقب می انداخت تا یک روز که «نام» به سختی از کوره دررفت و با خشمی آهسته به تهدید گفت که اگر به این ازدواج راضی نشود هم او و هم خودش را می کشد.

زن مرموزی که گویا منتظر همین تهدید بود گفت که به یک شرط حاضر به ازدواج خواهد بود و آن این است که او شش مرگ «نوزاد» را برایش بگوید و قول داد هرگز راجع به این موضوع با کسی صحبت نخواهد کرد. بالاخره «نام» تسلیم شد و قول داد که یک روز تمام گذشته اش را برای او تعریف کند.

C C C

آن روز در چهره ای که آنها در جنگل نزدیک خانه «نام» قدم می زدند «نام» از شروع به صحبت کرد.

«او از خانواده بزرگ و سرشناسی بود. پدر و مادرش و برادرش او را به طرز عجیبی دوست داشتند. آن موقع من تلخ خوبی ندانستم اما از او فانیله و دوستی گریز من گفتی بعد از زده بودم. ولی آنها نمی خواستند دختر خود را به آدم بدنامی مثل من شوه بدهند. با اینکه بارها و بارها برای خواستگاری می رفتم. مردم اما حتی نخواستند بوم با او حرف بزنند. حتی او را بیرون از منزل تنهائی دیدم تا به او اطمینان کند و حرف دلم را بگوید. او همیشه با ما مادرش بود و با پاره ایانش دیگر ظلمت طاقی شده بود و عسیم گرفتار او بودم.»

زن مرموزی که به حرفهای او گوش می داد نگاه غمناکی به او کرد. اما دوباره بر تعصب خود مسلط شد و او را بشویند گره انداخته بدهد...

«بعد از حرفهای زیاد و طرح نشاندن بالاخره مصمم شدم تا او را بپذیرم و بعد خانواده اش را به حضور کنم تا ازدواج ما را مقبولیت کنند. خانه آنها باغ پرگی بود که در وسط آن ساختمان خانه آنها قرار داشت. بعد از تهیه مقدمات مثل اسلحه و دارو و بیوشی او را باغ و نام و نام بردم. در گوشه ای پنهان شدم. می دانستم آنها ساعت هشت شب می خواهند و ساعت ۹ می خواهند. اما «نوزاد» قبل از خواب به یک خود سری می زد و کسی لغزشی برایش نمی دید. بعد به اتاق خواب خود می رفت. آن شب وقتی «نوزاد» از ساختمان خارج شد و از مقابل ایران به سمت کلیه کوچک سگش آمد با یک حرکت سریع از پشت ششماغای باغ بیرون آمدم و با دست محکم «نوزاد» را گرفت. او را زیر دروازه کشیدم و دستمال آغشته به ناری بیوشی را مقابل بینی اش گذاشتم. تا جندی شد و می حس و آرازه روی زمین افتاد. چند لحظه ای در غم بودم. اما ناگهان سرجه شدم و سر مرا دردم... من نمی دانستم که او به دروازه بیوشی حسابش دارد. یک لحظه تمام اتشلیسهای من به علامت او و پنهان شدنش او را نظر کردم. بعد برای آنکه انتقام خود را از او بگیرم گریه باشم با دست خفته ام می راندم.

وقتی آخرین کلام از دهان «نام» خارج شد زن مرموزی چند قدم به عقب برگشت و با آخرین قدرتی که داشت فریاد زد.

«ایست متوقف شو! پس قرار می کنی که او را بکش؟»



حالا دیگر صدای او زانله نبود، بلکه صدای طبعی و تلالیم یک مرد بود...

نامم از تعجب در جای خود میخکوب شد، نمی دانست چه بگوید. زن موقلای سهندی لزان خود را به طرف سرش براف کلاهکس خود را برافشاد با نفرت به طرف نامم پرتاب کرد. او یک مرد بود مردی که کاملاً گرم شده بود و کلاهکس گداخته بود و تا آن لحظه صدای خود را با مهارت عوض کرده بود در حالی که از شدت حساسیت می لرزید گفت:

«سراجنام غدا الهی باعث شستگری تو شد. مرا می شناسی؟ من پرباز همان «افرازان» بدبخت هستم. درست به چشمهایم نگاه کن. چشمان من هم مثل چشمان او می است. بر کعبه صورتم هم مثل او است. آخر ما تو قویو پریدیم و تو عزیزترین کس مرا کنشی...» با این وضع وحشتناک، آن شب ماهی زخمی که در این کال را گرفته ولی نه ما و نه پلیس مدرکی نداشتیم. مدتها در فکر انتقام بودیم. این نقشه را هم تار کاهگاه «ویکس» کشید تا از ترافیک بگیریم.

نامم که از زمان مهجرت و بی حرکت ایستاده بود، ناگهان به طرف جوان حمله کرد اما با فریاد جوان دهها پلیس شنگ به دست از پشت درختان حمله پیروی آمده و به طرف دانه حمله کردند. نامم که خرد را در قام می دید به عقب برگشت و به سوی منطقه ای که خطراتی هزاره و پیچک های وحشی آنجا را پر شده بود و پناه فرار گذاشت.

هیچ کدام از پلیس ها به سوی او نپراشیدند بگریختن بر می داشتند که وارد منطقه بالائی مرگ شده است و به زودی در میان طوفان مرگ و لای مدغون خواهد گشت. جسد آنها درست بر روی چند لحظه بعد صدای فریاد او که گویی از ته جانی غیب به گوش می رسید، سکوت مطلق جنگل را در هم شکست.

«کسک کشید...» دلم حلقه می شوم... کسک کشید... کسک... کسک...» کلاهک های گرم که دورا به مرد چشم آبی رسالده بود دیگر نیست به خواهرت شبی نداشتی... اکنون دیگر از قاتل او اثری نوجا نیست. اشکهای که از چشمان آبی مرد جوان سرازیر بود گرم های او را پاک می کرد و نوک صدهای کوتاه صورتش نمایان شده بود.

## تصویری از فاجعه نیویورک به روایت یک نویسنده آمریکایی

پس من بودم. ترجمه: صادق هدایت



خاتم نوامی ولف نویسنده جوان آمریکایی در زمان حمله به برج های دوقلوی نیویورک در لندن بود. او که چند کتاب برتر از نظیر «دانشنامه زبانی» و «دانش هزار مغز» نوشته است با زحمات روز چند روز بعد از حمله به کسک دوستان و آشنایانش در یک پرواز باختری بر فراز ایالت کزد و علوم نیویورک شد.

بعد از حمله ای که روزی مرکز تجارت جهانی و غروب شهر نیویورک بود و حالا به نلی از دزد و خاکسار و آتش تبدیل شده است به سوار می شود ایستار در سراسر جهان پاسخ می دهد که پرسیدند و می پرسند زندگی در کتر این خرابه ها چگونه است؟

### بازگشت به نیویورک در چند روز بعد از حادثه

«از فرودگاه کانیک انگلستان و از طریق نورثی کاناها به نیویورک بازگشتم. می خواستم به خانه ام در کتر برج های دوقلوی در ماهانای نیویورک بروم. جرم نواری حسرت و گریه های در چشم پنهان شده وجودم را بر کرده بود. در فرودگاه اصلی شهر نیویورک ناگهان با ویرانه ها مواجهه شدم. خیابانها خالی بود. چند دوست تازه یافته در هواپیمای ما می بودند. ناگسک تلتی وجود نداشتند و تنها می شد در خیابانهای معدودی ناگسک پیدا کرد. «تارا رای» یک راننده تاکسی مسلمان ما را به سوی نیویورک و ماهانایان برد جلد ماهانای خالی بود. وقتی که ناگسک از روی تله خروج داشتیم می گذشت و ما منظره خالی و فرورفته برج های دوقلوی مرکز جهانی تجارت را حالی و فرو رفته دیدیم و به گریه افتادیم. رودخانه بزرگ نیویورک مانی بود. در خیابانها معدودی ماشین در حرکت بودند. در شهر بیگانه می می آمد. می دیدم که زمین خرد و بلای توپان بیجه ها خالی بود. وقتی از تری

نظر از لندن با پدرم صحبت کرده بودم. او گفته بود که میان حمله ما مسکنان جنگ ادامه است و پلیس ملایم ما در نزدیکی برجهای دوقلوی مردم مانند قیرسان شمع روشن کرده عکس گداشته و به دعا و نیایش برای مرگشان پرداخته اند. حالا در بازگشت من درست چند روز بعد از حمله غروب بود و خاکسار در هوا موج می زد. ساعتی مانده مسکنان خاکسار را در کتر ماهانایان خالی خود گداشته بود. سوارسان نزدیک خانه های بی از زخمی و افراد مسکین مرگشان در زخمی ها بودند. هرکس از گداشته ها صحبت می کرد، همه جابه از مرغان آتش نشانی بودند. آتش نشانی ها برای اکثر مسکنان ما پاداش داشت می فرستادند که به خاطر آتش سوزی

بعد از روشن کردن چراغ های هواپیمای پزی و استعمال سیگار جلویگری کشند. هوا را از مردم آتش زده بودم. دولت مسکنان را با پلیس می داد که توپوش را از دست فاده بود. خیلی از مسکنان ها که نمی بودند. ماهانایان گریه کردند از بصره های خانه در مرکز آتش نشانی مسکنان آتش نشانی را در حال گریه دادن. سیگار کشیدن و شوخی کردن نشان می داد. «لا سیلری» از آنها نادر برگ خسته بودند. می می داد که عکسهای زخمی و آبی از لاری آتش از کار رفته گم شده و با مرده بودند. خانه جاشوکه بیرو و گریه و سزا؟

نیویورک از یازده ۲۰۰ میلیون دلار کشیده و گریه آرد بود. اما CNN از آن کاملاً بی خبر بود. میدان بریون اسکویار لندن به یک مقبره برای مردگان سزا شده بود. چهره های گم شده و تصویر آنان همه جا پراشیده بود. بعضی زخمی را که حمله بود در لاری کوی از خاکسار و آتش در برج ها گم کرده بود. دیگری شوهر کارگر خود را از دست داده بود. هرکس از دیگری کمک می خواست تا از راه جلی برای یافتن زنده با مرده غریب خود در داخل خاکسار برج هایان. در میان گشتگان در مرگانه همه زاده های می کشید. آسپانی آفریقایی هندی آمریکایی لاتینی اسپانیایی و اروپایی برخی برای عزیزان خود شعر سرود بودند. برخی کلکت و نمای تانی از اسپانیایی ها در کانه های رید و درست نوشته بودند. اکثر گم شده در طبقه متوسط و با عکسهای گداشته و زاده شده حالا از سراسر جهان بودند. حتی مطبوعات و رسانه های اروپایی تارانت بودند. طی یک هفته که از ما می می کشید. جبهه زخمی نیویورک و مردم مانده در آن را به ترمینس رسیب کنند. همه مردم می خواستند عدالت اجرا شود و دوست ها شافته شوند. این همه مردم به دنبال نصحت و عشق می بودند و بر خلاف سیاستمداران بیگانهان و دیگر کشورها بر محکوم نمی کردند. آنها حق و ناحق را می فهمیدند. در گوشه ای دیگر شعار دیگری نوشته شده بود: «مظلومان افغانستان هستند» افغانی افکار غمر می حلقه شعرهای تند و افغانی ساسیون با مغفله به من و شنگ و تهاجم مغفله بود. در کتر معاینه عاملان اصلی از صلح و دوستی ملتها و دشمنان سخن می گفت.

### پاسخهای با هوش خود گلنجر پیروید

بهینه از صفحه ۵۷

### اهداد و تصویر ناپیدا

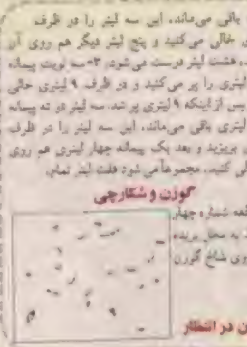
گرگویی نوشته زمستانی خود را به لانه می برد.

### اهداد و خانه ها

بیلد از خانه های یک پنج نه می بود. یک پنج چهار هشت چهار شش و هشت پنج کشید تا جمع آنها شد چهار و هشت از نشان دهد.

### مهای پیمانها

اول پیمانهای یک پیتی را پر کرده در طرف سه لیتی خالی می کشید. به این ترتیب دو لیت در آن باقی می ماند. این دو لیت را در طرف سوم خالی می کشید و پنج لیت دیگر هم روی آن می ریختیم. می شوه هفت لیت بود. ۲۰ تویت پیمانها پیمان لیتی را پر می کشید و در هفت لیتی خالی می کشید. هر بار دوم سه لیت در



مولان در انتظار

# ناهوستانی کنفدراسیون فوتبال آسیا

در آستانه انتخاب ایران برای جام جهانی فوتبال، کنفدراسیون فوتبال آسیا تصمیماتی اتخاذ کرده است که در آن بازی خنثی با فوتبال ایران به مشام می رسد.

## محروریت نوجوانان

در کمال تعجب فنگلی که فرخنده کشتی مسافرتی نوجوانان آسیا در کنفدراسیون فوتبال آسیا انجام شد، علی رغم حکم صریح فیفا (کنفدراسیون بین المللی فوتبال) می بر غیرقانونی بودن محرومیت ایران، حوضه شدید که نام کشور ایران از میان کشورهای شرکت کننده در فهرستی نوجوانان آسیا حذف شده است، بل قلی تیم ملی نوجوانان ایران در مسابقات فهرستی آسیا در این رده پی از حذف به مقام نایب قهرمانی شست یافت، پس از آن در آزمونهای تحت عنوان آزمایش شغه ایکنی از بازیکنان شرکت کننده در آن مسابقات به عمل آمد. پنج بازیکن نیم ملی نوجوانان ایران به همراه بازیکنانی از کشورهای عمان، فلسطین، نپال و سنگاپور، بالاتر از ۱۷ ساله که سن مجاز برای شرکت در مسابقات بود، تشخیص داده شد و مجازاتهای سنگینی شامل محرومیت و جزای نقدی برای کشورهای به اصطلاح خاطی در نظر گرفته شد.

کنفدراسیون فوتبال ایران به قانونی بودن و قابلیت استناد به آزمونهای شغه ایکنی برای تعیین سن بازیکنان اعتراض خود را تسلیم کینه انتصابی فیفا کرده، پس از تشکیل جلسه کمیته انضباطی فیفا اعتراض ایران را وارد شایقت و آزمایش شغه ایکنی را برای تعیین سن غیرقانونی و مردود اعلام کرد و در نتیجه اجازه داد تا بازیکنان محروم شده دوباره به چرخه تیم ملی نوجوانان ایران بپیوندند. و حتی حتی چند از آنان ماه گذشته در مسابقات فهرستی نوجوانان عمان شرکت کردند.

## تصمیم غیرقانونی

اما کنفدراسیون فوتبال آسیا که درحقیقت زیرمجموعه ای از کنفدراسیون بین المللی فوتبال می باشد، در واقع به پای مرجع بالاتر و پرامتیت تر از خود، استثنی نکرده و به مجازات ایران می بر جزای نقدی و محرومیت از شرکت در مسابقات آسیا فهرستی نوجوانان آسیا اقامه داد، این یک اقدام غیرقانونی و تقریباً خضله نسیب به فوتبال ایران محسوب می شود و کنفدراسیون فوتبال آسیا بواسطی آزمایشهای شغه ایکنی نمی تواند به مجازات ایران اذیت نامه دهد. پس از شاهکار کنفدراسیون فوتبال آسیا در مورد سرکوره کردن امارات و بی اعتنائی نسبت به قابلیت های فوتبال ایران در مسابقات مقدمانی جام جهانی و آسیا و آفریقای آسیا، تصمیمات نادران

مالزی که حاصداً آل کنوریت و لاپان بید کنفدراسیون فوتبال آسیا برای فضولات مسابقات مهد از جمله ایران و بحرین در نظر گرفته می شدند، به نظر می رسد که کنفدراسیون فوتبال آسیا در مورد فوتبال ایران ششتر را از رو بسته است و باید حتی در انتظار رفتارهای دیگر از این قبیل بماند.



نازمانی که تقویم را در کنفدراسیون فوتبال آسیا تا این حد تأخیر و تم اهمیت باشد و نازمانی که مسوولان فوتبال ما روی تصمیمات نادرست کنفدراسیون فوتبال آسیا صحنه بگذرانند باید هم چنین رفتاری را از آنان قبول کنیم. پس از ماجرای سرگروهی امارات مسوولان کنفدراسیون فوتبال ما روی این اقدام اشتباه کنفدراسیون آسیا صحنه گذاشتند و حتی رسماً اعلام کردند که کار آنها قانونی بود، و این چنین امارات بوده تا سرگروهی را در مسابقات قلمی جام جهانی به عهده گیرد، خبری که از آن زمان تاکنون یوزف ولتر رئیس کنفدراسیون بین المللی فوتبال بکار و پیت و لاپان بید کنفدراسیون فوتبال آسیا دوباره به این واقعت اعتراض کرده اند که اقدام کنفدراسیون آسیا کلاً اشتباه و نامع بود است اما هنوز مسوولان کنفدراسیون فوتبال ما عقیده خود را پرجا هستند!

## کاری عاجل باید کرد

اولاً کنفدراسیون فوتبال ایران باید سسته به فوتبال نوجوانان ایران کشور که ریزنا و آینده فوتبال کشور ما را تشکیل می دهند احقاق حق کرده و پشت اعتراض خود را به فیفا اعلام دارد و ثانیاً ما باید از بی تعللی و تعاطی در سطح کنفدراسیون آسیا برخورد کنیم و در این راه باید بازیهای لازم را کرد و به ویژه با هند و عربی با کشورهای تازه استقلال یافته و فدربی و مرکز آسیا، قزاقستان، ازبکستان، ترکمنستان، قرغیزستان و تاجیکستان به همراه قزاقستانهای فوتبال هند پاکستان، سنگاپور، نپال، سریلانکا و بوتانی مرکز قدرتی هفتادگ ایجاد کرده تا در برابر خود غربیان در این منطقه از آسیا که تنها دوازده کشور هستند، ایستادگی کنیم و احقاق حق خود و این میسر نمی شود مگر با به کارگیری افراد لایق و شایسته که نامشروع فوتبال این سرزمین و باوقع به لیل و نهار مسبق فوتبال ما در سطح بین المللی رسیدگی کنند و نه کسانی که فقط در طول سال چندین بار عازم سفر شده اما هیچ اثر مثبتی از آنان دیده نمی شود.

فره کشتی مسابقات مقدمانی فوتبال آسیا نوجوانان آسیا

گروه ۸: بحرین - کویت - فلسطین - یمن  
گروه ۹: عربستان - لیبی - سوریه

گروه ۲: قطر - عراق - اردن  
گروه ۳: هند - مالدیو - بوتان  
گروه ۵: ازبکستان - سریلانکا - قزاقستان  
گروه ۶: پاکستان - ترکمنستان - تاجیکستان  
گروه ۷: بنگلادش - هنگ کنگ - تبت - سنگاپور  
گروه ۸: کرد جنوبی - لاتوس - کامبوج - فیلیپین  
گروه ۹: چین - کره شمالی - کره - مغولستان  
گروه ۱۰: ویتنام - اندونزی - تایوان  
گروه ۱۱: ژاپن - مالزی - برزیل - مالدیو

## حرفان جوانان زیر ۲۰ سال

عسار در فرخه کشتی به عمل آمده برای مسابقات فهرستی جوانان زیر ۲۰ سال آسیا که این بار به لطف کنفدراسیون فوتبال آسیا اورانیان محروم نشده اند! تیم ملی جوانان ایران در کنار تیمهای عمان، سوریه و یمن در گروهی نسبتاً شگفت قرار گرفته است چرا که عمان و سوریه در مسابقات فهرستی در مسابقات فهرستی جوانان آسیا دارند.

## فهرستی کشتی جهان

## میزبانان مشخص شدند

## ایران کدام میزبان شد

سرانجام پس از کش و قوس فراوان میزبانی مسابقات کشتی فهرستی جهان در رشته های آزاد، فرنگی و جوانان مشخص شد. این مسابقات که قرار بود در لیورپول و در مهرماه انجام شود به جهت حوادث و انفجارهای لیورپول به عربی نقلیه و یورو پس از آنکه کاملاً مشخص شد که آمریکا یکی از میزبانان مسابقات فهرستی خواهد بود، کشورهای متعددی از جمله ایران برای انجام تمام و با برخی از مسابقات داوطلب شده بودند اما فیفا کنفدراسیون بین المللی فوتبال در شست اخیر خود به سرانجام مسابقات فهرستی آسیا به یک تیم مشخص گرفت تا مسابقات آزاد در بلغارستان از تاریخ یکم تا چهارم آوریل و مسابقات فرنگی و بالوان را در کشور بولان در تاریخ هفتم تا نهم آوریل انجام دهد. به این ترتیب ایران که جز مسابقات بالوان میزبانی هر دو رشته و با یکی یکی از رشته های دیگر را تقاضا کرده بود، در این تصمیم گیری کنار گذاشته شد و سرمداران فیفا کشور کشتی جز بولان را بر ایران ترجیح دادند.

## واقعیه مهم

به هر تقدیر ما مشخص شدن تاریخ دقیق و میزبانی مسابقات اکنون وظیفه سنگین و مهمی بر دوش کشتی گران و مسوولان ایران می باشد چرا که مردم کشور ما انتظار فراوانی از تیم ملی کشتی خود دارند و باید این را به این واقعیت مسابقات جهانی برای ایران و بخش ضعف کشتی گران ایرانی باشد چرا که کشتی گران در تمام جهان مشغولش از تغییر برنامه و تأخیر در مسابقات بوده است، بنابراین ترسناک است که تا نیم ملی کشتی ایران با سرشتی از این مسابقات و بهر بارگردد و از کنفدراسیون و شخص تعال شایسته و جمعی که از این چون اسیرها خادم جریان هم انضباطی نمی روف.



## خبرهایی از ورزش بانوان گامی مهم برای ورزش بانوان مسلمان



حیات ورزشی ایران متشکل از لیگ، جامی، بهار، افشارزاده و طاہریان در جریان سفر مهمی به شهر نوران در سریش با لاک، روز رئیس جدید ۱.۰.۰ (کمیته بین المللی المپیک) و یورو مینر گل هسکی این کمیته در مع

کمیته بین المللی المپیک تیدار و کشتی گردند. در این ملاقات که با حضور خیر کشورمان در سوریس صورت گرفت ابتدا افتخار هاشمی ضمن بیان تشریحاتی از ورزش بانوان در ایران خواستار ادامه ارتباط مست ۱.۰.۰ با فدراسیون ورزشهای بانوان شد.

در این دیدار پاک روزه صبح املاز خوشحالی از اولین ملاقات طوب با افتخار هاشمی گفت در مورد شاد و خوشی شما در کمیته ملی المپیک ایران شنیدم و انتظار دارم که از نظر توسعه ورزش در کشورتان راه بررسی را طی می کنید. در مورد ورزش بانوان مسلمان اشک خود را به شما ابراج کرده و از مسئولان دعوی که داشته اند قدردانی می کنم.

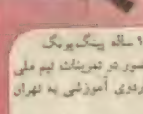
رئیس کمیته بین المللی المپیک ضمن تأیید سیاستهای فدراسیون ورزش بانوان کشورهای اسلامی ابتدا یاد تریزه نحوه فعالیت زنان مسلمان در صحنه های ورزشی آگاهی دارم و زمانی که من رئیس کمیته ملی المپیک بزرگ بودم تلاش کردم حضور زنان مسلمان بزرگ را در ورزش افزایش دهم. من پیشنهاد می کنم چون شما بهتر از ما در رشته ورزش زنان مسلمان آگاهی دارید. به ما بگویید چکار می توانیم در این زمینه انجام دهیم چرا که علاقه تان نیست که کمیته بین المللی المپیک بتواند ورزش به تنهایی بدون تنویز باشد در این زمینه عمل کند. در ادامه این دیدار آقای میرو گفت در سفر اخیر من به ایران شاهد پیشرفت های ورزش بانوان بودم و ما حاره از رغبت مدیران مربوطه در جهت ارتقاء ورزش زنان قدیر شیم.

آنجا حاتم هاشمی گفت من برای ادامه همکاری دو پیشنهاد کوتاه و دراز مدت دارم. به نظری از اعضای کمیته بین المللی المپیک ملی رقم همکاری بسیار خوب این کمیته. ما به از دستور المپیک در کنده ویا شکل گیری فدراسیون ورزشی بانوان کشورهای اسلامی است. البته در اجلاس ۱.۰.۰ در نیلسن سال ۸۰ بهرین در قطعنامه پایانی توجه به مسائل فرهنگی و مذهبی کشورهای عظم مورد تأکید قرار گرفت ضمن آنکه فعالیت مادران اعدای بازی به خود گرفته و از کشورهای اسلامی فرار رقیم و زنان مسلمان کشورهای اسلامی هم به مایبستند.

آقای راک روز پس از مشاهده بند ۱۰ از دستور المپیک گفت این بند می گوید هیچ گونه تبعیض نژادی و با مذهبی نباید وجود داشته باشد و این اطمینان را به شما می دهم که از نظر ۱.۰.۰ این بند ناقص فعالیت های فدراسیون ورزشی بانوان کشورهای اسلامی نیست.

در پایان این ملاقات توافق گردید که پیام تصویری رئیس کمیته بین المللی المپیک برای افتتاح سرزمین دوره بازیهای بانوان مسلمان ارسال گردد.

## فهرمان پینگ پونگ زنان جهان در تهران



فهرمان ۶۰ ساله پینگ پونگ

زنان جهان برای حضور در تورنمنت تیم ملی بانوان و برگزینی اردوی آموزشی به تهران می آید.

جام پینگ پونگ اهل بین و فهرمان در دوره بازیهای المپیک در بارسلون و آتلانتا به زودی به تهران آمده و تورنمنت تیم ملی زنان ایران را برای حضور در سومین دوره بازیهای کشورهای اسلامی زیر نظر خواهد گرفت و نظارت عمده بر شکل گیری این تیم خواهد داشت.

همچنین قرار است بعد از این اردو

به مدت پنج روز اردوی آموزشی با حضور دو نماینده از هر یک از کشورهای شرکت کننده در بازیهای بانوان مسلمان توسط این بانوی فهرمان جهان برگزار شود. او هم اکنون به اطلاع ۱۶ کشور حاضر در مسابقات ورزشی بانوان کشورهای اسلامی رسیده است تا ساندگان خود را معرفی نمایند.

شایان ذکر است که در سومین دوره مسابقات پینگ پونگ بانوان کشورهای اسلامی ورزشکاران قابل توجهی به ویژه از کشورهای تازه استقلال یافته در آسیای مرکزی حضور خواهند داشت که سطح رقابتها به ویژه در ورزش پینگ پونگ افزایش قابل ملاحظه ای خواهد داشت از این رو حضور این فهرمان جهان و آموزش پینگ پونگ بانوان ایران می تواند در افزایش توان فنی بازیکنان ایران مؤثر واقع شود.

## برنامه دیدارهای حذفی جام جهانی اعلام شد مسابقات آبی و در دسر احتمالی



تهران و فجر بسکس شیراز به عنوان فهرمان باشگاههای ایران و جام حذفی ایران باید در چارچوب فهرمانی باشگاههای آسیا جام در جام آسیا در فیلی از لبنان و قطر در آبساده دیدار کنند.

بدین ترتیب نتیجه می شود که در صورت دست نیافتن به مقام اول و صعود مستقیم دیدار چه در سرزمین می شود و تا چه حد بر نامه های فوتبال کشور دستخوش نزل خواهد شد.

## تاریخ های بی دمی

فدراسیون فوتبال آسیا و همچنین فدراسیون بین المللی فوتبال برنامه دیدارهای آبی مسابقات حذفی و با مرحله دوم را در چارچوب مسابقات مقدماتی جام جهانی در فراه آسیا اعلام کردند و تاریخهای اعلام شده می تواند برنامه های فوتبال ما را در صورت راه یافتن به شکل مستقیم به جام جهانی و دستیابی به مقام دوم در گروه خود دستخوش نزل کند. بنابر تصمیم فدراسیون فوتبال آسیا تیم های فارتد مقام دوم در گروه های مقدماتی در روزهای سوم و نهم آبان باید در دیداری وقت و برگشت با یکدیگر مسابقه دهند و در مسابقه رفت تیم دوم از گروه یک یعنی گروه ایران میزبان خواهد بود. منقلب این تقسیم فدراسیون بین المللی فوتبال نیز برای مسابقه رفت میان نماینده اروپا کشور ایرلند و نماینده سوم آسیا که یکی از تیم های عربستان ایران، امارات و یان کشتان خواهد بود. تاریخ ۱۸ آبان در کشور ایرلند انتخاب شده است و مسابقه برگشت باید یک هفته بعد بنابر شرایط آمینتی منعقد در کشور آسیایی برگزار شود.

این چهار مسابقه در آبساده در صورتی که تیم ملی ایران نتواند به عنوان تیم اول گروه خود به شکل مستقیم به جام جهانی راه یابد می تواند مشکل ساز باشد. چرا که از طرفی از اول آبان فهرمانی باشگاههای برتر ایران باید آغاز شود و بعد هم دو تیم استقلال

ملی پوشان پیروزی بر بحرین صحبت می کنند

## ایستگاه آخر: ایستگاه شادی

بلک پیروزی

حامد: دنیای بلازویج بزرگتر از این حرفهاست!



سخت به من اعتماد کرده بود!

ما تا دلت چهلای یک قدم فاصله داریم، بازی ما بحرین را چهلوی اوزایی می کشد!

● ما در تهران دو امتیاز حساس را مقابل بحرینی ها مثل آب خوردن از دست دادیم اما حالا شاید الفرس آن نتیجه را بخورد، چه بسا اگر در آخرین بازی دور رفت بحرین را می بردیم، آنگاه انگیزه های لازم برای کسب این نتایج خوب در دور برگشت را از دست می دادیم! شکست دادن بحرین در مقام کار چندان مشکلی نخواهد بود و مطمئن باشید چه با بازی روز جمعه، فرانچنه در توان داشته باشند به معرفی نمایش می گذارند تا بازی دیگر مردم خوب ایران را شاد کنند.

تا حدود به عنوان آخرین سوال، این پرسش را که در ذهن، تقریباً همه وجود دارد، پاسخ بده: حقیقت دارد که بلازویج با تو به خاطر آن مصاحبه «دنیایی» رنجیده شده بود، دلیل بیگانه نشینی ات نیز آن بود!

● حامد سرتی نکانی می دهد و می گوید: این حرفه دروغ است! فقط یک جمله می گویم: دنیای آقای بلازویج بزرگتر از اینهاست! او یک مربی بزرگ و یک انسان کامل است، همین!

نیم ملی یا پیروزی بر بحرینان در بازیهای مقدماتی جام جهانی کاپ اول را محکم برداشت و اینکه با غلبه بر عراق با پانزده امتیاز صدرنشین گروه مرگ در آسیاست، اما هنوز هیچ چیز تمام نشده است، چرا که بحرین از سایه هم به ما زیر شکنجه و حسدای نفسانی آنها تنها زمانی قطع خواهد شد که ما در مقام نیز کار آخر را استوار و محکم بپرانیم.

حالا وقت آن نیست که حسرت مساوی با بحرین در تهران را بخوریم، زیرا برای نیکی که لهما می کشد، یک سرور کردن با بقیه بالاتر است و فوتبالی قرار از آسایش راه پیروزی بر بحرین نمی تواند و نباید سخت باشد!

تنها دو هفته پیش بود که رافع صبا العیوب برای راجایی به جام جهانی داشتیم و مجبور بودیم ناپلند عراق و بحرین را در سه بازی پیاپی بریم! حالا تنها دو روز به بازی سرورست مقابل بحرین مانده و این درحالی است که ناپلند عراق را شکست داده ایم. پای صحبت سه س از ماریکانن ملی می نشینیم و قبل از مصاف روز جمعه آرزو می کنیم که کشور کوچک بحرین برای ملت بزرگ ما پیام آور شادی باشد.

## حامد کاویانپور: فشار روحی زیادی را تحمل کردم

تمام بازیکنان ملی پوش در بازی مقابل عراق خوب بودند اما اگر قرار باشد از بین آنها سه نفر را انتخابی کرد، بدون شک «حامد کاویانپور» هالیک جران پرانتری ملی پوش یکی از آنها خواهد بود.

● حامد تو و میثمین ملی پوش بازی با عراق بودی، خودت تو این باره چه نظری داری؟

● نمی توانم بگویم بهترین بدم یا نه! اما در بازی مقابل عراق تمامی ملی پوشان توانستند در حد اندازهای خودشان ظاهر شوند و وقتی هم که یک تیم در پیانه کردن کارهای تکنیکی مرتق بلند آنگاه خفته خود کار برای تک تک بازیکنان به بهترین نحو نشان خواهد شد.

تا با یاستیرو نشانی و بیگانه نشینی در شش بازی پیاپی مجبور شدی؟

● البته من در این مدت خورم را روی نیست ملی ملی نمی دیدم اما باور کنید قبل از بازی با عراق فشار روحی زیادی را تحمل کردم تا توانم آنطور که هستم باشم! البته من این بود که اگر نمی توانستم در حد و اندازهای خودم ظاهر شوم، آنگاه هم نزد مردم خوب کشورم، که در این مدت حامیان من بودند، شرمند نمی شدم و هم پیش بلازویج که در آن شرایط

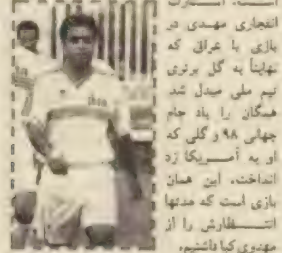
باشد و یا چگونه در زمین حرکت کند که مؤثر باشد و همین طور در چه وضعیتی هم نیستی را صاحب موقعیت گلزنی قرار دهد. از نکاتی هستند که بلازویج در تمرینات تیم ملی از بچه ها می خواهد و روی آنها تاکید دارد.

تا همچنان چشم منتظر حضور آقای ملی پوش ملی در سلسله هستند، تا چه حد می توان به پیروزی در آن میدان امیدوار بود؟

● به تلف خدا تا اینجا که توانسته ایم در هفت بازی کم و بیش سرورند از میدان خارج شویم، قبل از پیروزی به سوزی بحرین نیز بار دیگر بچه ها هم قسم شدند که این بازی را هم با پیروزی پشت سر بگذاریم تا توانیم گوشه ای از دین مردم مشتاق و علاقه مند ایرانی را که لیاقت این افتخارات را دارند، حیران کرده باشیم. بدون شک با دنیای خیر مردم عزیزمان از بحرین راهی جام جهانی ۲۰۰۲ خواهیم شد.

## بهیودی کیا با تمام توان بازی می کنیم

حالا بهیودی کیا همان غزال تیزبازی همیشه است. استارت



تا بدون تلاش باید گفت که نسبت به گذشته فرق گرفته و حالا همان طور هستی که فورم فضا را داشته. خودت چه نظری داری؟

● در جواب سؤال شما لازم می دانم که نکته ای را یادآور شوم. در ورزش اصلی جرحه داره که می گوید همه روزها روز تو نیست، یعنی هر قدر هم که یک بازیکن شگرت آماده باشد باز هم نمی تواند همواره در اوج باقی بماند. من بار دیگر می گویم که در تمام بازیهایی که با پیراهن مقدس تیم ملی انجام دادیم با تمام توان ظاهر شدیم اما اگر مردم از من نارضایتی برونند این از آن بد من کوه.

● تا ولی حالا همه از تو وحشی هستند. این باعث خوشحالی من است و کمک شایانی خواهد بود که بتوانم در کنار سایر ملی پوشان در میدان بحرین همچنان مؤثر بازی کنم.

تا چه فواید به هموطنان خود می شنیدی؟

● بهترین قولی که می توانم از طرف خود و سایر ملی پوشان بدهم این است که با تمام توانمان بازی کنیم، با توجه به روحیه مطلوب بچه ها اگر اتفاق خاصی نیفتد، پیروزی بر بحرین دور از دسترس نخواهد بود.

## علی کریمی: برای پیروزی بر بحرین هم قسم شده ایم

علی کریمی را باید بهترین بازیکن تیم ملی در دور برگشت، با کمی خوشبینی، گل این مسابقات، نامید. امید که سرورمندی بازی او پس از چند بازی اخیر تیم ملی همچنان ادامه داشته باشد و در بازی حساس مقابل بحرین به بالاترین حد خود برسد.

● ما بار دیگر دو مقابل عراق گلزنی کردی، از این بابت چه احساسی داری؟

● اگر در پایان بازی با عراق احساس خوبی داشته فقط به این خاطر بود که من ملی ملی پیروزی بر عراق میدان مسابقه را در که گرفتار گزینی من با سایر ملی پوشان از نظر همه اعضای تیم هیچ طرفی با هم ندارم. این دو گلی که در دو بازی رفت و برگشت به عراق زدیم روی کار نمی جده او را خود گفتگی نبود و بهیودی کیا برده و تنها کار من باز کردن

دروازه بدون دروازه بان بود.

● تا روزی روز بازی مؤثروالی را تو شاهد هستیم، خودت این تغییر را احساس می کنی؟

● صددرصد. بلازویج در این مدت چیزهای زیادی به من آموخته و درهای بازهای را در فوتبال مدرن نود به رویم گذشته است. اینکه بازیکن چگونه می تواند در بهترین شرایط در خدمت تیم





# نقاشی‌های شما



غزانه قشچ پور - ۵ ساله از تهران



اله عبداله - ۵ ساله از قزوین



فاطمه اسماعیل پاسبی - ۶ ساله از تهران



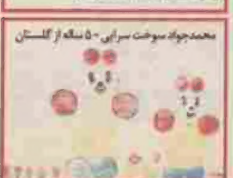
مهتاب علی محمدی - ۵ ساله از تهران



عبدیه سوخت سرائی - ۱۰ ساله از گلستان



زهرا احمدزاده - ۵ ساله از آمل



محمدجواد سوخت سرائی - ۵ ساله از گلستان



شهاب الدین غلامی - ۸ ساله از اراک  
رئوف آرمند - ۲۵ ساله از قم



رقیه احمدزاده - ۱۴ ساله از آمل



سیدمحمد سراجی - ۱۰ ساله از اراک



شهاب الدین غلامی - ۸ ساله از اراک



محمدحسین غلامی - ۵ ساله از اراک



احمد جمعی - ۱۰ ساله از کوهستان



آزاده علی اکبر پور - ۱۰ ساله از گرگان



مبارک وحید حبیبی - ۱۰ ساله از مشهد



آیه محمدی - ۷ ساله از اسلامشهر



پریسا عروجی - ۵ ساله



فاطمه جباری - ۱۰ ساله از خاشاک



ساجده ویزوری - ۹ ساله از گرگان



ساجده ویزوری - ۱۴ ساله از گرگان



بریم مغزی گوشه - ۱۰ ساله از بزنسکن



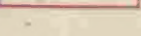
عاطفه آرمند - ۱۳ ساله از قم



محمد فخرجی - ۵ ساله از بازرگان



آیینه قلی پور - ۱۰ ساله از مهر شهر کرج



سپیده زیدی - ۷ ساله از لارستان



فریبا قلی پور - ۵ ساله از اسلامشهر



نماینده انحصاری آکما در ایران



# AUCHMA

## شرکت نیکما کیش

کلیه خدمات تخصصی فارسی نو ساله



کیش: بازار بین المللی ونوس

تلفن: ۸۷۵۹۰۰۲ - ۳  
فاکس: ۸۷۶۴۲۲۸

تهران: خیابان خرمشهر شماره ۶۵

خدمات پس از فروش

# لای ناخن ساويز

همیشه تمیز  
همیشه ساويز



منابع بهداشتی و آرایشی ساويز

  
**SAVIZ**  
COSMETICS